



# جُستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی

فُرَوَهَر، اهوره مزدا یا خُورَنه؟

علیرضا شاپور شهبازی

شهرام جلیلیان



علیرضا شاپور شهبازی، باستان‌شناس و  
هخامنشی‌شناس ایرانی، یکی از بزرگ  
ترین پژوهندگان و دانشمندان ایران بود.  
گستره پژوهش‌های شهبازی، همه تاریخ  
شکوه‌مند ایران باستان بود، و نوشته‌های او  
درباره باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ و  
تمدن، و جغرافیای تاریخی ایران باستان،  
بی‌همتا هستند. شهبازی شیفته ایران بود و  
به‌ویژه به تاریخ و فرهنگ ایران باستان  
عشق می‌ورزید. از وی هفده کتاب و بیش  
از صد و هشتاد مقاله و نقد کتاب به زبان  
های فارسی، انگلیسی، و آلمانی به یادگار  
مانده‌است.

جُستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی  
فُرَوهر، اهوره مزدا، یا خُورَنَه؟

نویسنده

علیرضا شاپور شهبازی

مترجم

شهرام جلیلیان



سرشناسه	: شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۲۱ - ۱۳۸۵.
عنوان و نام پدیدآور	: جستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی: «فَرَوَهَر» اهوره‌مزدا، یا خَوَرْتَه؟ نویسنده علیرضا شاپور شهبازی، مترجم شهرام جلیلیان.
مشخصات نشر	: تهران: نشر و پژوهش شیراز، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۱۱۷ ص.:
شابک	: ۳۵۰۰۰ ریال: ۸ - ۷۸ - ۷۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: کتیبه‌های هخامنشی
موضوع	: نقش‌های برجسته هخامنشی
موضوع	: تصویرنگاری - ایران
شناسه افزوده	: جلیلیان، شهرام، ۱۳۵۷ - _ مترجم.
رده‌بندی کنگره	: DSR ۲۱۷ / ش ۹ ج ۹ ۱۳۹۰ ۵
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ / ۰۱۴۰۷۲۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۵۰۸۹۲۲



### جستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی؛ «فَرَوَهَر» اهوره‌مزدا، یا خَوَرْتَه؟

نویسنده: علیرضا شاپور شهبازی

مترجم: شهرام جلیلیان

(عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز)

صفحه‌آرایی: خرمشاهی

طراح جلد: سارا پزشکی

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: دایره سفید

چاپ اول: ۱۳۹۰

تعداد: ۱۰۰۰

بهاء: ۳۵۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تلفن: ۲۲۵۶۰۹۸۳

شابک: ۸ - ۷۸ - ۷۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

## فهرست مطالب

- یادداشت ناشر ..... ۵
- سُخن مترجم ..... ز
- شاپورگان؛ یادى از علیرضا شاپور شهبازی ..... ۱

### بخش اول

- یک نماد هخامنشى؛ وداع با «فرَوهر» و «اهوره مزدا» ..... ۱۵
۱. تنورى فروهر ..... ۲۰
۲. فرضیه نماد اهوره مزدا ..... ۲۵

### بخش دوم

- یک نماد هخامنشى: فرّه نمادین ..... ۴۳
- اهداف و روش ها ..... ۴۳
۱. الگوهای بازنمایی ..... ۴۶
۲. پیش شرط‌های لازم برای تفسیر ..... ۵۸
۳. تفسیر؛ فرّه ..... ۵۸
۴. استدلال‌های پُشتیبان ..... ۶۷
۱. فرّه و آتش شخصى ..... ۶۸

۲. همانند گرفتن فرّه با تیخه ..... ۷۷
۳. ویژگی‌های شاهانه، نماد را به فرّه شاهی مرتبط می‌سازند. .... ۸۱
۴. شاه - عقاب، در پیوند با ورثرغنه، پرندهٔ فرّه ..... ۸۵
۵. قوچ بالدار جانشین مرد بالدار ..... ۹۰
۶. دایرهٔ بالدار، نماد فرّهٔ ایرانی ..... ۹۲
۷. نتیجه‌گیری ..... ۹۷
- پیوست؛ نام‌های هخامنشی آمیخته شده با فرّه ..... ۱۰۵

## یادداشت ناشر

اهمیت این کتاب در بررسی نمادی است که امروزه کاربردی آلترناتیو یافته، و از آن به عنوان یکی از نشانه‌های هویت فرهنگ دیرینه ایرانی استفاده می‌شود. از این رو، شناخت منشاء و خاستگاه این نماد و مفهوم واقعی آن، دارای اهمیت دو چندان است. این پژوهش از چند جنبه ارزشمند می‌باشد: نخست این که، موضوع نماد بالدار هخامنشی از مباحث جنجالی و مهم در دنیای مطالعات ایران‌شناسی است که درباره آن پژوهش‌های متعددی انجام گرفته است. دوم این که، این کتاب نتیجه سال‌ها مطالعه پژوهنده‌ای نامی و فرزانه است که در عرصه ایران‌شناسی صاحب اعتبار و جایگاه ویژه‌ای است. در آخر این که، نویسنده با استدلال‌های منطقی همه تفسیرهای سنتی را در مورد نماد بالدار هخامنشی رد کرده است و با اشاره به این حقیقت تاریخی روشن که ایرانیان هیچگاه نگاره‌ای از اهوره‌مزدا، خدای بزرگ خود نمی‌ساخته‌اند، تفسیر تازه‌ای را برای مفهوم نماد بالدار هخامنشی پیشنهاد داده، که به تدریج مورد پذیرش دیگر پژوهندگان قرار گرفته است. به عقیده نویسنده، نماد بالدار برخلاف دیدگاه دیگر پژوهندگان، تجسم فرّوهر، و یا نماد اهوره‌مزدا، خدای

## و جستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی

بزرگ ایرانیان باستان نیست، بلکه تجسم فرّه (در اوستایی، خورنه؛ در پهلوی، خورّه؛ در فارسی امروزی، خرّه، فرّه و فرّ) می‌باشد، که در اندیشهٔ ایرانیان باستان عطیه‌ای ایزدی است، و پادشاه دارندهٔ فرّه شهریاری به کمک آن می‌تواند دادگرانه و با نیرومندی فرمانروایی کند.

امیداست کتاب حاضر به عنوان متنی ارزشمند مورد توجه و استفادهٔ مخاطبین علاقمند به تاریخ و فرهنگ باستانی قرارگیرد.



## سُخَن مترجم

این کتاب که نام «جستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی: فرَوهر، اهوره‌مزدا، یا خورنه؟»، به آن داده شده، ترجمهٔ مقاله‌ای ارزشمند و ماندگار از زنده‌یاد دکتر علیرضا شاپور شهبازی، باستان‌شناس و هخامنشی‌شناس بزرگ ایرانی است.

شهبازی در بخش نخست این مقاله که آن را «یک نماد هخامنشی؛ وداع با «فروهر» و «اهوره‌مزدا»<sup>۱</sup> نامیده‌اند، استدلال‌هایی منطقی در مخالفت با تفسیرهای سنتی دربارهٔ نماد بالدار هخامنشی، یا به سخن دیگر، دایرهٔ بالدار که معمولاً نیم‌تنه‌ای انسانی درون آن دیده می‌شود، به دست داده است. وی با دادن پاسخ‌هایی پذیرفتنی به پژوهندگانی که این دایرهٔ بالدار را نماد و بازنمایی فروهر، و یا اهوره‌مزدا خدای بزرگ ایرانیان خوانده‌اند، به روشنی ضعف‌ها و کاستی‌های فراوان چنین تفسیرهایی را نشان داده و نتیجه گرفته است که باید برای همیشه این گونه تفسیرها و خیال‌بافی‌ها فراموش شود. آنگاه شهبازی در بخش دوم مقالهٔ خود، که نام «یک نماد هخامنشی؛ فرّهٔ نمادین»<sup>۲</sup> گرفته است، با مطالعهٔ الگوهای به نمایش درآمدهٔ این نماد هخامنشی و مفاهیم ضمنی گوناگون آن، و همچنین با ردیابی جانشین‌های نماد بالدار تا دورهٔ ساسانیان، تفسیر دیگری را برای نماد بالدار هخامنشی پیشنهاد داده است. به عقیدهٔ

---

1 Shahbazi, A. Sh., "An Achaemenid Symbol. I. A Farewell to "Frawahr" and "Ahuramazda", Archäologische Mitteilungen aus Iran 13, 1980, pp. 135-144.

2 Shahbazi, A. Sh., "An Achaemenid Symbol. II. Farna (God Given) Fortune Symbolised," Archäologische Mitteilungen aus Iran 13, 1980, pp. 119-147

شهبازی ایرانیان نماد بالدار را از مردمان تابعهٔ خود وام گرفته بودند تا مفهوم باستانی خودشان را از فره (در اوستایی، خورنه؛ در پهلوی، خورَه؛ در فارسی امروزی، خُرّه، فره و فرّ)، تجسم بخشند. همچنین شهبازی در تفسیر خود، نشان داده است که از دو گونه‌ای مهم و شناخته شدهٔ این نماد در دورهٔ هخامنشیان، پیکرهٔ انسان بالدار برای تجسم بخشیدن به «فرّه پادشاهی» (در اوستایی، کوتم خورنه؛ و در فارسی امروزی، فره کیانی)، و از دایرهٔ بالدار هم برای تجسم بخشیدن به «فرّه ایرانیان» (در اوستایی، اثیریانم خورنه؛ و در فارسی امروزی، فرّ ایرانی) استفاده شده است.

خوشحالم که ترجمهٔ فارسی این نوشتهٔ ارزشمند آن زنده‌یاد را پیش روی علاقه‌مندان و شیفتگان تاریخ و فرهنگ باستانی ایران می‌گذارم، و آرزو مندم که به زودی دیگر نوشته‌های سودمند وی هم به زبان فارسی ترجمه شوند.

شهرام جلیلیان

دانشگاه شهید چمران اهواز

شاپورگان؛ یادی از علیرضا شاپور شهبازی



## شاپورگان؛ یادی از علیرضا شاپور شهبازی

زنده‌یاد علیرضا شاپور شهبازی، باستان‌شناس و هخامنشی‌شناس بزرگ ایرانی، در سیزدهم شهریور ۱۳۲۱ ش. در شیراز چشم به جهان گشود، و در خانواده‌ای فرهیخته و ایران‌دوست پرورش یافت. پدر وی، حاجی ابراهیم که از زمین‌داران و باغ‌داران شناخته شده شیراز بود، طبعی شاعرانه داشت و علیرضا از همان روزهای خردسالی سروده‌های حافظ، سعدی، و فردوسی را از زبان پدرش فرا گرفت. شیفتگی و علاقه وی به شاهنامه فرزانه توس چنان بود که با خط کودکانه خود، از روی نسخه‌ای از شاهنامه که در خانه داشتند، رونوشت برداشت تا اگر روزی آن نسخه نابود شود، دست‌نوشته خود را داشته باشد، و چنان که خود در دیباچه کتابش درباره فردوسی می‌گوید، در میانه سیزده تا نوزده سالگی‌اش، شاهنامه را دو بار پیش پدرش خوانده بود.

علیرضا دوره دبستان و راهنمایی را در مکتب قصرالدشت شیراز، و دوره دبیرستان را در دبیرستان حکمت گذراند. پس از گرفتن دیپلم، در رشته تاریخ و جغرافیا در دانشگاه شیراز ادامه تحصیل داد و در ۱۳۴۲ ش. با رتبه اول لیسانس گرفت. آنگاه با استفاده از بورس شاگرد اولی برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستاده شد و در ۱۳۴۷ ش. / ۱۹۶۸ م. در رشته باستان‌شناسی آسیای غربی از دانشگاه لندن فوق لیسانس گرفت. وی به زودی به ایران بازگشت و پس از دو سال تدریس در دانشگاه شیراز، دوباره به انگلستان رفت و در ۱۳۵۲

ش. / ۱۹۷۳م. از دانشگاه لندن، دکترای خود را در رشتهٔ باستان‌شناسی ایران هخامنشی گرفت. شهبازی دوباره به ایران بازگشت و نزدیک به ده ماه رئیس بخش تاریخی موزهٔ ملی ایران بود، و همزمان در دانشگاه تهران، تاریخ و تمدن ایران باستان را به دانشجویان می‌آموخت. پس از آن به زادگاه‌اش بازگشت و در موسسهٔ آسیایی شیراز به تدریس پرداخت. او در ۱۳۵۳ش. «بُنداد هخامنشی تخت‌جمشید» را بنیاد نهاد و تا سال ۱۳۵۸ش. گذشته از تدریس در موسسهٔ آسیایی رئیس بُنداد هخامنشی هم بود.

شهبازی در این سال‌ها، با دانش ژرف و گسترده‌ای که در زمینهٔ باستان‌شناسی و پژوهش‌های هخامنشی اندوخته بود، رهبری باستان‌شناسی و کاوش‌های تخت‌جمشید را به دست گرفت، و در همین دوره دو کتاب ارزشمند خود، شرح مُصور تخت‌جمشید و شرح مُصور نقش‌رستم را به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی انتشار داد. وی سپس دوره‌ای کوتاه در دانشگاه کلمبیا درس گفت و در ۱۳۵۹ش. / ۱۹۸۰م. به آلمان غربی رفت و در دانشگاه گوتینگن به تدریس پرداخت و با استفاده از بورس بنیاد هومبولت در همان دانشگاه ادامهٔ تحصیل داد و در ۱۳۶۲ش. / ۱۹۸۳م. و دکترای خود را در رشتهٔ تاریخ‌نگاری ایران گرفت. در همان سال به آمریکا بازگشت و در دانشگاه هاروارد، در بخش تمدن‌ها و زبان‌های شرق نزدیک به تدریس و پژوهش پرداخت و در دانشگاه کلمبیا هم درس گفت. در ۱۳۶۴ش. / ۱۹۸۵م. به آرگن شرقی رفت و نخست با رتبهٔ استادیاری و آنگاه از ۱۳۶۹ش. / ۱۹۹۰م. به بعد، با رتبهٔ پروفesوری در آن دانشگاه به تدریس و پژوهش پرداخت، و در ۱۳۸۴ش. / ۲۰۰۵م. بازنشسته شد.

## یک نماد هخامنشی ۵

سرانجام شهبازی پس از یک سال مبارزه سخت با بیماری سرطان، در بیست و چهارم تیر ماه ۱۳۸۵ ش. در آرگن شرقی درگذشت، و با این فاجعه بزرگ، دنیای پژوهش‌های ایران باستان، یکی از بزرگ‌ترین پژوهندگان و دانشمندان خود را از دست داد. پیکر وی را به زادگاه‌اش آوردند و به وصیت خود او، در حافظیه شیراز به خاک سپردند.

آن زنده‌یاد در ۱۳۴۹ ش. هنگامی که هنوز بیست و هشت سال بیشتر نداشت، کتاب ارزشمند و ماندگار خود، *کوروش بزرگ: زندگی و جهان‌داری بنیادگذار شاهنشاهی ایران*، را نوشت که در سال بعد به عنوان بهترین کتاب سال شناخته شد. همچنین در سال ۱۳۸۴ ش. / ۲۰۰۵ م. به پاس کوشش‌های فراوان برای پیشبرد پژوهش‌های ایرانی و دستاوردهای ارزشمندش در دنیای ایران‌شناسی، نخستین جایزه پورشریعتی را گرفت.

گستره پژوهش‌های شهبازی، همه تاریخ شکوهمند ایران باستان بود، و پژوهش‌های گرانبهای او در زمینه‌های باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ و تمدن، و جغرافیای تاریخی ایران باستان که با دیدگاه‌های نو و ارزشمند آراسته شده‌اند، بی‌همتا هستند. شهبازی دانش ژرف و گسترده‌ای داشت، و شیفته ایران و به ویژه تاریخ و فرهنگ ایران باستان بود. با این همه، هیچگاه گرفتار خیالبافی‌ها و دیدگاه‌های افراطی نشد و علاقه‌مندی و شیفتگی او به تاریخ ایران باستان، هیچگاه به قضاوت‌های نادرست و متعصبانه نینجامید.

شهبازی زبان‌های انگلیسی و آلمانی را می‌دانست، با زبان‌های فرانسه، یونانی، عربی و آرامی به خوبی آشنایی داشت، و از میان زبان‌های باستانی ایران، به ویژه در فارسی باستان چیره بود. از این پژوهنده گرانمایه ایرانی،

هفده کتاب و بیش از صد و هشتاد مقاله و نقد کتاب به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و آلمانی به یادگار مانده است، که از این همه هفتاد و هشت مقالهٔ ارزشمند او در *دانشنامهٔ ایرانیکا*، به چاپ رسیده یا خواهد رسید. نام و یاد علیرضا شاپور شهبازی، همیشه در دل ایرانیان و ایران‌دوستان زنده خواهد بود.

فهرست گزیده‌ای از کتاب‌ها و مقالات شهبازی آورده می‌شود تا زمینه برای آشنایی بیشتر خوانندگان، به ویژه پژوهندگان جوان ایرانی با نوشته‌های ارزشمند وی فراهم گردد.<sup>۱</sup>

### کتاب‌ها؛

۱. کوروش بزرگ: زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۹.
۲. جهاننداری داریوش بزرگ، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰.
۳. شاهزادهٔ هخامنشی، کورش جوان، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰.
۴. شرح مُصور تخت‌جمشید، شیراز: انتشارات بُنّداد تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۵؛ چاپ سوم با بازنگری با عنوان شرح مستند تخت‌جمشید، به دو زبان انگلیسی و فارسی، تهران: با همکاری انتشارات سفیران، ۲۰۰۵/۱۳۸۴.

---

۱ برای فهرست همهٔ کتاب‌ها، مقاله‌ها و نقدهای شهبازی نگاه شود به: ابوالفضل خطیبی، «علیرضا شاپور شهبازی»، *نامهٔ ایران باستان*، سال پنجم، شماره‌ی اول و دوم، ۱۳۸۴، ص ۳-۱۶. من در فراهم آوردن این زندگینامه و گزیدهٔ نوشته‌های شهبازی، از این مقالهٔ آقای خطیبی سود جست‌ام.



۵. ماد و هخامنشی، تهران: دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۶.
۶. شرح مٌصور نقش‌رستم، شیراز: انتشارات بُنداد تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۷.
۷. راهنمای جامع پاسارگاد، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۶.
۸. تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹.

### مقالات؛ تألیف و ترجمه.

۹. «کوروش بزرگ و کروزوس»، خرد و کوشش، شماره دَوَم، ۱۳۴۸، ص ۱۵۷-۱۷۴.
۱۰. «لشکرکشی کوروش جوان»، خرد و کوشش، دوره دَوَم، دفتر دَوَم، ۱۳۴۹، ص ۳۳۲-۳۵۰.
۱۱. «نقش فرّ کیانی کوروش بزرگ»، باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره هفتم و هشتم، ۱۳۵۰، ص ۵۲-۵۸.
۱۲. «گور دختر: یک معبد هخامنشی در بسپر»، باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره نهم و دهم، ۱۳۵۰، ص ۹۲-۹۹.
۱۳. «سنگ‌نبشته‌ی داریوش بزرگ در بغستان»، پژوهش‌های هخامنشی، تهران: موسسه تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۳۷-۴۷.
۱۴. «دودمان هخامنشی»، نوشته جرج راولینسون، ترجمه علیرضا شاپور شهبازی، پژوهش‌های هخامنشی، تهران: موسسه تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۱-۲۲.
۱۵. «سازمان‌های شاهنشاهی هخامنشی»، نوشته ریچارد نلسون فرای، ترجمه

- علیرضا شاپور شهبازی، پژوهشهای هخامنشی، تهران: موسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۲۳-۳۶.
۱۶. «شمارهٔ ناوها و لشکریان ایرانی»، نوشتهٔ چارلز هیگنت، ترجمهٔ علیرضا شاپور شهبازی، پژوهشهای هخامنشی، تهران: موسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۴۷-۶۳.
۱۷. «فهرست ایالات هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان»، نوشتهٔ رونالد ج. کنت، ترجمهٔ علیرضا شاپور شهبازی، پژوهشهای هخامنشی، تهران: موسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۶۴-۸۵.
۱۸. «توصیف و تفسیر تندیس داریوش»، نوشتهٔ دیدوید استروناخ، ترجمهٔ علیرضا شاپور شهبازی، پژوهشهای هخامنشی، تهران: موسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۸۷-۹۳.
۱۹. «مفرغهای هخامنشی از گوری مکشوف در خرابهٔ ایسن واقع در جلیلهٔ سفلی»، نوشتهٔ روث امیران، ترجمهٔ علیرضا شاپور شهبازی، پژوهشهای هخامنشی، تهران، موسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۹۴-۱۰۵.
۲۰. «یادداشتی دربارهٔ بازسازی ردای هخامنشی»، نوشتهٔ پیریا بک، ترجمهٔ علیرضا شاپور شهبازی، پژوهشهای هخامنشی، تهران: موسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴، ص ۱۰۶-۱۱۳.
۲۱. «زاد روز فردوسی»، آینده، شمارهٔ دوازدهم، ۱۳۶۵، ص ۴۲-۴۷.
۲۲. «ارتش در ایران باستان»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال دهم، شمارهٔ دوم، ۱۳۷۵، ص ۲۲-۳۶.
۲۳. «اسب و سوارکاری در ایران باستان»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال

- یازدهم، شماره اول و دوم، ۱۳۷۵-۱۳۷۶، ص ۲۷-۴۲.
۲۴. «خُداینامه در منابع یونانی»، سخنواره (پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری)، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۵۷۹-۵۸۶.
۲۵. «کهن‌ترین توصیف تخت‌جمشید در زبان فارسی»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، ۱۳۷۶-۱۳۷۷، ص ۲-۵.
۲۶. «ورود پارسیان به تاریخ»، ارج‌نامه ایرج (به پاس نیم قرن سوابق درخشان فرهنگی و دانشگاهی استاد ایرج افشار)، به خواستاری و اشراف محمد تقی دانش پژوه و عباس زریاب خوبی، به کوشش محسن باقرزاده، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۷، ص ۶۰۱-۶۱۳.
۲۷. «خویشاوندی یونانی و ایرانی»، یادمانه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی اشرف صادقی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹-۲۳۱.
۲۸. «افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال پانزدهم، شماره اول و دوم، ص ۹-۲۸.
۲۹. «جنگ‌های اردشیر پاپکان و رومیان»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال هفدهم، شماره اول، ۱۳۸۱، ص ۳۴-۳۷.
۳۰. «خُورْتَوَدَه»، سروش پیر مغان: یادنامه جمشید سروشیان، به کوشش کتابون مزداپور، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۳۷-۲۴۷.

### نقد کتاب؛

۳۱. «ترجمهٔ انگلیسی نامهٔ تنسر»، نقدی بر:

M. Boyce, tr., *The Letter of Tansar*, Rome, 1968;

در: راهنمای کتاب، سال دوازدهم، شمارهٔ نهم و دهم، ۱۳۴۸، ص ۵۶۷-۵۷۶.

۳۲. «مهرهای ساسانی»، نقدی بر:

A. D. H. Bivar, *Catalogue of the Western Asiatic Seals in the British Museum: Stomp Seals, II. The Sassanian Dynasty*, London, 1969;

در: راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شمارهٔ پنجم تا هفتم، ۱۳۴۹، ص ۴۶۵-۴۶۸.

۳۳. «تاریخ سیاسی دورهٔ هخامنشی»، نقدی بر:

M. A. Dandamaev, *A Political History of the Achaemenid Period*,  
Eng. tr. W. j. vogelsang, Leiden, 1986;

در: ایران شناسی، سال سوم، ۱۹۹۱، ص ۶۱۲-۶۲۱.

R. Schmitt, *The Bistun Inscription of Darius the Great: Old Persian Text*, London, 1991; in *Orientalische Literaturzeitung* 92 (1997), 732-740.

### کتاب‌ها و مقالات؛

34. *The Irano-Lycian Monuments: The Antiquities of Xanthos and Its Region as Evidence for the Iranian Aspects of the Achaemenid Lycia*, Tehran: Institute of Achaemenid Research Publications, 1975.
35. *Persepolis Illustrated*, Tehran: Institute of Achaemenid Research Publications, 1976.

36. Persepolis Illustrate (French tr. By A. Surrat), Tehran: Institute of Achaemenid Research Publications, 1977.
37. Illustrierte Beschreibung von Persepolis (German tr. By E. Niewoehner), Tehran: Institute of Achaemenid Research Publications, 1977.
38. Old Persian Inscriptions of Persepolis, I: texts from the Platform Monuments [Corpus Inscriptionum Iranicarum I, portf. 1.], London, 1985.
39. Ferdowsi: A Critical Biography, Harvard University: Centre for Near Eastern Studies, 1991.
40. "The 'One Year' of Darius Re-examined", Bulletin of the School of Oriental and African Studies 30 (1972), pp. 609-614.
41. "The Persepolis Treasury Reliefs Once More", Archäologische Mitteilungen aus Iran 9 (1976), pp. 152-156.
42. "From Pāsa to Takht-i Jamshed", Archäologische Mitteilungen aus Iran 10 (1977), pp. 197-207.
43. "The Traditional Date of Zoroaster Explained", Bulletin of the School of Oriental and African Studies 34 (1977), PP. 25-35.
44. "Darius in Scythia and Scythians in Persepolis, Archäologische Mitteilungen aus Iran 15 (1982), pp. 189-236.
45. "Studies in Sasanian Iconography I. Narse's Investiture at Naqš-i Rostam", Archäologische Mitteilungen aus Iran 16 (1983), pp. 255-268.

46. "Darius' Haft-Kišvar", in H. M. Koch and D. N. MacKenzie, eds., *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Nachleben*, Archäologische Mitteilungen aus Iran. Ergänzungsband 10, Berlin, 1983, pp. 239-246.
47. "Firdausi's Date of Birth", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 134 (1984), pp. 98-105.
48. "Studies in Sasanian Prosopography II. The Relief of Ardašir II at Tāq-i Bustān", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 18 (1985), pp. 181-185.
49. "on the X<sup>W</sup>adāy-nāmag", *Papers in Honour of Professor Ehsan Yarshater*, *Acta Iranica* 30, Leiden, 1990, pp. 208-229.
50. "The Parthian Origins of the House of Rustam", *Bulletin of the Asia Institute* 7 (1993), pp. 155-163.
51. "Persepolis and the Avesta", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 27 (1994), pp. 85-90.
52. "Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage", *Nāme-ye Irān-e Bāstān* 1/1 (2001), pp. 61-73.
53. "Iranians and Alexander", *American Journal of Ancient History* 2 (2003), pp. 5-38.

یک نماد هخامنشی

۱. وداع با «فَرَوَهْر» و «اهوره مزدا».





## یک نماد هخامنشی\*

### ۱. وداع با «فروهر» و «اهوره مزدا».

تا میانه سده نوزدهم، پژوهندگان غربی قاطعانه عقیده داشتند که در هنر هخامنشی، بازنمایی دایره بالدار،<sup>۱</sup> که معمولاً همراه با نیم‌تنه بالایی مردی با جامه‌هایی همانند یک پادشاه هخامنشی دیده می‌شود، نماد اهوره مزدا، بزرگ‌ترین خدای ایرانیان است. این دیدگاه معمولاً با پذیرفتن این پیش‌زمینه به وجود آمده است که چون این بُن‌مایه از سرزمین آشور وام گرفته شده، و در آنجا نماد آشور، خدای بزرگ آشوریان بوده است، در ایران هم این نماد باید مظهر و نشانه اهوره مزدا، همتای ایرانی آشور بوده باشد. از سوی دیگر، پژوهندگان ایرانی هم سخت عقیده داشتند که دایره بالدار، نشان دهنده فروهر<sup>۲</sup> (در اوستایی: «فروشی»<sup>۳</sup> fravashi) و در

---

\* در این مقاله به فراوانی از نقدها و پیشنهادهای پروفسور مری بویس و پروفسور ریچارد نلسون فرای سود جُسته‌ام، و از این‌رو بسیار از آنها سپاسگزارم.

۱. باید یادآوری شود که خود این بُن‌مایه، حلقه بزرگی است که با دو بال آراسته شده و در پاره‌ای نمونه‌ها، یک پیکره انسانی از آن بیرون زده است. در نتیجه، این بُن‌مایه آن گونه که مفسران امروزی پنداشته‌اند، یک «قرص بالدار» و یا «گوی بالدار» نیست، بلکه همچنان که نویسندگان سال‌های دورتر یادآور شده‌اند، یک «دایره بالدار» است.

فارسی امروزی: «فروهر» (frōhar) می‌باشد که معمولاً همچون گونه‌ای همتا و همانند روح آدمی و فرشتهٔ نگهبان او انگاشته می‌شده است.<sup>۱</sup> آن گروه از پژوهندگان ایرانی که چنین عقیده‌ای داشتند، دنباله‌رو متکلمان زردشتی هند بودند که خود آنها چنین تفسیری را دربارهٔ معنی و مفهوم دایرهٔ بالدار، در واکنش به عقیدهٔ پژوهندگان غربی پیشنهاد داده بودند. با این همه، استدلال‌های آنها، چندان قطعی و قانع‌کننده نبود و در نتیجه دیدگاه پذیرفته شده در غرب، همچنان دست‌نخورده به جای ماند. امروزه در کتاب‌ها و مقاله‌هایی که در زمینهٔ پژوهش‌های ایرانی نوشته می‌شوند، با وجود این حقیقت که دُرستی تفسیر پژوهندگان غربی هیچ‌گاه با قطعیت نشان داده نشده است، دایرهٔ بالدار همیشه به عنوان اهوره‌مزدا یا نماد او شناخته می‌شود. هدف این مقاله جستار، مطالعهٔ گوناگونی شکل‌ها و الگوهای به نمایش درآمدهٔ این «نماد»، و آزمودن اعتبار همسان‌انگاشتن آن با فروهر یا نماد اهوره‌مزدا می‌باشد و در بخش دوم این نوشته، استدلال‌هایی به سود یک تفسیر جانشین به دست داده خواهد شد.

از سال‌ها پیش شناخته شده که خاستگاه دایرهٔ بالدار، سرزمین مصر بوده است.<sup>۲</sup> در مصر، دایرهٔ بالدار به روشنی نشان دهندهٔ «هوروس،

۱. فروهرها احتمالاً در آغاز، روان‌های نیاکان درگذشته بودند.

2. A. H. Layard, *Nienvéh and its Monuments II* (1850), 448; G. Rawlinson, *tr. of Herodotus' Historiae I* (1858) 270; A. B. Cook, *Zeus: A Study in Ancient Religion, I* (1914) 205-206; H. Frankfort, *Cylinder Seals* (1939) 207ff.; E. D.

خدای آسمان و خورشید، که در فرعون حلول داشت و به شکل یک شاهین بازنمایی می‌شد<sup>۱</sup> پاره‌ای از مردمان آسیای غربی، این بُن‌مایه را با تغییرات کوچکی از مصریان وام‌گرفتند.<sup>۲</sup> برای نمونه، آشوریان نیم‌تنه بالایی مردی ریشدار را که معمولاً کمانی را در دست گرفته است، به درون دایره افزودند. این ریخت آشوری شده، بیشتر برای نشان دادن آشور، خدای ملی آشوریان مورد استفاده قرار می‌گرفته است.<sup>۳</sup> با خیزش و نیرومند شدن هخامنشیان، پارسیان هم با دایره بالدار و جانشین آشوری آن آشنا شدند. در دوره هخامنشی، ریخت‌های گوناگون این بُن‌مایه در سنگ‌نگاره‌ها، مُهرها، لقمه مُهرها و در شماری از سکه‌های ساتراپ‌ها نشان داده شده‌اند. در این دوره، نمونه‌ای که بیش از همه نمایش داده شده است، از نگاره نیم‌تنه‌ای انسانی با بال‌ها، دم و پا‌های عقاب ساخته شده است. در این نمونه‌ها، انسان بالدار همیشه مردی با جامه و تاجی همانند به جامه و تاج یک پادشاه هخامنشی است. مرد بالدار از درون یک دایره بیرون آمده، یک دست را به نشانه ستایش بالا

---

van Buren, Symbols of the Godes in Mesopotamian Art (1954) 94f.

1. H. Frankfort, The Art and Architecture of the Ancient Orient (1963), 117.

2. Ibid., 66 (the Assyrians); 117. 245 n. 15 (the Hitties); 247 n. 45 (the North Syrians) etc.

۳. با این همه B. Pering in AfO 8, 1932/33, 281 ff. پیشنهاد می‌دهد که این نگاره باید

نماد خدا نینورتا بوده باشد.

آورده و با دست دیگر حلقه‌ای را نگاه داشته است. گهگاه ریخت این بن‌مایه ساده شده و تنها از یک دایره با بال‌ها، دُم و پاهای عقاب ساخته شده است. شکل بسیار مفصل‌تر و پیچیده‌تر این نماد، مردی را با چهار بال نشان می‌دهد، با این همه چنین گونه‌ای انگشت‌شمار است.

نگارهٔ بالدار (که در این نوشته به دایرهٔ بالدار و یا همچنین به انسان بالدار اشاره خواهد داشت) معمولاً در فضای بالای تصویرهای افراد و یا گهگاه در بالای تصویرهای چهارپایان نشان داده شده است.<sup>۱</sup> تنها در شمار اندکی از نمونه‌ها، نگارهٔ بالدار بدون همراه شدن با هیچ نگارهٔ دیگری دیده می‌شود. یکی از این نمونه‌ها، در روی یک پایهٔ تخت بُرنزی به دست آمده از وان، نمایش داده شده که متعلق به دورهٔ هخامنشیان است و اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود.<sup>۲</sup> نمونهٔ دیگر، روی یک گونه از سکه‌های تیریبازوس (حدود ۳۸۰ پ. م.)، ساتراپ هخامنشی دیده می‌شود که در کیلیکیه ضرب شده‌اند.<sup>۳</sup> معمولاً جای این نماد بالدار در فضای بالای صحنه‌هایی است که ایرانیان را مشغول فعالیت‌های

۱. در کتاب J. Boardman., *Greek Gems and Finger rings* (1970) دایرهٔ بالدار در بالای نگارهٔ یک اسب (تصویر شمارهٔ ۸۳۱)، یک شیر (تصویر شمارهٔ ۹۰۳)، و یک سگ یا سیاهگوش (تصویر شمارهٔ ۸۳۳) دیده می‌شود.

2. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* (1941) 263 and fig. 364.

3. G. F. Hill, *Cat. of the Greek Coins of Lycaonia, Isauria and Cilicia* (1900) pl. XXVI 2 and pl. XXXIX 1.

گوناگونی همچون شکارگری، جنگیدن، و یا مشغول انجام پاره‌ای آیین‌ها نشان می‌دهند. در صحنه‌های شکار و انجام آیین‌ها ممکن است موجودات ماوراءالطبیعی همچون جانوران عجیب‌الخلقه و جن‌ها هم به عنوان همراهان در این گونه فعالیت‌ها دیده شوند. در همه این بازنمایی‌ها نگاره بالدار، در نقطه مرکزی بخش بالایی صحنه‌ها نشان داده است. با این همه، در پاره‌ای نمونه‌ها، نگاره بالدار در بخش پایینی صحنه‌ها نشان داده شده و در درون یک حلقه بزرگ جای گرفته است،<sup>۱</sup> و یا حتی به وسیله یک خدای بیگانه همچون بعل، در دست نگاه داشته شده است.<sup>۲</sup> در نمونه‌هایی هم، دو جانور عجیب‌الخلقه همچون نرّه‌گاوهای بالدار با سر انسان در حال محافظت از نماد بالدار دیده می‌شوند، به همان شیوه‌ای که نمایندگان مردمان تابعه در سنگ‌نگاره‌های هخامنشی تخت پادشاه بزرگ را نگاه داشته و محافظت می‌کنند. در صحنه‌هایی که فرمانروایان هخامنشی را نشان می‌دهند، این نماد معمولاً دایره‌ای بالدار می‌باشد که نیم‌تنه مردی از آن بیرون آمده و بیشتر همانند چهره‌های شاهانه است. با این وجود، در صحنه‌هایی که ایرانیان معمولی نشان داده می‌شوند، معمولاً نیم‌تنه انسانی وجود ندارد. در صحنه‌های بسیار مفصل‌تر و پیچیده‌تر همچون آنهایی که یک پادشاه و همراهان او را نشان می‌دهند، یا صحنه‌هایی که در آنها چهره‌های فناپذیر دشمنان

---

1. A Survey of the Persian Art ed. A. U. Pope pl. 123 D.

2. S. Robinson, Numismatic Chronicle 1948, 59 and pl. V, 12.

خود را فرومی‌گیرند، ممکن است پیکرهٔ بالدار و دایرهٔ بالدار با همدیگر نشان داده شوند.

شمار زیاد نمایش نگارهٔ بالدار در هنر هخامنشی، اهمیتی را که این نماد در باورهای مذهبی و اجتماعی پارسیان داشته است، آشکار می‌گرداند. به سختی می‌توان در این زمینه چون و چرا داشت که شکل‌های گوناگون این بُن‌مایه، بازنمایی و تجسم یک نیروی ویژه می‌باشد که بیش از همه با پادشاهان بزرگ ارتباط و پیوستگی دارد. هیچ‌گونه سند و مدرک روشنی دربارهٔ مفهوم و وظیفهٔ این نماد وجود ندارد، با این وجود تا کنون دست‌کم سه تفسیر متفاوت پیشنهاد داده شده، و گفته شده که این بُن‌مایه:

الف) بازنمایی فروهر آن پادشاهی است که این نماد در بالای نگاره او دیده می‌شود؛

ب) بازنمایی اهوره‌مزداست؛

پ) بازنمایی و تجسم نُورَنه «شکوه، بخت» پادشاهان یا مردم ایرانی است.

اکنون هر کدام از این تفسیرها را با توجه به ارزش و شایستگی خود آنها مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

### ۱. تئوری فروهر

پیشینهٔ این عقیده که پیکرهٔ بالدار، مظهر و نشانهٔ فروهر آن فرمانروایی است که این نگاره در ارتباط با او دیده می‌شود، به نیمهٔ دوم سدهٔ

هجدهم، یعنی هنگامی که انتشار نوشته‌های مقدّس زردشتی و یادبودهای تاریخی ایرانی باستان، شوق و علاقه زیادی را در اروپا برای پژوهش‌های ایرانی به وجود آورده بود، بازمی‌گردد. برای آن گروه از پژوهندگانی که به خوبی با ادبیات زردشتی و سنگ‌نگاره‌های ساسانی آشنایی داشتند، پیکره بالدار، نه همچون خدای بزرگ در مجموعه ایزدان زردشتی، بلکه به عنوان فروهر پادشاهان هخامنشی شناخته می‌شد.<sup>۱</sup> این گونه استدلال می‌شد که نماد بالدار در فضای بالای نگاره همه چهره‌های سلطنتی دیده می‌شود، و در همان جا و موقعیتی نشان داده شده که پیکره بالدار در ریخت انسانی آن، در یادبودهای تاریخی دوره ساسانی به خود اختصاص داده است، و در نتیجه این نماد دوره ساسانی، باید جانشین نماد بالدار دوره هخامنشی بوده باشد.<sup>۲</sup> با این وجود، گذشته از این جنبه‌های کلی، هیچ گواه روشنی به سود این تئوری به دست داده نشده بود. به زودی «تئوری فروهر» به گونه‌ای گسترده،<sup>۳</sup> به ویژه از سوی

---

1. A. I. Silvestre De Sacy, *Memoires sur diverses antiques de Perse, et sur la médailles des rois de la dynastie de Sassanides* (Paris 1793) 268.

2. M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse, d'après les fouilles exécutées en 1884-86, sous les auspices du Musée de Louvre* (1893) 406-408.

۳. پژوهندگان دنباله‌رو عقیده دوساسی عبارتند از:

Sir.W.Ouseley, *Travels in Various Countries of the East II* (London 1821) 269-70; Ch. Texier, *Description de l'Arménie, la perse et la Mesopotamie*

زردشتیان هند و همچنین ایرانیان پذیرفته شد. بعدها، لیلی رُز تیلور، و جمشید جی مانکجی اونوالا، تئوری فروهر را به عنوان پاسخی به تئوری «نماد اهوره مزدا» دوباره جان تازه‌ای بخشیدند. تیلور با اشاره به این گزارش هرودوت که می‌گوید پارسیان هیچ نگاره‌ای از خدایان خویش نمی‌سازند (کتاب اول، بند ۱۳۱)، دایرهٔ بالدار را به عنوان بازنمایی دیمون پادشاهان هخامنشی شناخت که تئوپمپوس (Athenaeus, Deipnosophistia, VI, 252) و پلوتارک (Artaxerxes, 15) در گزارش‌های خود به آن اشاره داشته‌اند، و دیمون را همان فروهر چهره‌های سلطنتی انگاشت.<sup>۱</sup> اونوالا هم با آوردن همان گزارش هرودوت (کتاب اول، بند ۱۳۱)، این گونه استدلال کرد که در سنت و ادبیات زردشتی، کوچک‌ترین اشاره‌ای به نگاره‌ای از اهوره مزدا وجود ندارد، و همچنین تا کنون هیچ سنگ‌نوشته‌ای که آشکارا به یک بازنمایی خدای بزرگ ایرانیان اشاره داشته باشد، به دست نیامده است.<sup>۲</sup> گذشته از این،

(Paris 1852) II 222; J. Fergusson, *The Palaces of Nineveh and Persepolis* (London 1851) 126; W. S. W. Vaux, *Nineveh and Persepolis* (London 1850) 100. 371.

1. "The 'Proskynesis' and the Hellenistic Ruler Cult", *JHS* 47, 1927, 53-62, esp.56.

2. "The Winged Disk and the Winged-human figure on Ancient Persian Monuments", *Modi Memorial Volume* (Bombay 1930) 488-513, esp.493.



اونوالا یادآور شد که به گزارش اوستا (یسنه ۳۶؛ بندهای ۳ و ۶) نمادهای اهوره مزدا، آتش و خورشید هستند که هیچ‌گونه همانندی با یک پیکره بالدار ندارند.<sup>۱</sup> اونوالا در بیان دوباره تئوری فروهر، به فروردین یشت اوستا (بندهای ۲۳، ۲۶، ۶۹، ۷۰) اشاره داشت که در آن فروهرها به عنوان پرواز کنندگانی چابک، برای یاری بخشیدن به جنگاورانی که از آنها برای دست یافتن به پیروزی کمک خواسته باشند، و «به ویژه برای یاری بخشیدن به یک پادشاه توانا که از دشمن کینه‌ور به هراس افتاده باشد، به ریخت پرندگانی نیک‌شهر» توصیف شده‌اند.

همچنین اونوالا با اشاره به این که نخستین بازنمایی پیکره بالدار در هنر هخامنشیان، در سنگ‌نگاره داریوش بزرگ در کوه بیستون دیده می‌شود که به یادبود پیروزیهای او ساخته شده است، و با داشتن این عقیده که پیکره بالدار معمولاً با آن پادشاهی که این نماد در فضای بالای نگاره‌اش بال گشوده، نه تنها در تاج و چهره و جامه‌ها، که حتی در دیگر نشانه‌ها همانندی دارد، نتیجه گرفت که داریوش بزرگ، در سنگ‌نگاره بیستون فروهر خود را نمایش داده «که نقش فعال و ناپیدایی را در جنگ‌های او با مدعیان به عهده داشته بوده است...»<sup>۲</sup>.

تفسیر پیکره بالدار به عنوان فروهر پادشاه، اگرچه تفسیری گیرا و جذاب است، با این وجود قانع‌کننده نیست. نخست از آن رو که، واژه

---

1. Ibid., 502.

2. Unvala, op.cit.494.

فَرَوَشِی (ریخت کهن تر آن: «فرارتی» fraorti) یک اسم مؤنث است،<sup>۱</sup> و این خود نشان دهندهٔ آن می‌باشد که فروشی، همچون موجودی مادینه تجسم می‌شده است، در حالی که پیکره‌های بالدار هخامنشی، نیم‌تنهٔ مردی را که از درون یک دایره بیرون آمده نشان می‌دهند. دو دیگر آن که، تعدادی از پیکره‌های بالدار، اگرچه انگشت‌شمار هستند، به گونه‌ای جداگانه و بدون هیچ پیوند آشکاری با یک پادشاه هخامنشی نمایش داده شده‌اند. سوم آن که، بازنمایی‌های پیکرهٔ بالدار، پذیرفتن نقش مهمی که اونوالا به آن نسبت داده است، یعنی یاری بخشیدن به جنگاوران در میدان‌های نبرد را دشوار می‌سازد، چراکه در هیچ سنگ‌نگاره‌ای پیکرهٔ بالدار به عنوان دارندهٔ جنگ‌افزار یا دارای نقشی در جنگ‌ها نمایان نمی‌شود. باید یادآوری شود که پیکرهٔ بالدار از آشور وام گرفته شده و در آنجا این نماد بارها همچون یک جنگاور با تیرها و کمان نشان داده شده است. اگر هخامنشیان علاقه‌مند به نمایاندن فروهرهای جنگاور بودند، آنها نگاره‌های آشور کمانگیر را به عنوان یک نمونهٔ واقعی برای الگوگیری خود پیش چشم داشتند. چهارم آن که، به سختی می‌توان پذیرفت که فروهرها آن گونه که این بازنمایی‌ها نشان می‌دهند، این اندازه شکل‌های گوناگونی به خود گرفته باشند. همچنین بسیار دشوار است که توضیح دهیم چرا دایرهٔ بالدار در پاره‌ای از نمونه‌ها همراه با انسان بالدار دیده می‌شود. گذشته از این، اگر فروهر یک پادشاه همچون

---

1. I. Gershwitich, *The Avestan Hymn to Mithra* (1959) 162-63.

یک همتا و همانند آن پادشاه بازنمایی می‌شد، باید انتظار داشت که فروهر یک مَغ همچون یک دین‌مرد نشان داده می‌شد، و یا فروهر یک شیر همانند یک چنین حیوانی بازنمایی می‌شد. اینها همه به ما می‌گویند که باید تئوری تفسیر پیکره بالدار به عنوان فروهر پادشاه را برای همیشه فراموش کنیم.

## ۲. فرضیه نماد اهوره‌مزدا

تا آنجا که من آگاهی دارم، جی. گ. رود، نخستین پژوهنده‌ای بود که به دفاع از این عقیده پرداخت که پیکره بالدار نماد اهوره‌مزداست.<sup>۱</sup> استدلال وی این بود که تفسیر پیکره بالدار به عنوان فروهر پادشاه قانع‌کننده نیست، چراکه این عقیده از این گمان اشتباه سرچشمه گرفته بود که فروهر یک انسان از وی جداست و همچون یک فرشته‌نگهبان همراه انسان می‌باشد، در حالی که فروهر دقیقاً همان روح انسان است و تا هنگامی که انسان زنده بود، فروهر هم از وی جداناپذیر بود. در نتیجه: «چیزی که در بالای نگاره پادشاه بال‌گشوده است، نمی‌تواند آتش باشد، بلکه باید گونه‌ای بازنمایی یک ایزد، و یا امشاسپندان بوده باشد».<sup>۲</sup> همچنین رود، حلقه نگاه داشته شده توسط پیکره بالدار را نماد خورشید

---

1. Die heilige Sage und das gesante Religion der alten Baktreer, Meder, Perser, & c., (Frankfort 1820).

2. Ibid. 486.

انگاشت، که خودش هم به عنوان یک ایزد شناخته می‌شد، و چنین استدلال آورد که تنها اهوره‌مزدا می‌توانست به عنوان نگاه‌دارندهٔ چنین ایزدی در دستان خویش، بازنمایی شده باشد.<sup>۱</sup>

برای نزدیک به سه دهه، این تفسیر نادیده گرفته شد و تفسیری که دوساسی پیشنهاد داده بود، رواج داشت. آنگاه در سال ۱۸۵۰م. اوستن هنری لایارد، دوباره تفسیر نگارهٔ بالدار به عنوان تجسم و نماد اهوره‌مزدا را گویا ناآگاه از این که رود پیش از وی چنین تفسیری را پیشنهاد داده بود، پیش کشید. شیوهٔ که در آن چنین عقیده‌ای بیان شد و شاخ و برگ یافت و آنگاه به عنوان یک واقعیت تثبیت شده و خدشه‌ناپذیر به دست داده شد، بسیار شگفتی‌آور است. متفاوت با آنچه که معمولاً پنداشته می‌شود، دایرهٔ بالدار با این استدلال که چون می‌توان آن را با بازنمایی خدای آشور در هنر آشوری مقایسه نمود، و در نتیجه باید تجسم اهوره‌مزدا باشد، به عنوان نماد اهوره‌مزدا شناخته نشد. بلکه می‌توان گفت که لایارد نماد یک خدای بزرگ آشوری را به وسیلهٔ مقایسهٔ آن، با آنچه که او پیشتر به عنوان بازنمایی اهوره‌مزدا در سنگ‌نگاره‌های هخامنشی پنداشته بود «کشف کرد». به سخن دیگر، لایارد هیچ‌گاه به کوشش برای به دست دادن تفسیری دربارهٔ نگارهٔ بالدار هخامنشی، که وی قاطعانه آن را به عنوان نماد اهوره‌مزدا می‌انگاشت، نپرداخته بود. او حتی کمابیش از این اندیشناک بود که شناخت معنی و مفهوم نگارهٔ بالدار آشوری را فقط

1. Ibid., 486-487.

به وسیله استوار ساختن استدلال خود روی شالوده همانندی این نگاره‌ها در هنر آشوری و هخامنشی به دست دهد. لایارد استدلال خود را با این جنبه‌های کلی آغاز کرده است که:

«نمادها و آیین‌های مذهبی در خورس‌آباد و کویونجیک و در مهرهای استوانه‌ای با نمادها و آیین‌های مذهبی در یادمان‌های باستانی ایران همانند هستند؛ همچنین سنگ‌نگاره‌های پرسپولیس (تخت‌جمشید)، با ویژگی‌های اسطوره‌ای خویش، در همه جنبه‌ها با سنگ‌نگاره‌های آشوری همانندی دارند. ما گونه‌ها و مجموعه‌های همانندی برای تجسم بخشیدن به ایده‌های خدایی و همچنین برای بیان مضمون‌های مقدس داریم. هنگامی که در دوره‌های نخستین، پیوند تنگاتنگ بین دین و هنر در ذهن انسان زاده شد، و اکنون چنین مطلبی پذیرفته شده است، مردمانی همچون پارسیان نبایستی تنها شکل‌ها را بدون گرفتن معنی و مفهوم نخستین آنها وام گرفته باشند. حتی اگر این گونه نبوده باشد، به عنوان قانونی کلی هنوز در پرسپولیس به اندازه کافی نمونه‌هایی وجود دارند تا نشان دهند که نمادهای دینی پارسیان از آشوریان وام گرفته شده‌اند. شکل خدای بزرگ (پیکره بالدار درون دایره) و گونه‌های نشان دادن خردمندی و قدرت در یادمان‌های آشوریان و پارسیان دقیقاً همانند هستند»<sup>۱</sup>.

آنگاه لایارد درباره معنی و مفهوم پیکره بالدار سخن گفته است:

---

1. Nienveh and its Monuments II ( London 1850) 440f.

«پیکرهٔ بالدار در درون دایره همواره روی دیوارهای پرسپولیس و در یادمان‌های ایرانی متعلق به شاهنشاهی هخامنشی، به عنوان خدای بزرگ دیده می‌شود. با توجه به جایگاه و موقعیت مهمی که همیشه در سنگ‌نگاره‌های نمرود به این پیکره داده شده است، و این که در یادمان‌های ایرانی پیکرهٔ بالدار به عنوان بازنمایی اُرمزد (اهوره‌مزدا) نشان داده شده، می‌توان نتیجه گرفت که این پیکرهٔ بالدار در میان آشوریان هم مظهر و نشانهٔ خدای بزرگ بوده است»<sup>۱</sup>.

لایارد «نامی را که این خدا با آن شناخته می‌شد» نمی‌دانست، و می‌پنداشت که آن خدا، بعل بوده است.<sup>۲</sup> تا اینجا دربارهٔ چگونگی و خاستگاه پیدایش تئوری «نماد اهوره‌مزدا» سخن گفتیم. یعنی تفسیری که روی شالودهٔ از یک گمانه‌پردازی تأیید نشده به وجود آمده بود و هرگز شایستهٔ به دست آوردن هواداری مشتاقانه و زیادی چنین شُمارای از پژوهندگان برای چنین زمان طولانی نبوده است. به زودی عبارات‌های «نماد اهوره‌مزدا» یا «نگارهٔ اهوره‌مزدا» همیشه در نوشته‌ها مورد استفاده قرار گرفتند.<sup>۳</sup> همچنین باید یادآوری شود که از میان همهٔ آنهایی که این تفسیر را پذیرفتند، تا آنجا که من آگاهی دارم، جرج راولینسون تنها

1. Ibid. 449.

2. Ibid.

3. Idem, *Discoveries in the Ruins of Nineveh and Babylon* (1853), 807. 608; M. A. Levy in *ZDMG* 21, 1866, 426. 430f.; Fr. Spiegel, *Eranische Altertumskunde II* (1873) 24f.

پژوهنده‌ای بود که خود برای تأیید آن استدلال‌های به دست داد. این راولینسون بود که پیش از همه چنین استدلال آورد که: «دایره‌الددار، همراه با یک نیم‌تنه انسانی و یا بدون آن، که در سرزمین آشور، مظهر و نشانه آشور، خدای مردم آشوری بود، از سوی پارسیان برای بازنمایی همیشگی ارمزد، بزرگترین خدای آنها پذیرفته شد، و این نگاره‌الددار در ساختمان‌ها و یا آرامگاه‌های پارسیان در دل کوه‌ها، به معنای دقیق کلمه در آشکارترین موقعیت‌ها جای داده شد».<sup>۱</sup>

راولینسون تقریباً به طور اتفاقی، دلیل نیرومندی برای چنین تفسیری به دست داد. وی با فهمیدن این که در صحنه‌هایی که پیکره‌الددار و قُرص، «میترا، یا خورشید» را نشان می‌دهند، با همدیگر دیده می‌شوند، «پیکره‌الددار در میانه صحنه جای گرفته، و قُرص در گوشه راست صحنه»<sup>۲</sup>، به طور ضمنی اشاره داشت که موقعیت مهم‌تر پیکره‌الددار نشان می‌دهد که این نماد بازنمایی یک خدای بسیار مهم‌تر از میترا می‌باشد، و در نتیجه بازنمایی خود اهوره‌مزداست.

در آستانه سده بیستم، عبارت‌های «اهوره‌مزدا» و «نماد اهوره‌مزدا» عنوان‌های تثبیت شده پیکره‌الددار شدند و در غرب همه چون و چراها و شک و تردیدها درباره معقول و منطقی بودن آنها فراموش شدند. از این‌رو، چندان شگفت‌انگیز نیست که یک پژوهنده هم‌روزگار ما، این مسئله را قطعی و پایان‌یافته انگاشته و می‌گوید:

1. The Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World (1871 ed.) III, 351.

2. Ibid., 352.

«تنها زردشتیان هستند که هنوز چون و چراهای دربارهٔ این شناسایی دارند. تنها استدلال آنها این است که اهوره مزدا خدای بزرگ، نمی‌تواند بازنمایی شود. با این وجود، آنها ناگزیر باید قبول کنند که اهوره مزدا در سنگ‌نگاره‌های ساسانی، و پیش از آن در سکه‌های کوشانیان نشان داده شده است... در نتیجه، هیچ چیزی برای خودداری ورزیدن از پذیرفتن این که نگارهٔ بالدار بازنمایی اهوره مزداست که جانشین خدای آشور در نگاره‌های آشوری شده است، وجود ندارد»<sup>۱</sup>.

اگرچه بسیار شگفت‌انگیز است، باید گفت که فرضیهٔ «نماد اهوره مزدا» که به گونه‌ای گسترده پذیرفته شده است، روی شالوده‌های سست و ضعیفی ساخته شده و مخالفت‌ها و اعتراض‌های زیادی می‌توان علیه آن ارائه داد. این فرضیه تنها استدلال‌ها و اشاره‌های ضمنی راولینسون را به عنوان مدافع خود دارد. پیش از همه به این استدلال‌ها خواهیم پرداخت. اگر نگارهٔ «کُره» در گوشهٔ راست سنگ‌نگاره، واقعاً بازنمایی میترا بود، باید می‌پذیرفتیم که هخامنشیان خدایان خود را در سنگ‌نگاره‌ها نمایش می‌داده‌اند، و خدایی که در موقعیت و جایگاه بسیار مهم‌تری نسبت به میترا نشان داده شده است، تنها می‌توانست اهوره مزدا باشد. با این همه، چنین پنداشتی نمی‌تواند درست باشد، چراکه این بُن‌مایه تنها یک کُره ساده نیست، بلکه هلالی آمیخته شده با یک قُرص

---

1. J. Duchesne-Guillemin, *Symbols and Values in Zoroastrianism* (1966) 91 n. 8.



می‌باشد. در نتیجه، این بُن‌مایه برای بازنمایی خورشید<sup>۱</sup> و ماه با همدیگر، مورد استفاده قرار گرفته است. این که خورشید و ماه، در گوشهٔ راست صحنه جای داده شده‌اند، کاملاً طبیعی است چراکه آنها از سوی شرق طلوع می‌کنند. از این‌رو، تفاوت در جایگاه و موقعیت آنها در سنگ‌نگاره، پیوندی با میزان اهمیت مذهبی آنها ندارد، و تنها در ارتباط با گرایش برای بازنمایی واقع‌گرایانه خورشید و ماه می‌باشد. از سوی دیگر، اگرچه پیکرهٔ بالدار دقیقاً در میانهٔ قاب‌بندی این سنگ‌نگاره جای گرفته، نماد خورشید و ماه، در بالاترین بخش سنگ‌نگاره جای گرفته است و در نتیجه اشاره می‌کند که در حقیقت نسبت به پیکرهٔ بالدار جایگاه و موقعیت بسیار برتری به آن داده شده است. در نتیجه، اگر تفاوت در جایگاه نمادها، نشان‌دهندهٔ تفاوت در میزان اهمیت آنهاست، باید پذیرفت که نماد ماه و خورشید که بالاتر از دیگر نگاره‌ها جای گرفته است، باید نسبت به پیکرهٔ بالدار، دارای اهمیت مذهبی بیشتر و بالاتری بوده باشد. از این‌رو، چندان پذیرفتنی نیست که پیکرهٔ بالدار به عنوان نماد بزرگ‌ترین خدا شناخته شود.

در حقیقت شالودهٔ دیگر گفته‌های راولینسون، نه استدلالی منطقی، بلکه یک گمانه‌زنی است، چون این عقیده که یک نماد بایستی همراه با اهمیت و معنای نخستین آن وام‌گرفته شده باشد، همیشه درست نیست. اگر

---

۱. خود راولینسون یادآور شده که در ایران کُرّه خورشید «دارای پرتوهای چهارگانه همچون

خورشید آشوریان نبوده و کاملاً معمولی و ساده بوده است»: Rawlinson, op. cit. 352.

استدلال‌های راولینسون درست انگاشته شوند، باید پذیرفته شود که پیکرهٔ بالدار مصری، نماد و تجسم آمون خدای بزرگ مصریان است و نه هوروس، و یا این که ریخت آشوری پیکرهٔ بالدار، نماد و تجسم خدای شمش، همتای آشوری هوروس مصری است و نه نماد آشور، خدای بزرگ آشوریان. این خود نشان می‌دهد که بازنمایی‌های همانند می‌توانند معنی و مفهوم متفاوتی برای مردمان گوناگون داشته باشند. برای نمونه، هخامنشیان انگارهٔ «رژهٔ باج آوران» را از پیشینیان شرقی خود وام‌گرفتند تا با آن در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید «رژهٔ هدیه آوران» را نشان دهند.<sup>۱</sup>

تیسافرن، ساتراپ هخامنشی، در سال ۴۱۳ پ. م. گویا در ارتباط با اهداف سیاسی خود، دست به ضرب سکه‌هایی زد که در وزن و نگارهٔ روی آنها، همانند سکهٔ چهار درهمی آتنی بودند، با این وجود نمی‌توان گفت که تیسافرن اهمیت جُغد آتنی را هم پذیرفته بوده است.<sup>۲</sup> اشکانیان از این هم فراتر رفتند. آنها در سکه‌های خود نگارهٔ ارشک، بنیان‌گذار نام‌دهندهٔ خاندان پادشاهی خویش را می‌آوردند در حالی که روی چهارپایهٔ شناخته شدهٔ دلفی نشسته است، یعنی همان چهارپایه‌ای که

---

۱. این مطلب به روشنی در پژوهش گِرالد والر نشان داده شده است:

G. Walsler, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis* (1966) 22ff.

۲. برای سکه‌ها نگاه شود به: S. Robinson, "Greek Coins acquired by the British

Museum 1938-48", *Numismatic Chronicle* 1948, 43-65, and pl. V, 8, SA.

آپولو ایزد یونانی روی آن می‌نشست. با این وجود هیچ‌گاه درباره اشکانیان گفته نشده که آنها می‌خواستند ارشک را همتا و همانند آپولوی یونانی انگارند. از این‌رو، هیچ چیزی وجود ندارد که به استناد آن پذیرفته شود که هخامنشیان نماد آشور - اگر واقعاً نماد آشور بوده باشد - را وام‌گرفته‌اند تا با آن خدای ملی خود را نشان دهند.

در مخالفت با تئوری «نماد اهوره‌مزدا» باید یادآوری شود که این تئوری با گفته‌های هرودوت و همچنین با گزارش‌های دیگر منابع ناسازگار است. این تئوری چیزی درباره چرای گوناگونی شکل‌های پیکره‌بالدار نمی‌گوید و توضیح نمی‌دهد که چرا خدای بزرگ یک ملت فرمانروا گهگاه در سنگ‌نگاره‌ها در یک جایگاه و موقعیت فرودست نشان داده می‌شود، و همچنین این واقعیت را نادیده می‌گیرد که دایره‌بالدار هیچ‌گونه همانندی با بازنمایی‌های شناخته‌شده اهوره‌مزدا در هنر ایرانی ندارد. اکنون این نکته‌ها را به گونه‌ای گسترده‌تر مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

۱. هرودوت آشکارا گفته است که پارسیان هیچ نگاره‌ای از خدایان خویش ندارند، و ساختن نگاره خدایان را نشانه نادانی می‌دانند (کتاب اول، بند ۱۳۱). در نتیجه همسان‌انگاشتن پیکره‌بالدار با اهوره‌مزدا با این گزارش بدون واسطه و دست‌اول از سوی یک تاریخ‌نویس هم‌روزگار هخامنشیان، که در گزارش‌های دیگر هم به عنوان یک نویسنده دقیق و کاملاً آگاه شناخته شده، ناسازگار است. در حقیقت، گفته هرودوت دست‌کم از سوی دو نویسنده باستانی دیگر، یعنی دینون و بروسوس هم

تأیید شده است. دینون تاریخ‌نویس یونانی هم‌روزگار اسکندر مقدونی، و نویسندهٔ کتابی به نام پرسیکا - که از دست رفته است - بود، و کورنلیوس نپوس این کتاب را بهترین منبع دربارهٔ پارسیان خوانده است (Conon, 5). کلمنت اسکندریه‌ای از زبان دینون گفته است که مَغ‌ها «در هوای آزاد قربانی انجام می‌دهند و عقیده دارند که آتش و آب تنها نمادها و نشانه‌های خداوند هستند».<sup>۱</sup> گزارش دینون نشان می‌دهد که اهوره‌مزدا، همچون دیگر خدایان، به گونه‌ای جداگانه بازنمایی نمی‌شده است، و باید با آتش و خورشید تجسم می‌یافت. نویسندهٔ دیگر، یعنی بروسوس، یک دین‌مرد پرستشگاه مردوک در شهر بابل و هم‌روزگار با آنتیوخوس اوّل (۲۶۱ تا ۲۸۱ پیش از میلاد)، پادشاه سلوکی بود، و به خوبی با تاریخ باستانی آسیای غربی آشنایی داشت. بروسوس - آن گونه که کلمنت اسکندریه‌ای سخن او را به دست می‌دهد - گزارش می‌دهد که کیش شمایل‌پرستی به دست اردشیر دوم (۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از میلاد) پادشاه هخامنشی، رواج داده شده بود که مجسمه‌هایی از ایزد بانو آناهیتا (به نام دیگر خدایان اشاره‌ای نشده است) را در شهرهای گوناگون جای داده بود:

«با این وجود، سال‌های چندانی نگذشته بود که آن گونه که بروسوس در کتاب سوم از «تاریخ کلد» نشان داده است، آنها (یعنی: پارسیان) به ستایش مجسمه‌هایی به ریخت انسان روی آوردند؛ از آن رو که

---

1. Exhortation of the Greek, G. W. Butterworth, Loeb ed., London (1919), 147.

شمایل پرستی به دست اردشیر فرزند داریوش و پدر آخوس رواج یافته بود، او نخستین پادشاهی بود که مجسمه‌هایی از آفرودیت آنائیتیس در بابل، شوش و همدان جای داد و نخستین پادشاهی بود که فرمان ستایش او را به پارسیان و باختریان و به مردم دمشق و سارد داده بود.<sup>۱</sup>

گزارش بروسوس کاملاً با منابع سنگ‌نوشته‌ای که جایگاه مهم آناهیتا را در دوره پادشاهی اردشیر دوم نشان می‌دهند، هماهنگی دارد.<sup>۲</sup> همچنین باید یادآوری شود که اگرچه توصیف زنده و روشنی از ایزد بانو آناهیتا در آبان یشت اوستا وجود دارد، و این خود شاید نشان دهنده خاستگاه تصویری این توصیف و وجود مجسمه‌هایی از آناهیتا باشد، هیچ توصیفی از اهوره‌مزدا در بخش‌های کهن‌تر اوستا وجود ندارد.

۲. تئوری «نماد اهوره‌مزدا» این واقعیت را نادیده می‌گیرد که شکل این بُن‌مایه با توجه به زمینه‌ای که در آن نمایان می‌شود، متفاوت است. در نتیجه این بُن‌مایه هنگامی که در بالای نگاره یک پادشاه یا نگاهبانان شخصی او بال گشوده، معمولاً یک انسان بالدار می‌باشد و هنگامی که در بالای نگاره شاهزادگان یا عامه ایرانیان دیده می‌شود، یک دایره بالدار است. این ناسازگاری و تفاوت نشان می‌دهد که دو نماد جداگانه وجود دارد؛ یکی متعلق به پادشاهان بزرگ و دیگری متعلق به همه ایرانیان. این که اهوره‌مزدا، آن گونه که در سنگ‌نوشته بیستون داریوش بزرگ گفته شده است، «خدای

---

1. Ibid.

2. R. G. Kent, *Old Persian* (2<sup>nd</sup> ed. 1953) 154.

آریاییان» بود،<sup>۱</sup> نمی‌تواند به این معنی باشد که پیکرهٔ بالدار تجسم یک اهوره‌مزدای هخامنشی شاهانه می‌باشد و دایرهٔ بالدار هم تجسم یک اهوره‌مزدای ایرانی. در نتیجه، هر دو گونهٔ این نماد باید نه بازنمایی اهوره‌مзда، بلکه بازنمایی دو نیروی ایزدی باشند و یکی از آنها باید دقیقاً با پادشاهان بزرگ هخامنشی ارتباط و پیوستگی داشته باشد.

۳. الگوهای بازنمایی این بُن‌مایه نشان می‌دهند که این نگاره نمی‌تواند نماد خدای بزرگ بوده باشد، چراکه یکی از بازنمایی‌های اهوره‌مзда، یعنی آتش - آن گونه که در حقیقت باید باشد - معمولاً همراه با ستایش‌گران دیده می‌شود، با این وجود اهوره‌مزدای «فرضی»، همچنان که در پایهٔ تخت بُرنزی به دست آمده از منطقهٔ وان دیده می‌شود، یا به تنهایی نمایان شده است و یا همچنان که روی یک غلاف خنجر به دست آمده از گنجینهٔ جیحون و همچنین در سکهٔ کیلیکیه‌ای (که بعل خدای سامی را روی تخت و در حالی که پیکرهٔ بالدار را در دست خویش گرفته، نشان می‌دهد) می‌توان دید، اهوره‌مزدای «فرضی» همچون یک پیکرهٔ کوچک فرعی نشان داده شده است.<sup>۲</sup> گذشته از این، نمی‌توان پذیرفت که خدای بزرگ به گونه‌ای نمایانده شود که توسط جنگاوران یا جن‌ها محافظت می‌شود.

۴. تئوری «نماد اهوره‌مзда» با این واقعیت که در هنر ایرانی بازنمایی‌هایی از اهوره‌مзда دیده می‌شود و در بیشتر نمونه‌ها، این

1. Behistun, Elamite version IV 62; cf. R. N. Frye, *The Heritage of Persia* (1962) 94.

۲. رابینسون این بُن‌مایه را یک «لنگر» نامیده است.

بازنمایی‌ها به گونه‌ای هستند که هیچ تردیدی را درباره شناسایی هویت واقعی او به وجود نمی‌آورند، ناسازگار است. کهن‌ترین نمونه این بازنمایی اهوره‌مزدا، متعلق به میانه سده نخست پیش از میلاد است، که در آن هنگام آنتیوخوس پادشاه کماژنه که خود را از تخته هخامنشیان می‌خواند، در سنگ‌یادمان خود در نمرود داغ، خدایان بزرگ ایرانی را همسنگ با همتایان یونانی آنها نشان داد. در سکوی غربی آرامگاه آنتیوخوس، مجسمه‌ای وجود دارد که زئوس- اهوره‌مزدا را همچون یک مرد ریشدار با کلاه مخروطی و شاخه‌های برسُم زردشتی در دست نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> کوشانیان، که گروهی از مردمان ایرانی نژاد بودند و از ۵۰ تا ۲۵۰ پس از میلاد، فرمانروایان سرزمین امروزی پاکستان بودند، خدایان ایرانی را آمیخته با ایزدان یونانی می‌ستودند.<sup>۲</sup> با این همه، چنین پیداست که کوشانیان از این که اهوره‌مزدا، خدای بزرگ را که آنها وی را اورمُزدو یا موزدوآنو (مزدای پیروزمند) می‌خواندند، تجسم انسانی ببخشند ناخشنود بوده‌اند، چراکه نگاره اهوره‌مزدا بسیار کم در سکه‌های آنها دیده می‌شود. یک نمونه وجود نگاره اهوره‌مزدا در سکه‌های کوشانیان، در پاره‌ای از سکه‌های هوویشکا دیده می‌شود که در آنها اهوره‌مزدا همچون مردی ریشدار و ایستاده نشان داده شده که با دست راست خود یک حلقه گُل را گرفته است و با دست چپ خود یک چوب‌دستی را نگاه داشته که

1. R. Ghirshman, Iran: Parthians and Sassanians (1962) Illust.no.60.

2. J.M. Rosenfield, The Dynastic Art of the Kushans (1967) 59ff.

اگر با دیگر بازنمایی‌های شناخته شدهٔ اهوره‌مزدا مقایسه شود، می‌توان آن را یک دسته شاخه‌های برسُم انگاشت.<sup>۱</sup> در سنگ‌نگاره‌های ساسانی هم اهوره‌مزدا، چه پیاده و چه سوار اسب نشان داده شده است. اهوره‌مزدا در نگاره‌های دیهیم‌ستانی پادشاهان ساسانی، با تاج کُنگره‌دار، و حلقه‌ای که با دیهیم شاهی تزیین شده در یک دست، با یک دسته شاخه‌های بلند برسُم در دست دیگر دیده می‌شود.<sup>۲</sup>

به خوبی دیده می‌شود که در هیچ کدام از این بازنمایی‌های اهوره‌مزدا، هیچ نشانه‌ای از بال‌ها، دُم یا پای یک عقاب وجود ندارد. حتی در این نمونه‌ها، اهوره‌مزدا همواره کاملاً طبیعی، همچون یک دین‌مرد زردشتی نمایانده شده که ویژگی مهم او، نه یک گل نیلوفر، بلکه شاخه‌های برسُم در دست اوست. نکتهٔ مهم‌تر، این واقعیت است که اهوره‌مزدا همواره نقش فعالی را در صحنه‌ای که او خود در آن نمایان می‌شود، به عهده دارد؛ با این همه پیکرهٔ بالدار هخامنشی هرگز در نگاره‌های متعلق به دیهیم‌ستانی پادشاه یا دیگر رُخدادهای نقشی ندارد، اما دقیقاً همانند تیخهٔ یونانی در سنگ‌نگاره‌های پیروزی ساسانیان، در بالای نگارهٔ پادشاه بزرگ هخامنشی بال گشوده و از خود صحنه جدا افتاده است. چندان نیازی نیست که استدلال آورده شود در زمانی ویژگی‌های یک خدا، و آن هم یک خدای بزرگ، کاملاً تثبیت شده و این ویژگی‌ها

1. Ghirshman, op.cit. Illust.nos. 167.202.211.

2. Rosenfield, op.cit. 83.



در طی سال‌ها تغییرناپذیر و ثابت مانده است.<sup>۱</sup> پس اگر ما تفسیر پیکره بالدار را به عنوان «نماد اهوره‌مزدا» بپذیریم، چگونه می‌توانیم این تفاوت‌های مهم را در بازنمایی‌های خدای بزرگ توضیح دهیم؟ این به آن معنی نیست که آنتیوخوس کُماژنی یا اردشیر بابکان با پیکره بالدار آشنایی نداشته‌اند، چراکه آنتیوخوس هم‌روزگار پادشاهان محلی استان پارس بود که در سکه‌های آنها بارها پیکره بالدار دیده شده است، و اردشیر بابکان هم به خوبی تخت جمشید را می‌شناخته است.<sup>۲</sup> همچنین باید یادآوری شود که این دو پادشاه خود را از تَحْمَه هخامنشیان می‌انگاشته‌اند، و در نتیجه آنها دَقّت داشتند که آن ایده‌های دینی یا سیاسی را که با ادعاهای آنها در پیوند بود، نگاه دارند یا حتی دوباره زنده گردانند،<sup>۳</sup> و بالاتر از چنین اندیشه‌هایی، این عقیده وجود داشت که

1. Cf. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* (1941) 328-29.

۲. هنوز چند نگاره روی دیوار که پاپک پدر اردشیر و شاپور برادر بزرگ‌تر او را نشان می‌دهند، روی دیوارهای تخت جمشید دیده می‌شوند. نگاه شود به:

Herzfeld, op. cit. 308, and E.F. Schmidt, *Persepolis I* (1953) 227f.258.

۳. سنجد شود با آنچه که درباره مهرداد ششم، پادشاه پونتوس، یکی دیگر از مدعیانی که خود را از تَحْمَه هخامنشیان می‌دانست، گفته شده است. این پادشاه پونتوس پس از شکست مورنا در سال ۸۲ پیش از میلاد، «در بالای توده بزرگی از چوب، مطابق با شیوه سرزمین خودش برای زئوس ستراتئوس قربانی انجام داد» و آیین‌های «همانند آیین‌های قربانی پادشاهان پارسی در پاسارگاد» به جای آورد. نگاه شود به: Appian, *Mithridatic War*, IX, 66.

پادشاهی از سوی اهوره مزدا به یک پادشاه ایرانی بخشیده شده بود. اگر پیکرهٔ بالدار بازنمایی معیار و پذیرفته شدهٔ بزرگترین خدا بود، آنگاه نه آنتیوخوس کُمازنی و نه اردشیر بابکان، نباید به بدعتِ زیان‌آور و کاملاً نالازم نشان دادن این بزرگترین خدا، آن هم تا این اندازه متفاوت با بازنمایی سنتی و ویژگی‌هایی تثبیت‌شدهٔ او دست می‌زدند. در نتیجه، هنگامی که همهٔ این واقعیت‌ها با هم دیده می‌شوند، هیچ دلیلی برای تفسیر این دو نماد هخامنشی، یعنی پیکرهٔ بالدار و دایره‌ی بالدار، به عنوان بازنمایی‌های اهوره مزدا به جای نخواهد ماند.

یک نماد هخامنشی

۲. فرّه نمادین



## یک نماد هخامنشی\*

### ۲. فرّه نمادین

به یاد پروفیسور سر هارولد بیلی

و به پاس پژوهش‌های ارزشمند او دربارهٔ ایران

#### اهداف و روش‌ها

در بخش نخست این جستار، استدلال‌هایی در مخالفت با تفسیرهای سنتی دربارهٔ نماد بالدار هخامنشی، یعنی دایره‌ای بالدار که معمولاً نیم‌تنه‌ای انسانی از آن بیرون آمده است، ارائه گردید. گفته شد که شناختن نماد بالدار هخامنشی به عنوان فروهر یا روح، با الگوهای به نمایش درآمدهٔ این بُن‌مایه ناسازگار است. همچنین، شالودهٔ این عقیده که پیکرهٔ بالدار بازنمایی اهوره‌مزداست، و معمولاً از سوی همگان پذیرفته شده، یک گمان اشتباه آ. هنری لایارد بوده است که چون در شناختن هویت واقعی نماد بالدار در نمونه‌های آشوری آن

---

\* این مقاله ریخت‌گسترش‌یافتهٔ مقاله‌ای است که من در سال ۱۹۷۰ م هنگامی که در مؤسسهٔ آسیایی شیراز خوشبختی همکاری با پروفیسور ریچارد نلسون فرای را به دست آورده بودم، برای او نوشتم من برای همهٔ نقدها و پیشنهادهای خردمندانۀ او، که در همهٔ این سال‌ها از آنها بهره‌مند بوده‌ام، صمیمانه از وی سپاسگزارم. همچنین از پروفیسور کالمایر برای منابع مهم و گفتگوهای سودمند با او سپاسگزارم.

ناتوان بود، قاطعانه پنداشت که نمونه‌های ایرانیِ جانشینِ نماد آشوری، اهوره‌مزدا را نشان می‌دهند، و در نتیجه پیش‌نمونهٔ آشوری آن هم باید بازنمایی آشور، خدای ملی آشوریان باشد. پژوهندگان بعدی ارزش و اهمیت زیادی به این پنداشت خیالی لایارد دادند، و با چشم پوشیدن از دیگر واقعیت‌ها، نادیده گرفتند که اهوره‌مزدا، خدای بزرگ زردشتیان، بعدها در هنر ایرانی همچون دین‌مردی زردشتی نشان داده شده، که دسته‌ای برسُم در دست گرفته است، و چون در نماد هخامنشی این ویژگی مهم دیده نمی‌شود، هرگز نمی‌تواند بازنمایی اهوره‌مزدا باشد.<sup>۱</sup>

نتیجه‌هایی که در بخش نخست این نوشتار به دست آمده است، به آهستگی از سوی پاره‌ای پژوهندگان تأیید شدند،<sup>۲</sup> و اکنون هنگام آن است که

۱. موری بدون دیدن مخالفت‌ها و اعتراض‌های من، دوباره دیدگاه پذیرفته شدهٔ پیشین را تأیید کرده است. نگاه شود به: P. R. S. Moorey (Iran 16, 1978, 147). برای نقد تفسیر او، اکنون نگاه شود به: P. Calmeyer, "Fortuna-Tyche-Khvarnah", JdI 94, 1979, 347-357 n.25. همچنین بیکرمن امیدوار بود که با گفتن این‌که واژهٔ «Αγαλμα» در گزارش هرودوت (کتاب اول، بند ۱۳۱) به معنی «بیت» است و نه «نگاره»! همهٔ استدلال‌های مرا رد کند. نگاه شود به: E. Bickerman (Athenaeum N.F. 66, 1978, 239 ff., esp. 244 n.25). با این همه، گویا از یاد برده بود که خودش در (JBL 65, 1946, 263) از واژهٔ «نگاره‌ها» به جای «بیت‌ها» استفاده کرده بوده است: «برای فروکوبیدن یک شهر گشوده شده، دشمنان پیروزمند نگاره‌های خدایان آن شهر را از جای می‌کنند!»

2 P. Calmeyer, in: Proceedings of the IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Tehran 1974 (1975) 233-42; E. Porada, The

با مطالعه الگوهای به نمایش درآمده این نماد و مفاهیم ضمنی گوناگون آن، و همچنین با ردیابی جانشین‌های نماد بالدار در روزگار یونانی‌گرایی و دوره ساسانیان، که در این دو دوره بُن‌مایه‌های دینی و دنیوی بسیار آسان‌تر توضیح‌دانی هستند، تفسیر دیگری از نماد بالدار هخامنشی به دست داده شود.<sup>۱</sup> این تفسیر می‌تواند نشان دهد که ایرانیان گونه‌های نماد بالدار را از مردمان تابعه خود وام گرفته‌اند تا مفهوم باستانی خودشان را از فرّه (در اوستایی: خورنه X<sup>V</sup>r<sup>3</sup>nah؛ در پهلوی: خورَه X<sup>w</sup>arrah؛ در فارسی امروزی: خُرّه، فرّه و فرّ)، تجسم بخشند.<sup>۲</sup> همچنین این تفسیر نشان خواهد داد که از دو گونه‌ای مهم این نماد، پیکره انسان بالدار برای تجسم بخشیدن و نشان دادن «فرّه پادشاهی» (در اوستایی: کوئم خورنه Kavaem X<sup>V</sup>r<sup>3</sup>nah؛ در فارسی امروزی: فرّه کیانی)، مورد استفاده قرار می‌گرفته است، و از دایره بالدار هم

Art Bulletin, 58, 4, 1976, 612; A. B. Tilia, *Studies and Restorations at Persepolis and other Sites of Fars II* (Rome 1978) 32 n. 2; J. M. Balcer, *Iranica Antiqua* (1970 13, 1978, 129) and J. Wiesehöfer, *Der Aufstand Gaumātas und die Anfänge Darcios' I*. Bonn 1978, 137 n. 3.

۱. پیش از این در دو کتاب خودم به گونه‌ای فشرده درباره این موضوع سخن گفته‌ام. نگاه شود به: شاپور شهبازی، علیرضا، کوروش بزرگ: زندگی و جهانداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۹، ص ۳۴۰-۳۴۵؛ همچنین:

Shahbazi, A. Sh., *Persepolis Illustrated*; Institute of Achaemenid Research Publications IV (Tehran 1976) 30-31 with pl. 30.

۲. مطالعه معیار درباره فرّه توسط هارولد بیلی انجام گرفته است: W.H. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books* (Oxford 1943) 1-77.

برای نشان دادن و تجسم بخشیدن به «فرّه ایرانیان» (در اوستایی: اثیریانم خورنه Airyānem X<sup>v</sup>r<sup>nah</sup>؛ در فارسی امروزی: فرّ ایرانی) استفاده شده است.<sup>۱</sup>

### ۱. الگوهای بازنمایی

خاستگاه نماد بالدار هر کجا باشد و مفهوم نخستین آن، هر چه باشد، این نماد در هنر هخامنشی به دو گونهٔ جداگانه و متفاوت بازنمایی می‌شود که به روشنی معنی و مفهوم متفاوتی را نشان می‌دهند. دایرهٔ بالدار در پیوند با ایرانیان معمولی همچون ساتراپ‌ها،<sup>۲</sup> جنگاوران،<sup>۳</sup> دین‌مردان،<sup>۴</sup> شکارچیان،<sup>۱</sup> و همچنین

۱. سومین فرّه متعلق به زردشت بود (Bailey, op. cit. 30 ff). با این همه، این مطلب در چهارچوب این جستار نمی‌گنجد.

۲. همچنان که در سکهٔ داتامس، در حدود ۳۷۸ تا ۳۷۲ پیش از میلاد وجود دارد. نگاه شود به: G. K. Jenkins, *Ancient Greek Coins* (London 1972) 135 with fig. 327.

و یا در سکهٔ یک ساتراپ دیگر کیلیکیه، در حدود ۴۰۰ پیش از میلاد دیده می‌شود. نگاه شود به: C. M. Kraay, *Greek Coins* (London 1966) pl. 194 no.673. این دایرهٔ بالدار همچنین در سکه‌های پاره‌ای از دودمان‌های پادشاهی قبرس که در سدهٔ پنجم پیش از میلاد، به عنوان ساتراپ‌های پادشاهان هخامنشی فرمانروایی داشتند، دیده می‌شود. نگاه شود به:

G. F. Hill, *BMC Cyprus*, London 1904, 38 with pl. VII no.13 and p.40 with pl. VIII no.1.

۳. در مهرها نمونه‌ها فراوان هستند؛ نگاه شود به:

G. Perrot and Ch. Chipiez, *History of Arts in Ancient Persia* (London 1892) fig. 226 and A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, (1938) VII pl. 123E; pl. 124 A.X.

۴. همچنان که در پاره‌ای از نقش‌مهرهای به دست آمده از خزانهٔ تخت‌جمشید دیده می‌شود.

نگاه شود به: E. F. Schmidt, *Persepolis II* (Chicago 1957) 9-10 with pl. 7.



با چهارپایان معمولی<sup>۲</sup> و آفریده‌های ماوراءطبیعی<sup>۳</sup> نشان داده شده است. در شماری از نمونه‌ها، دایره‌الددار در فضای بالای نگاره‌ی چهره‌های سلطنتی،<sup>۴</sup> و یا گروهی از ایرانیان که در میان آنها شاید شاهزادگان هم وجود

---

۱. همچنان که در صحنه‌ی حکاکی شده روی انتهای بالایی یک نیام طلایی به دست آمده از گنجینه‌ی جیحون به چشم می‌آید. نگاه شود به: O. M. Dalton, *The Treasure of the Oxus*, London 3<sup>rd</sup> ed. 1964, 9 with pl. IX c. همچنین این نماد در روی یک مهر هخامنشی به دست آمده از اور هم دیده می‌شود. نگاه شود به: L. Legrian, *Ur Excavations*, X: *Cylinder Seals*, London 1951, 50 with pl. 40 no. 759.

۲. برای نمونه‌ها نگاه شود به: J. Boardman, *Greek Gems and Finger rings*, London 1970. در این کتاب تصویر دایره‌الددار در بالای نگاره‌ی یک اسب نر (تصویر شماره ۸۳۱)، در بالای نگاره‌ی یک شیر و یک روباه (تصویر شماره ۹۰۸)، و در بالای نگاره‌ی یک سگ یا سیاهگوش (تصویر شماره ۸۳۳) دیده می‌شود.

۳. در یک جام نقره‌ای به دست آمده از یک آرامگاه پارسی در اوسک (لیدیه)، نگاره‌ی شش نماد در حال محافظت و نگرانی از یک قوچ دو سر که آرایش اصلی این جام می‌باشد، دیده می‌شوند. نگاه شود به: AJA 71, 1967, 172. همچنین نگاره‌ی یک ابوالهول در سایه‌ی این نماد بالددار، در روی پیکره‌ی یک سوسک سرگین غلطان ساخته شده از عقیق سفید دیده می‌شود. نگاه شود به: Boardman, *op. cit.* no. 836. نگاره‌ی دو ابوالهول هم در دو سوی پیکره‌ی مردی دیده می‌شود که از درون یک هلال ماه قرار گرفته در سایه‌ی نماد بالددار، بیرون می‌آید. نگاه شود به:

Survey<sup>9</sup> VII. pl. 123 K.

۴. در یک سنگ‌بازمان به دست آمده از شوش، داریوش و خشایارشا در سایه‌ی بال‌های این نماد دیده می‌شوند. نگاه شود به: Calmeyer, *AMI*, N.F. 9, 1976, 63ff. esp. 83 with fig. 6.

و نگاه شود به مهر انتشار یافته در: Survey<sup>9</sup> VII. pl. 123 M.

داشته‌اند،<sup>۱</sup> دیده می‌شود، و البته وجود چهره‌های سلطنتی در این صحنه‌ها به معنی نشان داده شدن بالاترین رده‌های ایرانیان می‌باشد. از سوی دیگر، پیکرهٔ انسان بالدار، با مفهوم پادشاهی پیوند دارد؛ پیکرهٔ بالدار در فضای بالای نگاره‌های پادشاهان و شاهزادگان، به نشانهٔ نگاهبانی از آنها دیده می‌شود، در حالی که حلقهٔ فرمانروایی را در دست گرفته و همانند به همان چهره(ها)ی شاهانه‌ای است که در بالای نگارهٔ آنها بال گشوده است.<sup>۲</sup> همچنین پیکرهٔ انسان بالدار، پیوند ویژه‌ای با گفته‌های خود پادشاه دارد.<sup>۳</sup> در پاره‌ای نمونه‌های ویژه، این بن‌مایه همراه با نگارهٔ پادشاه نیامده، و خود به نمایندگی از پادشاه،<sup>۴</sup> و یا به عنوان

۱. همچنان که در نگاره‌های *بار شاهانه* در «سنگ‌نگاره‌های خزانه» دیده می‌شود و نمای مرکزی پلکان‌های آپادانا را آراسته است. نگاه شود به بازسازی انجام گرفته توسط تیلیا در: *Shahbāzi, Persepolis Illustrated; fig. 10*. همچنین این نماد در بالای نگارهٔ پادشاه بزرگ و نمایندگان مردمان تابعه که تخت او را به دوش می‌کشند، دیده می‌شود. نگاه شود به:

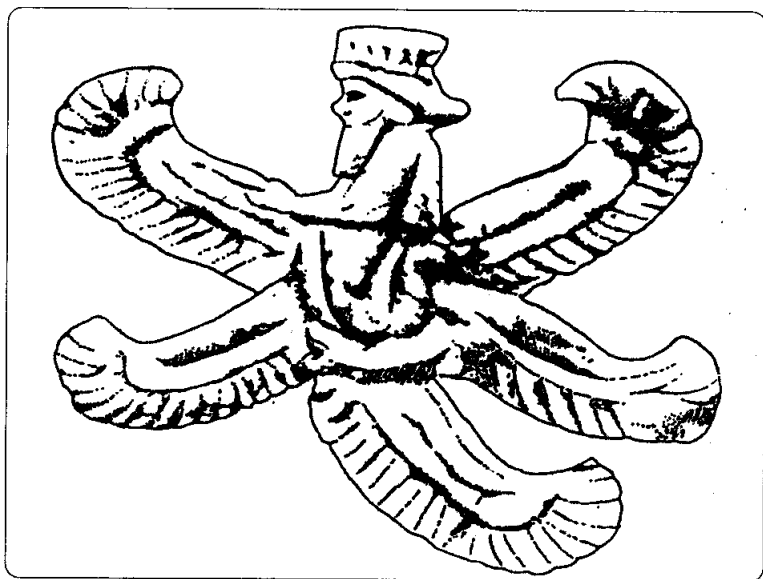
Schmidt, *Persepolis I* (Chicago 1953) pls. 79.99 and 105.

۲. در آرامگاه داریوش بزرگ، پادشاه و آتش شاهی او در سایهٔ بال‌های نمادی جای گرفته‌اند که نیم‌تنهٔ انسانی درون آن، قطعاً خود داریوش بزرگ می‌باشد. همچنین، در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید، پیکرهٔ انسانی که از درون یک حلقه بیرون می‌آید، در همهٔ نمونه‌ها چه در ویژگی‌های بدنی و چه در جامه‌ها، با آن پادشاه هخامنشی که این نماد در بالای نگارهٔ او بال گشوده، همانند می‌باشد. نگاه شود به: Schmidt, *Persepolis I*, pls. 75-9 and 104.107.

۳. همچنان که در نمای پلکان غربی کاخ هدیش در تخت‌جمشید که متعلق به خشایارشا بوده، دیده می‌شود. نگاه شود به: Schmidt, *ibid.* pl. 160. همچنین این نگاره در بالای سنگ‌نوشتهٔ فارسی باستان متعلق به اردشیر سوم که در روی پلکان غربی کاخ تچر در تخت‌جمشید که در دورهٔ داریوش بزرگ ساخته شده، دیده می‌شود. نگاه شود به: Schmidt, *ibid.* pl. 153B.

۴. همچنان که در سکهٔ تیریپازوس، ساتراپ پارسی لیدی (حدود ۳۸۰ پ.م) دیده می‌شود. نگاه شود به: G. F. Hill, *BMC Lycaonia, Isauria and Cilicia* (London 1900), pl. XXVI no.2; XXXIX no.1.

محافظ و دلگرمی بخش مردمان تابعه وفادار در دفاع آنها از شاهنشاهی نشان داده شده، و یا به گونه‌ای نمایانده شده که جنگاوران ایرانی، که مهم‌ترین وظیفه آنها نگهداری از پادشاهان و دستگاه پادشاهی بود، نگهبان و محافظ آن هستند.<sup>۱</sup> در پاره‌ای نمونه‌ها، این نماد به تنهایی تجسم یافته و یا به عنوان یک شیء کوچک تزئینی و یا تعویذی نشان داده شده است (تصویر شماره ۱).<sup>۲</sup>



تصویر شماره ۱: یک شیء تزئینی به دست آمده از سارد؛ به بلندی  $1 \frac{1}{8}$  اینچ. استانبول؛ موزه باستان‌شناختی (طراحی شده توسط G. Tilia از روی عکسی که گیرشمن آن را دوباره منتشر ساخته است).

۱. در مهرهای استوانه‌ای انتشار یافته در: Survey<sup>9</sup> VII. pl. 123 D; 124 X.

۲. نگاه شود به شیء تزئینی به دست آمده از سارد؛ R. Girshman, *Persia from the Earliest Time to Alexander the Great*, London 1962, fig. 522.

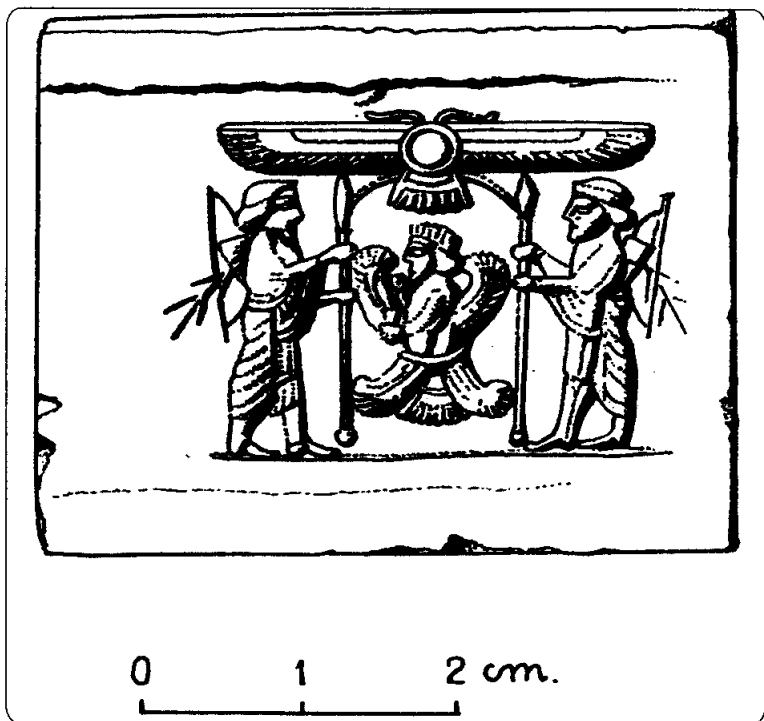
پرداختن به این بازنمایی‌ها، نیازمند دو مطالعهٔ جداگانه می‌باشد. یک بازنمایی مهم و چشمگیر نماد بالدار، نمونه‌ای است که در روی یک مُهر استوانه‌ای هخامنشی، کنده‌کاری شده است (تصویر شمارهٔ ۲). نگارهٔ روی این مُهر، دو جنگاور «پارسی» را روبه‌روی هم نشان می‌دهد، که هر کدام نیزه‌ای را به گونه‌ای عمودی با دو دست خویش گرفته، و تکیه‌گاه نیزه روی پای چپ و پیش آمدهٔ او آرام گرفته است. این دو جنگاور، در دو سوی نیم‌تنهٔ یک پادشاه بیرون آمده از دایره‌ای که پنج بال به آن چسبیده شده است، ایستاده‌اند و در بالای همهٔ این صحنه یک دایرهٔ بالدار دیده می‌شود. در این نقش‌مُهر، به روشنی دو نماد وجود دارد؛ یک انسان بالدار، که جنگاوران پارسی نگهبان و محافظ آن هستند، و در نتیجه، شناختن آن به عنوان اهوره‌مزدا پذیرفتنی نیست، و یک دایرهٔ بالدار، که خود نگهبان و محافظ جنگاوران و همچنین خود انسان بالدار است. این بازنمایی را می‌توان با نگارهٔ «بار همگانی» در لُغزهای درگاه‌های تالار صدستون متعلق به اردشیر اوّل در تخت‌جمشید، همانند دانست که پادشاه بزرگ هخامنشی را در میان کارگزاران او نشان می‌دهد و جنگاوران «پارسی» نگهبان در دو سوی آنها ایستاده‌اند، و دایره‌های بالدار در بالای این صحنه دیده می‌شوند.<sup>۱</sup> این همانندی دوباره پیوند نگارهٔ انسان بالدار را با پادشاهی ایرانی آشکار می‌گرداند؛ این نماد دارای همان چهره، جامه، ویژگیها و همچنین آسیب‌پذیری پادشاه بزرگ بود؛ پادشاه و نماد انسان

---

1. Schmidt, Persepolis I, 123f.; pls. 96-99; Shahbazi 15, 60ff.; 68ff.

یک نماد هخامنشی ۵۱

بالدار، هر دو مقدّس و مورد احترام بودند و البته هر دو هم نیازمند  
نگهبانی و محافظت بودند.



تصویر شماره ۲: نقش روی یک مهر استوانه‌ای (موزه بریتانیا)؛ طراحی شده توسط

G. Tilia از روی عکسی در

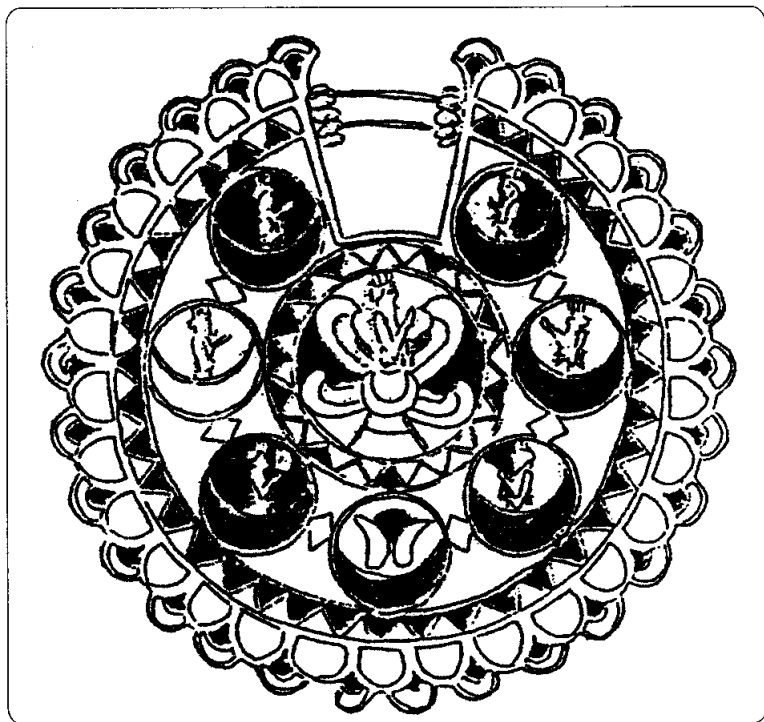
Pope (ed.), A Survey of Persian Art, VII. pl. 123.

دیگر بازنمایی مهم نماد بالدار، در روی یک جفت گوشواره هخامنشی دیده می‌شود که یکی از آنها متعلق به «مجموعه نوربرت شimmel»<sup>۱</sup> و دیگری گفته شده از میانرودان به دست آمده است، در «موزه هنرهای زیبای بوستون» نگهداری می‌شود.<sup>۲</sup> در نقطه مرکزی هر کدام از گوشواره‌ها، نیم‌تنه یک پادشاه با چهار بال دیده می‌شود، که از درون یک هلال ماه بیرون آمده و با یک دست خود گلی را گرفته و دست دیگر را به نشانه ستایش بالا آورده است. دورتادور پیکره پادشاه بالدار، یک نوار دایره‌ای آراسته شده با تعدادی سه‌گوش، وجود دارد. در هر سوی پادشاه، به گونه‌ای کاملاً متوازن، سه نماد یکسان هلال ماه به شکل گهواره قرار گرفته‌اند. در هر گهواره، و رو به سوی پیکره پادشاه بالدار، نیم‌تنه مردی در اندازه‌ای کوچک‌تر، از بخش پایینی و از درون هلال ماه بیرون آمده است. این مردان کلاه بلند «پارسی» خیاره‌دار، و ریش کمابیش دراز دارند، و با یک دست خود گلی را گرفته و دست دیگر را به نشانه ستایش به سوی پیکره پادشاه در نقطه مرکزی گوشواره‌ها بالا آورده‌اند (تصویر شماره ۳).

1. O. W. Muscarella Ancient Atr: The Norbert Schimmel Collection, Maitz 1974, no. 126.

2. W. Kelly Simpson, The American Connoisseur, Feb. 1972, with fig. 8; J. F.

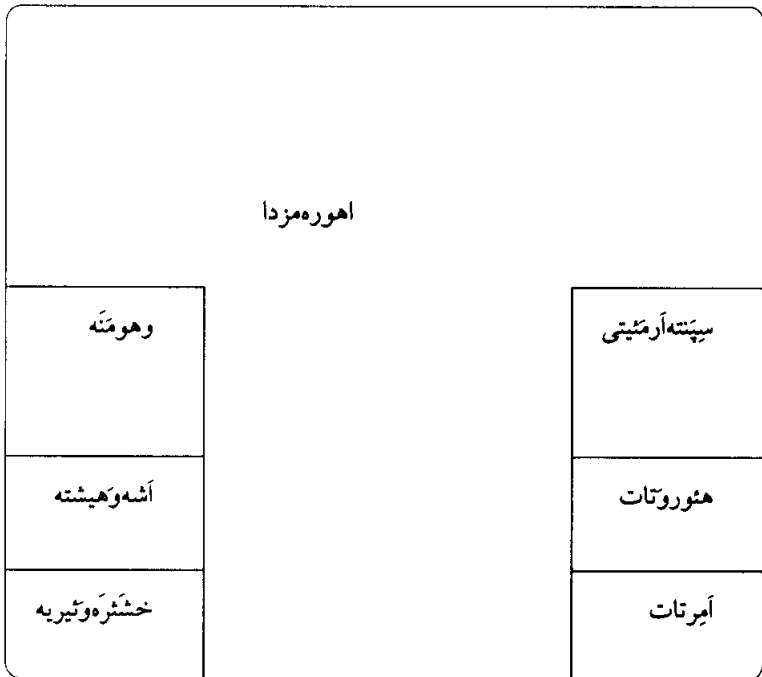
X. McKeon, "Achaemenian cloisonne-inlay jewelry: an important new example", Orient and Occident: Essay Presented to Cyrus H. Gordon on the Occasion of his sixty-fifth Birthday, ed. by H. A. Hoffner, Jr. Neukirchen Vluyn 1973, 109-119, with pl. I.



تصویر شماره ۳: فرّه شاهی که در دو سوی آن شش نیم‌تنه‌ای که نماد شش خاندان نژاده پارسی هستند، دیده می‌شود. طرح یک گوشواره که در موزه هنرهای زیبای بوستون نگهداری می‌شود. گرفته شده از:

P. Amiet in *Acta Iranica* I, 1974, Pl. II.

زیبایی شگفت‌انگیز گوشواره‌ها و هنرمندی و چیره‌دستی فراوان در ساخت این قطعه‌های سنگ‌های قیمتی نشان دهندهٔ آن است که برای یک شاهزاده ساخته شده بوده‌اند. در نتیجه، بُن‌مایه‌ای که زینت‌بخش این گوشواره‌ها شده است، باید دارای معنی و مفهوم بسیار با اهمیتی بوده باشد. پیش از همه باید به اهوره‌مزدا، خدای بزرگ زردشتیان اندیشید که شش یاری‌دهندهٔ وی، یعنی «بی‌مرگان مقدّس» (امشاسپندان) در دو سوی او جای گرفته‌اند (تصویر شمارهٔ ۴).



تصویر شمارهٔ ۴: رده‌بندی امشاسپندان و ارتباط آنها با اهوره‌مزدا (بندهشن بزرگ، بخش



با این همه، چنین تفسیری پذیرفتنی نیست، چراکه در دین زردستی، سه امشاسپند به عنوان ایزدانی مؤنث انگاشته می‌شده‌اند،<sup>۱</sup> در حالی که در این گوشواره‌ها، شش نیم‌تنه مذکر گرداگرد یک نماد مهم دیده می‌شوند. توضیح مفهوم صحنه‌ای که آرایش دهنده و زینت‌بخش گوشواره‌هاست، به وسیله مقایسه این صحنه با سنگ‌نگاره‌ی نمای بالایی آرامگاه داریوش بزرگ به دست خواهد آمد (تصویر شماره ۵).<sup>۲</sup> این سنگ‌نگاره، داریوش بزرگ را نشان می‌دهد که در دو سوی او، سه همراه مذکر که در اندازه‌ای کوچک‌تر نشان داده شده‌اند، به همان شیوه‌ای که در گوشواره‌ها دیده می‌شود، ایستاده‌اند. دو تن از آنها گئوبروه (گوبریاس) و اسپه‌چنه (اسپاتینس) نامیده شده‌اند؛ گئوبروه یکی از شش هم‌پیمان داریوش بزرگ به هنگام فروگرفتن گئوماته مئغ (بردیای دروغین) بود،<sup>۳</sup> و اسپه‌چنه هم در ۵۰۰ پ. م. به عنوان یکی از آن شش هم‌پیمان داریوش بزرگ معرفی شده است.<sup>۴</sup> در نتیجه، این سنگ‌نگاره به سختی بهانه‌ای برای شک و تردید در این زمینه به جای خواهد گذاشت که سنگ‌نگاره آرامگاه داریوش بزرگ، این پادشاه هخامنشی و شش هم‌پیمان او را نشان

۱. این سه امشاسپند مؤنث، سیپته‌آرمنیتی، هئوروتات، و آمرتات بودند. سه امشاسپند دیگر هم که به عنوان ایزدانی مذکر انگاشته می‌شدند، وهومنه، آشه‌وهیسته، و خشتره‌وتیریه بودند.

2. Schmidt, Persepolis III (Chicago 1970) 81 ff. with pls. 19.

۳. سنگ‌نوشته داریوش بزرگ در بیستون، متن فارسی باستان، ستون چهارم، بند ۸۰ به

بعد؛ Herodotus III 70.

4. Herodotus VII 97.

می‌دهد که در فروگرفتن گئوماتهٔ مُغ همراه او بودند، به همان گونه که امشاسپندان با اهوره‌مزدا همراه بودند،<sup>۱</sup> و همچنین چون و چرایی به جای نخواهد ماند که پدید آوردن این سنگ‌نگاره، کوششی آگاهانه برای نشان دادن زردشتیگری پادشاه بزرگ هخامنشی بوده است.<sup>۲</sup> همچنان که نگاره‌های آرامگاه داریوش بزرگ و گوشواره‌ها کاملاً همانند هستند، معنی و مفهوم آنها هم باید بسیار نزدیک به هم باشد، و این همانندی نشان می‌دهد که نگارهٔ انسان بالدار در گوشواره‌ها با پادشاه بزرگ هخامنشی پیوند دارد و مظهر و نشانهٔ پادشاهی او بوده است، و همچنین نگارهٔ کوچک‌تر همراهان در دو سوی پادشاه، هم‌پیمانان او یعنی فرماندهان شش خاندان بزرگ پارس را نشان می‌دهند.<sup>۳</sup>

---

1. Shahbazi, Persepolis Illustrated 73.

۲. ای. شفتلویتس به تشخیص این ویژگی نزدیک شده بود، هنگامی که می‌گوید هفت امشاسپندان از راه مقایسه با هفت شاهزاده‌ای که همراهان نزدیک پادشاه پارس بودند، ساخته

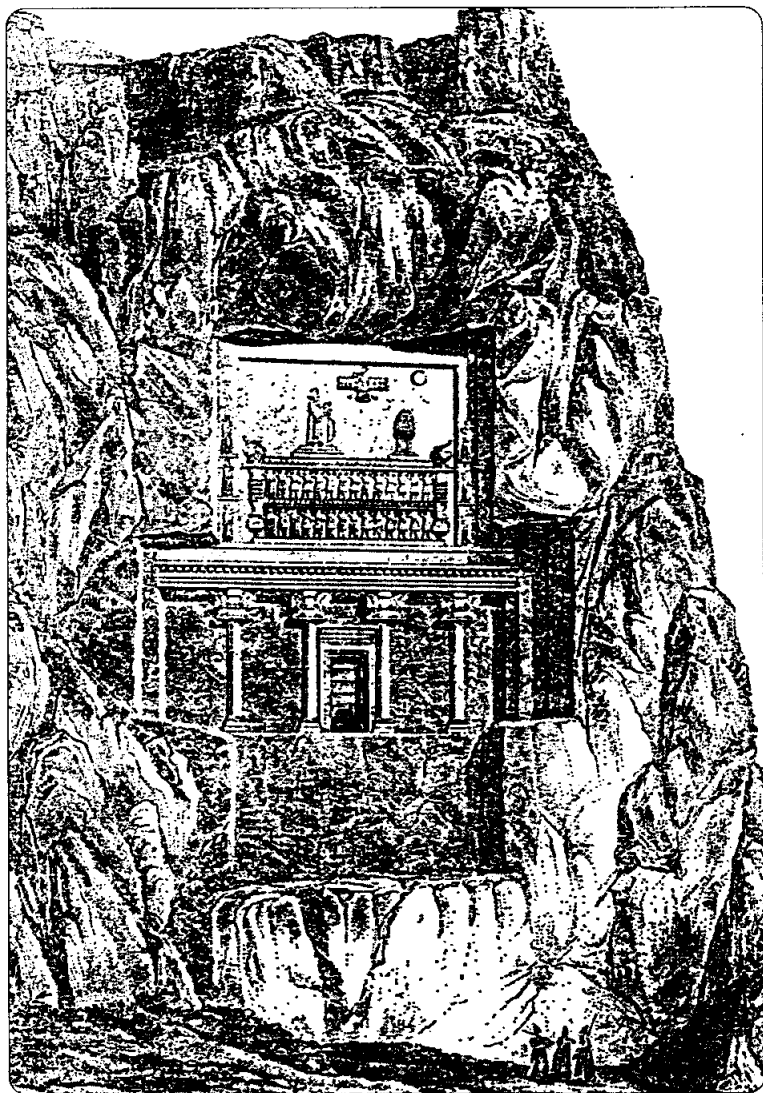
شده‌اند. نگاه شود به: I. Scheftelowitz, Die altpersische Religion und das

Judentum (Gießen 1920) 133 n. 4.

۳. این حقیقت که همراهان کوچک‌تر تاجی همانند تاج پادشاه دارند، مسئله‌ای به وجود

نمی‌آورد؛ پلوتارک (Praec. Reip. Ger. C. 27; Moralia 820) گزارش می‌دهد که

بازماندگان هم‌پیمانان داریوش بزرگ، می‌توانسته‌اند از نیم‌تاجی راست استفاده کنند.



تصویر شماره ۵: آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم.

## ۲. پیش‌شرط‌های لازم برای تفسیر

مطالعهٔ الگوهای به‌نمایش درآمدهٔ نگارهٔ انسان بالدار در بازمانده‌های دورهٔ هخامنشی، به آسانی نشان می‌دهد که این بُن‌مایه نیازمند توضیح و تفسیری است که خیالبافی‌هایی همچون «نماد اهوره‌مزدا» هیچ‌گاه نمی‌تواند آن را فراهم آورد. در حقیقت، هر کوشش بنیادینی که برای رمزگشایی مفهوم این نماد انجام می‌گیرد، باید پاسخگوی پاره‌ای ویژگی‌ها و شرایط مرتبط با معنای ضمنی آن باشد، یعنی باید یک مفهوم مقدّس را نشان دهد که تجسّم یافتهٔ الوهیتی باشد که:

- ۱) کاملاً با پادشاهان ایرانی، به شیوه‌ای بسیار شخصی ارتباط داشته بوده است؛
- ۲) ارتباط ویژه‌ای با شاهین داشته است، که بال‌های گشوده شدهٔ شاهین در این نماد، نشان‌دهندهٔ این ارتباط می‌باشد؛
- ۳) این نماد نشانه‌های پادشاهی، و به ویژه تاج پادشاهی را می‌پوشیده است؛
- ۴) نیازمند نگرانی و پُشتیبانی جنگاوران ایرانی بوده است؛
- ۵) با وجود اهمیت آن در دورهٔ هخامنشی، دودمان‌های پادشاهی ایرانی در سده‌های بعدی، که خود را از تخمهٔ هخامنشیان می‌خواندند و یا کوشش داشتند که سنّت‌های هخامنشی را زنده گردانند، این گونه فعالیت‌ها را بدون استفاده از این نماد، و با جایگزین ساختن آن با دیگر نمادها، انجام شدنی دیده‌اند.

## ۳. تفسیر؛ فرّه

اگر دوباره به سنّت‌های باستانی ایرانی نگاه شود، تنها یک اندیشه را خواهیم دید که پاسخگوی شرایط مطالعهٔ ما دربارهٔ تفسیر این بُن‌مایه می‌باشد و

به گونه‌ای شگفت‌آور با توصیف نماد هخامنشی سازگار است. این اندیشه، مفهوم خورنه، بخت نیکِ بخشیده‌ خداوند بود،<sup>۱</sup> و تجسم یافته ایزدی جداگانه، یعنی فرّه بود.<sup>۲</sup> جایگاه این وجود مقدس در پیشگاه اهوره مزدا «روشنایی بی‌پایان» (*asar.rōšnīh*) بود، و در جهان دیدنی یا گیتی (*gētīg*) در ریختی مادی و جسمانی نمایان می‌گردید.<sup>۳</sup> همچنین فرّه می‌توانست گرفته شود،<sup>۴</sup> و یا از فردی که مُرده جدا شود،<sup>۵</sup> یا می‌شد در نتیجه فعالیت‌های نادرست و ویران‌گر، شایستگی خود را برای داشتن آن از دست داد.<sup>۶</sup> هنگامی که فرّه از آدمی جدا می‌شد و یا از فردی که غاصب پادشاهی می‌شد می‌گریخت، با

۱. پیش از این، در سال ۱۹۲۸ م. ای. تاراپوروالا چنین عقیده‌ای داشت که «پیکره‌ بالدار، بازنمایی کاوتم خورنه، Kavaem X<sup>v</sup>r<sup>n</sup>ah یا شکوه (فرّه) پادشاهی ایران باستان می‌باشد». گفته‌های او مبتنی بر استدلالی نامطمئن بود، چراکه به عقیده پوروالا «پیکره انسانی در درون قُرس از روی پیکره آشور با معیارهای آشوری ساخته شده است، و این پیکره در آشور هم مظهر و نشانه قدرت آشور بوده است». نگاه شود به: *The Journal of the Cama Oriental* Institute 2, 1928, 16 n. 1; 25 n. 21. با این همه، نمونه نخستین آشوری این نماد، آشور را نشان نمی‌دهد و این مقایسه هم کاملاً اشتباه است.

2. Bailey<sup>5</sup> 2ff.; new intr. xvi ff.

3. Ibid. 22.

4. Ibid. 20-21, 49.

۵. فردوسی، شاهنامه، ویرایش تهران: ۱۹۳۴-۱۹۳۶؛ ج ۱؛ ۲۷۳ (درباره مرگ نوذر) ج ۷، ۲۰۲۳؛ (درباره مرگ بهرام سوم) و غیره.

۶. گریختن فرّه از جمشید (یشت نوزدهم) (زامیاد یشت)، بندهای ۳۴ تا ۳۸؛ از کی‌اوس (دینکرد چهارم، بخش ۲۲، بندهای ۱۲ تا ۷)، و از خسرو دوم (شاهنامه فردوسی، جلد هشتم، ص ۲۹۰۸).

چابکی به جنبش در می‌آمد، و رفته‌رفته چابک‌ترین آفریده‌های روی زمین و درون آسمان (همچون گوزن نر یا شاهین) به عنوان تجسم و مظهر فرهٔ انگاشته شدند.<sup>۱</sup> دو وجود فرضی برای فرهٔ در ذهن تجسم می‌شد؛ یک ریخت ملکی ایرانی فرهٔ (در اوستایی: ائیریانم خورنه *Airyānem X<sup>v</sup>r<sup>n</sup>ah*؛ در پهلوی: خورهٔ ایرانشهر *X<sup>w</sup>arrah-i ērānšahr*؛ در فارسی امروزی: فرهٔ ایرانی)، و یک ریخت شاهانهٔ فرهٔ (در اوستایی: کوئم خورنه *Kavaem X<sup>v</sup>r<sup>n</sup>ah*؛ در پهلوی: کیان خورهٔ *Kayān X<sup>w</sup>arrah*؛ در فارسی امروزی: فرهٔ کیانی). فرهٔ ایرانی یک نیروی ایزدی مزدا آفریده، و متعلق به «ایرانیان بود، به آنهایی که زاده شده‌اند و یا زاده خواهند شد».<sup>۲</sup> این فرهٔ، اهریمن و فرستادگان او را نابود گردانیده، دشمنان ایران را فرو می‌گیرد، و به ایرانیانی که شایستهٔ آن باشند، خردمندی، ثروت فراوان و خوشبختی می‌بخشید.<sup>۳</sup> حتی پهلوانان و پادشاهان بزرگ ایران، بدون یاری بخشیدن فرهٔ ایرانی، نمی‌توانستند کرده‌های بزرگ خود را انجام دهند.<sup>۴</sup> بعدها گسترهٔ این عقیده فراخ‌تر گردید و گفته شد که هر آفریده‌ای، فرهٔ ویژهٔ خودش را دارد،<sup>۵</sup> و حتی اشیاء زیبا، این زیبایی را به واسطهٔ فرهٔ خودشان به دست

۱. پرنده در یشت نوزدهم (زامیاد یشت)، بند ۳۴، و قوج در کارنامهٔ اردشیر بابکان. نگاه شود

به: Bailey<sup>5</sup> 30

۲. یشت هیجدهم (آشتاد یشت)، بندهای ۱ تا ۱۸؛ یشت نوزدهم (زامیاد یشت)، بندهای ۵۶، ۵۹ و

بعد از آن؛ همچنین نگاه شود به: Bailey<sup>5</sup> 27

۳. یشت هیجدهم (آشتاد یشت)، بندهای ۱ و ۲؛ همچنین نگاه شود به: Bailey<sup>5</sup> 27

۴. کارنامهٔ اردشیر بابکان. نگاه شود به: Bailey<sup>5</sup> 48

5. Bailey, *ibid*, 41.

آورده‌اند.<sup>۱</sup> فرّه پادشاهی، پیش شرط لازم برای پادشاهی بود، و تنها با پادشاهان قانونی ایرانی همراه می‌گردید و به آنها فره‌مندی ویژه‌ای می‌بخشید که به واسطه آن، پادشاهان ایرانی پیروزمند و خوشبخت می‌شدند. این فره‌مندی برای آنهایی که از تُخمه پادشاهان ایرانی نبودند، دست‌نیافتنی (a-x<sup>v</sup>ar<sup>t</sup>m) بود.<sup>۲</sup> یک فرمانروای شکوهمند و بزرگ، دارای فره‌ای شکوهمند بود،<sup>۳</sup> و او می‌توانست این فره را به جانشین تعیین شده خود انتقال دهد. سنت‌های دوره‌های بعدی نشان می‌دهند که این آیین بخشیدن فره، این گونه انجام می‌گرفته است که پادشاه، تاج پادشاهی خود را سر شاهزاده‌ای که به ولیعهدی تعیین شده بود، می‌گذاشته است.<sup>۴</sup> همچنین آگاهی که گیرنده فره/ تاج یک

---

1. Ibid, 12. 17. 18. 28. 29.41. 43. 44. 65.

همچنین بسنجید با: شاهنامه فردوسی، جلد اول، ص ۲۰۸، درباره فره یک درخت زیبا.

۲. یشت نوزدهم (زامیاد یشت)، بند ۹ و بعد از آن؛ همچنین نگاه شود به: Bailey<sup>۹</sup> 44, 46. که قطعه‌هایی از دینکرد و بُندهشن بزرگ را آورده است.

3. Bailey<sup>۵</sup> 48.

جمشید دارنده شکوهمندترین فره بود؛ یشت نهم (درواسپ یشت)، بند ۴؛ و شاهنامه فردوسی، جلد سوم، ص ۳۵ و بعد از آن؛ جلد هفتم، ص ۲۲۶۷. گفته می‌شود که فرمانروایان بعدی، بخشی از فره جمشید را به دست آورده بوده‌اند. نگاه شود به: یشت نوزدهم (زامیاد یشت)، بند ۳۵ و بعد از آن؛ و بندهای ۷۱-۷۲، و ۹۳؛ شاهنامه فردوسی، جلد اول، ص ۲۷۹؛ جلد سوم، ص ۶۷۱؛ جلد چهارم، ص ۱۶۷۰ و غیره.

۴. در یادگار جاماسپ گفته شده که سه پسر برای فریدون زاده شده بودند که نام‌های آنها سلم، تور، و ایرج بود. فریدون آن سه را با هم فراخواند و به آنها گفت که می‌خواهد همه جهان را میان آنان تقسیم کند، و از آنها خواست تا آنچه به نظرشان بهتر می‌رسد، بخواهند تا

فرمانروای شکوهمند، واقعاً می‌توانست در چهره و اندام و همچنین توانایی‌های بدنی به او همانند باشد.<sup>۱</sup> گهگاه یک فرمانروای بزرگ‌تر، همچون نماد فرّه یک پادشاه کوچک‌تر انگاشته می‌شد.<sup>۲</sup>

به آنها بدهد. سلم «ثروتمندی بسیار» (vas-hērē)، تور «نیرومندی» (takīh) و ایرج که دارای فرّه شاهی بود، «داد و دین» (dād ū dīn) خواست. فریدون گفت به شما آنچه را که خواسته‌اید داده خواهد شد. او زمین روم را تا ساحل دریا به سلم داد، زمین توران را تا ساحل دریا به تور داد، و ایرانشهر و هندوستان را تا ساحل دریا به ایرج بخشید. آنگاه فریدون دیهیم از سر برداشت و آن را بر سر ایرج نهاد و گفت که: «نشست فرّه من، بر سر ایرج تا میدن فرشگرد کرداری (= تا رستاخیز). در همهٔ زندگی تو و فرزندان تو بر سلم و تور فرمانروایی و پادشاهی خواهید داشت». نگاه شود به:

Ayātkār-e Jāmāsp (ed. And tr. G. Messina, Rome 1939), p. 44 f.

۱. در شاهنامهٔ فردوسی، جلد سوم، ص ۶۷۱، دربارهٔ کی خسرو که فرّهٔ فریدون را به دست آورده بود، گفته شده که: فریدون گردست گونی بجای بفرّ و بچهر و بدست و بپای همچنین اردشیر بابکان، به همنام کیانی خود، یعنی بهمن اردشیر، همانند بود و خود را میراث‌خوار کیانیان هم می‌خواند (شاهنامهٔ فردوسی، جلد هفتم، ص ۱۹۲۶)، و شاهپور اول و هرمزد اول، به اردشیر بابکان همانند بودند (شاهنامهٔ فردوسی، جلد هفتم، ص ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷).
۲. از این رو بود که شاهزاده تیرداد، برادر بلاش پادشاه اشکانی، که فرمانروایی ارمنستان را از سوی برادر خود گرفته بود، به تخت نرون امپراتور روم نزدیک شد و به او تعظیم کرد، و آنگاه امپراتور تاج پادشاهی را روی سر این شاهزادهٔ اشکانی نهاد و او را پادشاه ارمنستان خواند. تیرداد هم نرون را همچون فرمانروای خود به رسمیت شناخت و چنین گفت: «ای فرمانروا، من پیش تو آمده‌ام، گویی که به سوی خدای خود آمده‌ام، تا تو را ستایش کنم، همان گونه که میترا را می‌ستایم. از این هنگام چنان خواهم بود که تو می‌خواهی، چراکه تو «بخش» (τύχη) و «سرنوشت» (μοίρα) من هستی». نگاه شود به: Dio Cassius LXII 5.



در حقیقت به سادگی می‌توان نشان داد که هخامنشیان مفهوم فرّه را می‌شناخته‌اند، و فرّه اهمیت و تقدس فراوانی برای آنها داشته است. اگرچه واژه فرّه در یک متن فارسی باستان، تنها به عنوان بخشی از یک اسم خاص (وینده‌فرنه؛ نگاه شود به پیوست) دیده می‌شود، معنی و مفهوم آن به خوبی در بیانیه‌های شاهانه هخامنشیان آشکار می‌گردد، که همواره در آنها گفته می‌شود پادشاه بزرگ «به خواست اهوره‌مزدا» (vašnā Ahūramazdāh) پادشاهی را گرفته است.<sup>۱</sup> شمار زیادی از اسامی خاص با واژه فرّه آمیخته شده‌اند، که همچون اسامی خاصی که با واژه‌های میثره، ارته، اهوره و غیره آمیخته هستند، به گروه اسامی مذهبی تعلق دارند و به روشنی اهمیت و تقدس فرّه را برای

۱. برای نمونه، داریوش بزرگ در سنگ‌نوشته بیستون می‌گوید:

vašnā Ahūramazdāh adam xšāyaōiya a<sup>h</sup>my. Ahūramazdām xšassam manā fryābara.

«به خواست اهوره‌مزدا من پادشاه هستم؛ اهوره‌مزدا پادشاهی را به من بخشید». این شیوه بیانِ همیشگی پادشاهان هخامنشی می‌باشد. همچنین داریوش بزرگ می‌گوید: «اهوره‌مزدا را چنین کام بود؛ او مرا در همه این زمین به عنوان مرد (دلخواه خویش) برگزید؛ او مرا در همه این زمین شاه کرد. من اهوره‌مزدا را ستایش کردم، اهوره‌مزدا به من یاری بخشید. آنچه را که من به انجام آن فرمان دادم، او برای من نیک گردانید. آنچه که من کردم، همه را من به خواست اهوره‌مزدا کردم». همچنین خشایارشا اگرچه بزرگ‌ترین پسر داریوش بزرگ نبود، «آن گونه که اهوره‌مزدا را کام بود»، به عنوان پادشاه برگزیده شد. به سادگی می‌توان نمونه‌های دیگری را هم آورد.

ایرانیان دورهٔ هخامنشی (به پیوست نگاه شود) نشان می‌دهند. همچنین پاره‌ای از نویسندگان باستانی هم مفهوم فرّه را به خوبی می‌شناخته‌اند. یونانیان معمولاً فرّه را به عنوان «τύχη» و گاه «δαίμων»، و منابع لاتین آن را به عنوان «بخت» (*Fortuna*) ترجمه می‌کرده‌اند. این خود به روشنی در عبارتی از کتاب اشعیاء پیغمبر دیده می‌شود که در آن گفته شده «تو می‌زی از بخت را آماده ساخته‌ای» (باب ۶۵؛ آیه ۲)، که در آن واژه آرامی گنده که معمولاً برای اشاره به تیخهٔ یونانی (چنان که در سفر آفرینش باب ۳۰؛ آیه ۲ دیده می‌شود)، استفاده می‌شده است، در *تورات هفتادگانی* (Septuaginta) \* به عنوان «τό δαιμόνιον» ترجمه شده است، در حالی که در *وولگات* (Vulgate) \*\* به عنوان «بخت» (*Fortuna*) ترجمه شده است.<sup>۱</sup> از این‌رو، واژهٔ یونانی «δαίμονα περσών» که در دورهٔ داریوش سوم در نتیجهٔ یورش‌های پیروزمندانهٔ اسکندر مقدونی به بدبختی و گرفتاری دگرگون شده بود،<sup>۲</sup> با تیخهٔ پارسیان هم‌معنا بود که این پادشاه هخامنشی برای به دست آوردن دوبارهٔ آن، این گونه با خدایان سخن گفته بود:

«آه ای خدایانِ دودمان و پادشاهی من، به من یاری بخشید تا «فرّهٔ ایرانیان»

\* نخستین ترجمهٔ عهد عتیق به زبان یونانی باستان (مترجم).

\*\* ترجمهٔ عهد عتیق به زبان لاتین، که در حدود ۴۰۵ م. انجام گرفت و در کلیسای کاتولیک روم از آن استفاده شد (مترجم).

1. E. Wilhelm, "Hvarenō", in Sir Jamsetjee Jejeebhay Madressa Jubilee Volume (Bombay 1914), 159-66 esp. 166.

2. Plutarch, Alexander XXX 3, 4.

شکوه‌ای که از نیاکان خود گرفتیم، بازگردانم»<sup>۱</sup>.  
 این دو واژه، یعنی گنده و تیخه پارسیان، که هر دو در رابطه با ایرانیان و

مرتبط با بافتی همسان آمده‌اند، آشکارا ترجمه‌واژه اوستایی «فره ایرانیان» (Airyānem Xvərənah) می‌باشند. یونانیان واژه دیگر، یعنی «فره شاهی» (Kavaem Xvərənah) را به عنوان دیمون\* یا تیخه پادشاهی ترجمه کرده‌اند و می‌گویند که پارسیان آن را به عنوان یک مفهوم آسمانی و ایزدی متعلق به پادشاه زنده، مقدس داشته و می‌ستوده‌اند. از این رو، پلوتارک (با سود جستن از نوشته کتزیاس) گزارش می‌دهد که در حدود ۴۰۰ پیش از میلاد، یکی از بزرگان دربار اردشیر دوم هخامنشی از میهمانان جشن شاهانه خواسته بود که از پیش کشیدن گفتگوهای ستیزه‌گرانه با همدیگر خودداری ورزند. او گفته بود: «بگذارید اکنون بخوریم و بنوشیم، و به «βασιλέως δαίμονα» احترام بگذاریم»<sup>۲</sup>. همچنین، تئوپومپئوس خیوسی (زاده شده در حدود ۳۷۰ پ. م) گزارش می‌دهد که نیکوستراتوس آرگوسی به دربار اردشیر سوم هخامنشی رفت، لطف و دوستی او را به دست آورد، در جنگ این پادشاه هخامنشی با مصریان در سال ۳۵۱ پ. م همراه او شد، و برای این که همه آیین‌ها و تشریفات دربار هخامنشیان را به جای آورد؛ «هر روز، هر چند بار که غذا می‌خورد، او باید میز ویژه‌ای را می‌چید، نام «δαίμονι τῷ βασιλέως» را روی آن می‌نهاد، و غذاها و دیگر چیزها را روی آن می‌گذاشت، چراکه او شنیده

1. Ibid, XXX, 12.

\*در یونان باستان خدایی که دارای قدرت فوق‌العاده‌ای است (مترجم).

2. Plutarch, Artaxerxes XV, 5.

بود پارسیان هم در دربار چنین کاری انجام می‌دهند، و او می‌اندیشید که با این چاپلوسی خواهد توانست پادشاه‌های زیادتری را از پادشاه به دست آورد.<sup>۱</sup>

دیمون پادشاهی که در این گزارش‌ها به آن اشاره شده است، آشکارا متعلق به پادشاهان زنده (در نتیجه، نباید آنها را با فروهر، که معمولاً به عنوان روح شناخته می‌شد، اشتباه گرفت) می‌باشد، و به خوبی نشان دهندهٔ مفهوم فرّهٔ شاهانه در سنت ایرانی است. همچنین استرابو (Geography XII 3, 31) گزارش می‌دهد که پادشاهان ایرانی کاپادوکیه، یعنی فرمانروایان خاندان فرناسیدس، هنگامی که «سوگند شاهانه» می‌خورده‌اند، سوگند آنها با واژهٔ «*Tύχην βασιλείως*» یا «سوگند به تیخهٔ پادشاه...» آغاز می‌شده است. این خود باید یک سنت کهن ایرانی بوده باشد، چراکه پادشاهان خاندان فرناسیدس، خود را از تخمهٔ هخامنشیان می‌خواندند،<sup>۲</sup> و این سنت ایرانی همچنان ادامه یافت، و آگاهی که مردمان فرودست پادشاهان خاندان ساسانی، «سوگند به فرّهٔ شاهنشاه» می‌خورده‌اند.

باید گفت که با چنین اهمیت و جایگاه چشمگیری که فرّهٔ در باورهای هخامنشیان داشته است، و علاقه و توجه بیش از اندازه‌ای که پارسیان در پیکره‌نگاری خود به نشان دادن پادشاه و نشانه‌ها و نمادهای گوناگون پادشاهی داشته‌اند،<sup>۳</sup> باید چندان طبیعی نباشد اگر که آنها ریخت‌هایی از فرّهٔ شاهی را در

1. Athenaeus, *Deiposophistae* VI 252b.

2. Diod., XXXI, 19.

۳. در این مورد نگاه شود به گفته‌های مناسب کالمایر؛

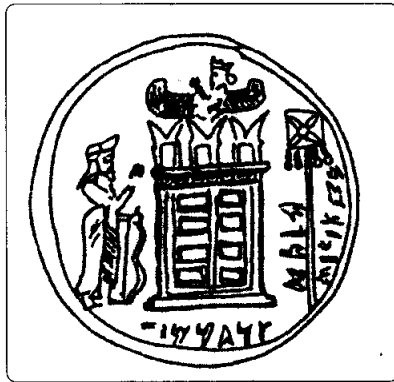
P. Calmeyer *apud* A. Sh. Shahbazi in *Gymnasium* 86 (1978), 493.

پیکره‌نگاریهای خود نیاورده باشند، و همچنین آنها نباید ریختی سودمندتر از نماد زیبا و خیره‌کننده انسان بالدار را برای تجسم بخشیدن به فرّه شاهی یافته باشند، که پیش از هخامنشیان هم در شرق نزدیک باستان، به گونه‌ای گسترده مورد علاقه و تأیید همگان قرار گرفته بود. فرّه شاهی و نگاره انسان بالدار، ویژگی‌های همانندی را - فرّه شاهی در سنت‌های ایرانی و نگاره انسان بالدار در هنر ایرانی - آشکار می‌گردانند؛ آنها نیکخواه، مقدّس، نگهبان و البته خود هم نیازمند نگهبانی و محافظت بودند، و در نتیجه همسان انگاشتن آنها با همدیگر بسیار منطقی و خردمندانه می‌باشد.

#### ۴. استدلال‌های پُشتیان

شناختن و تفسیر نماد انسان بالدار به عنوان فرّه شاهی با پاره‌ای نشانه‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد. نخست این که، نماد انسان بالدار کاملاً با «آتش شخصی» هر پادشاه ارتباط دارد، و در مقایسه با دوره ساسانیان، می‌دانیم که در این دوره آتش شخصی به عنوان یکی از سرچشمه‌های فرّه پادشاهی شناخته می‌شده است. دو دیگر این که، فرّه هخامنشی با تیخه یونانی همسازگاری داشته است، که خود بعدها حتی در گستره هنر و شمایل‌نگاری، یکی از بازنمایی‌های فرّه ایزدی ایرانی شد. سوم این که، فرّه شاهی پادشاهان ایرانی در تاج‌ها و جامه‌های آنها آشکار بوده، و چون این نماد همان ویژگی‌ها را دارد، خود باید نشان دهنده فرّه پادشاهانی باشد که این نماد در فضای بالای نگاره‌های آنها بال گشوده است. چهارم این که، قدرت فرمانروایی و در نتیجه فرّه شاهی یک فرمانروای هخامنشی به عنوان یک عقاب و یا عقاب - شاه، که

ویژگی‌های آن با ویژگی‌های نگارهٔ انسان بالدار همانند می‌باشد، نشان داده می‌شد. و پنجم این‌که، جانشین ساسانی نماد هخامنشی، یک قوچ بالدار بود، که از آن برای تجسم انسانی دادن به فرّهٔ شاهی استفاده می‌شده است. اکنون این استدلال‌ها را به گونه‌ای گسترده‌تر مورد مطالعه قرار خواهیم داد.



تصویر شمارهٔ ۶: نقش پشت یک سکهٔ آوتوفراداتس، پادشاه محلی پارس

(سدهٔ دوم و سوم پیش از میلاد)؛ طراحی شده از روی عکسی در

Ghirshman, Iran: Parthians and Sasanians (1962)

### ۱. فرّه و آتش شخصی؛

از دیدگاه پیکره‌نگاری، مهم‌ترین تجسم و توصیف متعلق به دورهٔ هخامنشی صحنه‌ای است که نمای بالایی آرامگاه داریوش بزرگ را آرایش داده است (تصویر شمارهٔ ۵)، و البته در نمای بالایی آرامگاه‌های جانشینان او هم

دوباره دیده می‌شود. این صحنه پادشاه بزرگ هخامنشی را رو به سوی چپ، و ایستاده روی یک سکوی سه پلکانی نشان می‌دهد که با دست چپ کمانی را گرفته و دست راست خود را به نشانه ستایش به سوی شعله‌های فروزان یک آتشدان که آن هم روی یک پایه سه پلکانی نهاده شده بالا آورده است. مردی بالدار که همان جامه‌های پادشاه ایستاده هخامنشی را پوشیده (تصویر شماره ۷)، در فضای بالای نگاره پادشاه و آتش او بال گشوده است.



تصویر شماره ۷: نگاره مرد بالدار با جامه‌های پادشاه هخامنشی، در نمای بالایی آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم.

چند سده بعد، این قطعهٔ سه‌تایی، یعنی پادشاه، آتش فروزان و مرد بالدار، دوباره در روی سکه‌های پاره‌ای از پادشاهان استان پارس، که میراث‌خواران محلی هخامنشیان بودند، دیده می‌شود.<sup>۱</sup> در این سکه‌ها، نماد بالدار دقیقاً در بالای آتش فروزان درون آتشدانی که روی پشت‌بام یک پرستشگاه کوچک نشانده شده، بال گشوده است؛ در سمت چپ آتشدان، پادشاهی که سکه به نام او زده شده بود، ایستاده و به نیایش می‌پردازد (تصویر شمارهٔ ۶). ساسانیان این نقش‌مایه را تغییر دادند؛ پادشاهان ساسانی، در روی سکه‌های خود، یک آتشدان را نشان دادند که در دو سوی آن، دو پرستار آتش وجود دارند که یکی از آنها باید نشان دهندهٔ همان پادشاهی باشد که نگارهٔ او در روی دیگر سکه دیده می‌شود. در سکه‌های ساسانی، گاه در بالای آتشدان و در درون شعله‌های آتش، نیم‌تنهٔ انسانی دیده می‌شود، و آن گونه که گوبل نشان داده است،<sup>۲</sup> این نیم‌تنهٔ انسانی به گونه‌ای نمادین، همان پادشاهی را می‌نمایاند که سکه به نام او زده شده است (در پاره‌ای از نمونه‌ها پادشاه درون شعله‌های آتش و پادشاهی که چهرهٔ او در روی دیگر سکه دیده می‌شود، تاج‌های همانندی دارند (تصویر شمارهٔ ۸).

---

1. Shahbazi, A. Sh., AMI N.F. 10, 1977, 199.

2. Sasanian Numismatics (Braunschweig 1971) 19.





تصویر شماره ۸: نقش پشت و روی دو سکه بهرام پنجم، پادشاه ساسانی؛ طراحی شده توسط G. Tilia از روی عکسی در کتاب گویل ۵۷.

این بازنمایی ساسانی گسترش یافته، به طور کلی نشانه‌هایی برای تفسیر معنی و مفهوم نماد مورد مطالعه ما به دست می‌دهد؛ آتشدان فروزان، «آتش شاهی شخصی» آن پادشاهی بود که در روبه‌روی آتش به نیایش ایستاده

بود<sup>۱</sup> و این آتش به عنوان نماد پادشاهی او،<sup>۲</sup> به هنگام به تخت نشستن پادشاه افروخته می‌شد و تا هنگامی که پادشاهی او ادامه داشت، همچنان روشن نگاه داشته می‌شد.<sup>۳</sup> هخامنشیان آتش‌های خود را چنان خُجسته و مقدس می‌انگاشتند که آن را درون یک آتشدان نقره‌ای به همراه خود می‌آوردند و در آیین‌های قربانی،<sup>۴</sup> و یا در جنگ‌ها،<sup>۵</sup> رو به سوی آن به

۱. نوشته‌ای که همراه با نگارهٔ آتشدان در پشت سکه‌های ساسانی دیده می‌شود، این موضوع را نشان می‌دهد. در نخستین سکه‌های ساسانیان، نوشتهٔ آرامی «NWR' ZY...MLK'N» و از سکه‌های شاهپور دوم به بعد، نوشتهٔ فارسی میانهٔ «...šāhansāh ... twr y» در پشت سکه‌های ساسانیان دیده می‌شود که هر دو به معنی «آتش ... شاه شاهان» می‌باشد. از دورهٔ یزدگرد دوم به بعد، این نوشته‌ها در سکه‌ها ناپدید می‌شوند.

۲. آتش شاهی یک پادشاه، «پادشاه آتش‌ها» نامیده می‌شد و افروخته شدن آن به هنگام تاجگذاری آن پادشاه بود؛ به این گونه دورهٔ پادشاهی خود او آغاز می‌شد، چنان که سال‌های پادشاهی او از آن هنگام شُمارش می‌شد و درازای پادشاهی او همتای درازای زندگی آتش شخصی او بود. از این‌روست که یک سنگ‌نوشتهٔ شاهپور اول در بیشاپور این گونه گزارش می‌دهد: «در ماه فروردین از سال پنجاه و هشت (از آتش پاک؟)، سال چهل از آتش اردشیر، سال بیست و چهار از آتش شاهپور، (که) پادشاه آتش‌ها (است)». برای منابع و مطالعهٔ این سنگ‌نوشته نگاه شود به: A. Christensen, *Revue des arts asiatiques* 10, 1937, 127.

که یادداشتی دربارهٔ مقالهٔ رمان گیرشمن می‌باشد.

۳. این خود یکی از آیین‌های شناخته شده در دورهٔ هخامنشی بود. نگاه شود به:

Diodorus Siculus XVII 114.

4. Xenophon, *Cyropaedia* VIII 3, 11.

5. Quintus Curtius III 3, 9.

نیایش می‌پرداختند،<sup>۱</sup> و یا به آتش سوگند می‌خوردند.<sup>۲</sup> اهمیت «آتش شخصی» برای پادشاهان بزرگ، نتیجه ارتباط آتش با فرّه بود که در منابع به روشنی بازتاب یافته است. در اوستا از آدور، ایزد آتش، به عنوان یکی از سرچشمه‌های فرّه پادشاهی سخن گفته شده است،<sup>۳</sup> و در بُندهشن بزرگ، سه آتش بزرگ ایرانیان «همانند سه خُورّه در سه ظرف آتش» توصیف شده‌اند.<sup>۴</sup> در سکه‌های پادشاهان ایرانی کوشان، ایزد فرّه (نوشته شده به گونه: FARRO یا FARO) (تصویر شماره ۹) به ریخت مردی که شعله‌های آتش از شانه‌های او زبانه می‌کشد، و یک جام آتش در دست خود گرفته و بالا آورده، نشان داده شده است.<sup>۵</sup> در دیگر منابع هم به پیوند آتش و فرّه اشاره شده است.<sup>۶</sup>

---

1. Ibid. IV 13, 12.

2. Ibid. IV 14, 24.

3. یشت نوزدهم (زامیاد یشت)، بندهای ۴۶ تا ۵۰.

4. Bailey<sup>5</sup> 45.

5. J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans* (Los Angeles 1967) 96.

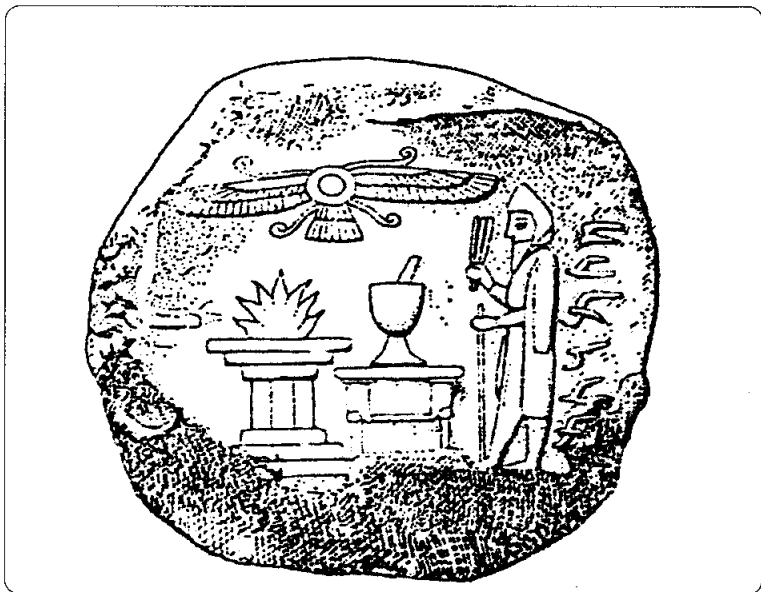
198 ff.

6. پیش از زاده شدن زردشت فرّه او (که متعلق به خاندان جمشید بود: یشت نوزدهم (زامیاد

یشت)، بند ۷۹ به بعد)، همچون یک آتش از سوی «روشنایی بی‌پایان» پدیدار شد. نگاه شود به:

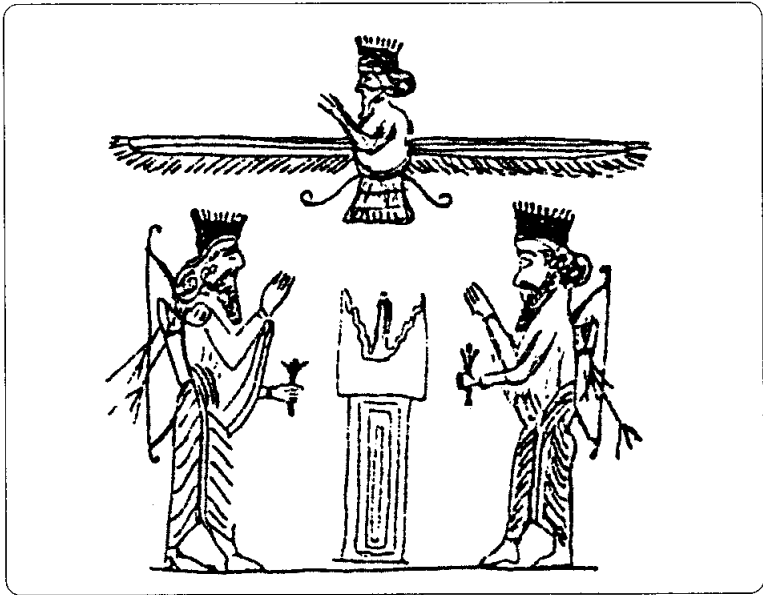
Bailey<sup>5</sup> 30-33 که قطعه‌هایی از دینکرد و مُغزیده‌های زادسپرم را آورده است.

«پادشاه بالدار»ی که در بالای نگاره فرمانروای هخامنشی و آتش شخصی او بال گشوده است، و همان تاج شاهانه پادشاه را دارد، می‌تواند بدون هیچ‌گونه تردیدی به عنوان نماد فرّه شاهی آن پادشاه هخامنشی انگاشته شود. از سوی دیگر، زمانی که ستایش آتش نیازمند وجود یک پادشاه نبود، کاملاً طبیعی بود که به هنگام نشان دادن آن، در نماد بالدار هم نیم‌تنه پادشاه وجود نداشته باشد، و تنها یک دایره بالدار دیده شود (تصویر شماره ۱۰).



تصویر شماره ۱۰: ستایش آدور، ایزد آتش، توسط یک دین‌مرد. نقش‌مهری که از تخت‌جمشید به دست آمد و توسط G. Tilia طراحی شده است.

با این همه، هنگامی که دو چهرهٔ سلطنتی به ستایش آتش ایستاده‌اند، آنها تاج و جامه‌های همانندی دارند که همچنین با تاج و جامهٔ نماد انسان بالدار که در هوا بال گشوده، همانند است (تصویر شمارهٔ ۱۱).



تصویر شمارهٔ ۱۱: نقش روی یک مهر استوانه‌ای در Bibliotheque Nationale پاریس، که دو چهرهٔ سلطنتی را به هنگام ستایش آتش نشان می‌دهد. طراحی شده از روی عکسی در

Ghirshman, Iran: Parthians and Sasanians (1962), illustr. 330.

## ۲. همانند گرفتن فرّه با تیخه

پیوندهای ملت‌ها همانندی‌های ویژه‌ای را در اندیشه‌های دینی آنها پدید آورده بود، و گهگاه زمینه را برای ستایش یک خدا، از سوی مردمان گوناگون با نام‌های متفاوت به وجود می‌آورد. یکی از نخستین نمونه‌های این همانندی‌ها، همسان گرفتن (با وجود تفاوت در جنسیت دستوری) فرّه ایرانی با تیخه یونانی<sup>۱</sup> از سوی<sup>۲</sup>، و با گده GDH «بخت» سامی از سوی دیگر بود.<sup>۳</sup> از این رو، تیخه در زبان آرامی به گده ترجمه شده است، و خود گده در متن‌های زردشتی به عنوان یک اندیشه‌نگار برای خورّه ایرانی به جای مانده است. همچنین «کاوتم خورّه» (Kāvaem X<sup>v</sup>r<sup>a</sup>nah)، «فرّه شاهی» پادشاهان ساسانی در گنجینه واژگان زبان آرامی سریانی‌ها به عنوان «گده شاه شاهان» (فرّه شاه شاهان) ترجمه شده است،<sup>۴</sup> در حالی که «سوگند شاهی» در میان خاندان فرناسیدس در کاپادوکیه، که به نژاد هخامنشی خود می‌نازیدند، به عنوان «به تیخه شاهی و ایزد ماه فرناسس» ترجمه شده است.<sup>۵</sup> از این هم زودتر، یک

1. Bailey<sup>5</sup> 2ff.

۲. درباره τύχη «بخت» نگاه شود به:

C. Herzog-Hauser in Pauly-Wissowa (ed.), RE, XIV (1948), 1662 ff.

3. F. Cumont, Textes et monuments figures relatifs aux mysteres de Mithra, I (1896) 284 ff.

۴. برای منابع نگاه شود به: Bailey<sup>5</sup> 40.

5. Strabo, Geography XII 3, 31.

سنگ‌نوشتهٔ یونانی به دست آمده از میلان (کاریه) که همزمان با پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی نوشته شده است، از خدایان زئوس (اهوره‌مزدا)، هراکلس (ورثرغنه) و تیخهٔ شاهی (کاوتم خورته) سخن می‌گوید،<sup>۱</sup> در حالی که منبعی که مورد استفادهٔ پلوتارک قرار گرفته بوده است، «ائیریانم خورته» (Airyānem X<sup>v</sup>r<sup>nah</sup>)، «فرّهٔ ایرانیان» را به عنوان «تیخهٔ پارسیان» ترجمه کرده است.<sup>۲</sup>

همسان‌انگاشتن فرّه، تیخه و گده کاملاً طبیعی بود، چراکه این سه خدا یک ایدهٔ همانند، یعنی نیک‌بختی بخشیده شده از سوی خداوند به یک فرد را که ویژهٔ آن فرد بود و در همهٔ جنبه‌های زندگی‌اش نمایان می‌شد، تجسم می‌بخشیدند، و همچنین از این سه خدا به عنوان خدایانی نیرومند، خردمند و شکوهمند یاری خواسته می‌شد و به عنوان خدایان پُشتیبان مردمان گوناگون و منبع خوشبختی و کامیابی‌های آنها ستایش می‌شدند. در دوره‌های پس از اسکندر مقدونی، تیخهٔ یونانی (یا خدایی همانند او، همچون نیکه<sup>۳</sup>)، وظیفه و جایگاهی را به دست آورد که در بازمانده‌های دورهٔ هخامنشی متعلق به نماد

---

1. CIG, 2693 b with E. Herzfeld, *Zoroaster and his world*, I (Princeton 1947) 179; II 494 ff.; 818.

1. Alexander XXX, 12 with Bailey, loc. cit.

2. Alexander XXX, 12 with Bailey, loc. cit.

3. R. Ghirshman, *Iran: Parthians and Sasanians* (London 1962) figs. 196-98.;

Cf. Calmeyer, *Jd* 3. 94, 1976, 348 f. Abb. 2: Nike and Tyche.

انسان بالدار بود، یعنی در بالای نگاره شاهزادگان ایرانی نمایان می‌گردید و به آنها نشانه پادشاهی (یک حلقه گُل یا دیهیم<sup>۱</sup>) را می‌بخشید.<sup>۲</sup> این خود نشان می‌دهد که نگاره انسان بالدار هخامنشی و تیخه، هر دو نشان دهنده یک خدای همسان، یعنی فرّه هستند و آشکار می‌گرداند که چرا در دوره پس از هخامنشیان، نگارهی بالدار آن گونه که در دوره‌های پیشین معمول بود، به سادگی دیده نمی‌شود.

همچنین اسحاق آنتیوخی (سده پنجم میلادی)، گزارش می‌دهد که مردم به شیوه‌ای باستانی میزها و غذاهایی را روی پُشت‌بام‌ها می‌گذارند و به

---

۱. پیش از این، در سکه تریبازوس (نگاه شود به یادداشت شماره ۱۸) نگاره بالدار به جای حلقه، یک حلقه گُل در دست گرفته بود. نیم سده بعد، اسکندر در یک ده دره‌می (معروف به مدال اسکندر، نگاه شود به: Jenkins, Ancient Greek Coins (1972), 204-217 with fig. 505) در بالای نگاره او خدای پیروزی که یک حلقه گُل را در دست دارد، در هوا دیده می‌شود. تیخه در نمونه‌های زیادی از سکه‌های دوره اشکانی به عنوان بخشنده پیروزی به پادشاهان اشکانی نشان داده شده است. نگاه شود به: (E. Herzfeld, Iran in the Ancient East (London 1941), 295 with fig. 388) همچنین تیخه در سنگ‌نگاره‌ای که در کوه بیستون به یادبود پیروزی مهرداد دوم، پادشاه اشکانی پدید آمده، دیده می‌شود. نگاه شود به: Ghirshman, ibid. fig. 67.

2. M. Dieulafoy, L' Acropole de Suse (Paris 1890) 406-408; M. I. Rostovtzeff, Yale Classical Studies 5, 1935, 157-304 esp. 175; Rosenfield<sup>63</sup>, 198-99.



گرامی داشت و تقدیس خداگله می‌پردازند.<sup>۱</sup> پیش از این هم در کتاب اشعیاء پیغمبر (باب ۶۵؛ آیه ۲)، که تاریخ آن به دورهٔ هخامنشان بازمی‌گردد، به این خدا اشاره شده است، و همسان‌نگاشتن آن با فرّه به خوبی تأیید شده است. در حقیقت، ستایش گله پیش از بازگشت تبعیدیان یهودی از بابل، همگانی شده بود.<sup>۲</sup> از این رو، این نتیجه به دست می‌آید که ستایش فرّه هم روی پُشت‌بام‌ها انجام می‌گرفته و آیین ستایش نیازمند وجود میزهایی بوده که روی آنها غذاها و دیگر چیزها گذاشته شده بودند. این یک واقعیت بود. از سوی، داستان نیکوستراتوس آرگوسی در دربار اردشیر سوم هخامنشی، نشان می‌دهد که تقدس فرّه شاهی نیازمند وجود میزهای غذا و دیگر پیشکش‌ها بود. از سوی دیگر، در نمای آرامگاه داریوش بزرگ و نمای آرامگاه‌های جانشیان او، که می‌توان انتظار داشت اشاره‌های پیکره‌نگارانه به باورهای دینی مُردگانی که در آنها جای گرفته بوده‌اند، در خود داشته باشند، یک سنگ‌نگاره ساختمانی (کاخ داریوش بزرگ، یعنی تچر در تخت‌جمشید<sup>۳</sup>) را نشان می‌دهد، که روی پُشت‌بام آن نمایندگان ایستادهٔ ملت‌های تابعه «تخت» (gā?ūm) شاهی را روی دست خود نگاه داشته‌اند، در حالی که پادشاه بزرگ و آتش او روی آن تخت

1. J. Bickell II 210, cited by F. Cumont, RE, VII 1, 435.

برای این منبع از پروفیسور پ. کالمایر سپاسگزارم.

2. R.W. Moss in J. Hasting's Encyclopaedia of Religions and Ethics, VI (1914), 88-90.

3. Schmidt, Persepolis III, 81.

جای گرفته‌اند، و در فضای بالای همهٔ این صحنه نماد انسان بالدار دیده می‌شود (تصویر شماره ۵). این صحنهٔ آیینی و تشریفاتی به گونه‌ای شگفتی‌آور با ستایش ایزد فرّه/ گده در «روزگاران باستانی» آن گونه که اسحاق آنتیوخی توصیف کرده است، همانندی دارد.

این همانندی‌ها نشان می‌دهند که نگارهٔ انسان بالدار هخامنشی فرّه شاهنشاه بوده است و خود با گده و تیخه/ دیمون همسان انگاشته می‌شد.

### ۳. ویژگی‌های شاهانه، نماد را به فرّه شاهی مرتبط می‌سازند.

پیکرهٔ انسان بالدار هخامنشی، دارای تاج و جامه‌ای همانند با تاج و جامهٔ آن فرمانروایی می‌باشد که پیکرهٔ بالدار در فضای بالای نگارهٔ او نشان داده شده است. نمونه‌های چشمگیر چنین بازنمایی‌هایی در آرامگاه داریوش بزرگ (تصویر شماره ۵)، در لغازهای تالار صدستون متعلق به اردشیر اول در تخت جمشید (تصویر شماره ۱۲)، و در لغازهای درگاه‌های جنوبی و شمالی کاخ مرکزی، که ساخت آن هم به دست اردشیر اول به پایان رسیده، دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

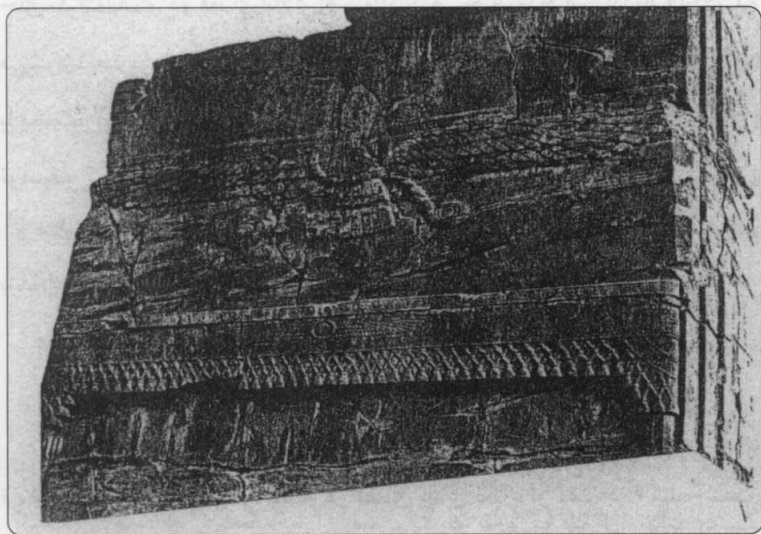
هنگامی که دو پادشاه متفاوت، جداگانه در یک صحنهٔ همانند نشان داده می‌شوند، آن گونه که در «نگاره‌های خزان»<sup>۲</sup> و در لغازهای درگاه شرقی کاخ مرکزی در تخت جمشید می‌توان دید، این دو پادشاه با نمادی همانند و همسان نشان داده می‌شوند.

---

1. Calmeyer, AMI, N.F. 9, 1976 71-6; Shahbazi, Persepolis Illustrated 61, 62.

۲. دربارهٔ نگاره‌های خزانه نگاه شود به: A. B. Tilia<sup>3</sup>, 191 ff; R. N. Frey, JNES, 33

(1974), 383 ff.; Shahbazi, AMI, N.F. 9. 1976, 151-56.



تصویر شماره ۱۲: نگاره فرّه شاهی روی لغازهای تالار صد ستون متعلق به اردشیر اول در تخت جمشید.

آگاهییم که استفاده از تاج و جامه شاهی، حق قانونی و امتیاز ویژه پادشاه بزرگ هخامنشی و ولیعهد او بود.<sup>۱</sup> تاج پادشاهی هر فرمانروا،<sup>۲</sup> مظهر و نشانه

۱. برای یک مطالعه خوب دربارهٔ این موضوع نگاه شود به: S. K. Eddy, *The King is Dead: Studies in the Near Eastern resistance to Hellenism 334 to 31 B. C.*

(Lincoln 1961) 44 ff; دربارهٔ وجود این امتیاز برای ولیعهد نگاه شود به:

Calmeyer, *AMI, N.F. 9, 1976, 69ff.*

۲. نگاه شود به: von Gall, *AMI, N.F. 7, 1974, 145-61 esp. 151-56; Calmeyer,*

*AMI, N.F. 9, 1976, 45-63 esp. 51ff.*

فرّه او بود،<sup>۱</sup> و این پیوند به خوبی از آگاهی‌های به دست آمده از دوره‌های بعدی شناخته شده است،<sup>۲</sup> و به ویژه در حماسه ملی ایرانی (شاهنامه)،<sup>۳</sup> که خود از تعدادی منابع کهن تر سرچشمه گرفته، و همچنین در یک متن مهم زردشتی،<sup>۴</sup> اشاره‌های به این پیوند دیده می‌شود. جامعه پادشاه هم، مظهر و نشانه فرّه شاهی بود. یک قانون هخامنشی وجود داشت که مطابق آن پادشاهان هخامنشی باید به هنگام نشستن به تخت فرمانروایی، جامعه کوروش بزرگ را که در پاسارگاد نگهدارای می‌شد می‌پوشیدند.<sup>۵</sup> همچنین گفته شده هنگامی که داریوش سوم، در رؤیایی دشمن خود اسکندر مقدونی را در جامه‌ای دید که او خود در آغاز

---

1. von Gall, op.cit. 145ff.

با اشاره به کتاب کویتوس کورتیوس (کتاب دهم، بخش دهم، بند ۱۳)، که درباره تاج اسکندر مقدونی می‌گوید: *...et capiti adiecta fortunae eius [Alexander] insignia.*

۲. درباره اهمیت تاج در دوره ساسانیان، به ویژه نگاه شود به: E. Herzfeld, AMI 9, 1938, 101-158; K. Erdmann, Arts Islamica 15/16, 1951, 122ff; R. Göbl<sup>57</sup> 7ff.

۳. فردوسی در شاهنامه، جلد سوم، ص ۲۱۱۲، تاجگذاری پادشاهان باستانی ایران را این گونه

توصیف می‌کند؛

که چون نو بُدی شاه فرخ نژاد،  
بُردی سه بینادل، از بخردان.  
بر آن تاج بر، آفرین خواندی.  
ازو یافتی زیب و آئین و فر  
بسودی به شادی، دو رخ بر برش؛  
به خواهنده دادی همه شهریار.

چنان بود آیین شساهان داد  
بر او شدی موبند موبدان  
هم او شاه بر گاه بنشاندی؛  
ببردی به نزدیک او تساج زر،  
نهادی کلاه کنسی بر سرش؛  
وز آن پس، هر آن کس که بردی نثار،

4. Ayātkār-e Jāmāsp (ed. And tr. G. Messina, Rome 1939), p. 44f.

5. Plutarch, Artoxerexes, 3.

پادشاهی آن جامه را پوشیده بود، «پیشگویان به او گفتند که در آینده اسکندر مقدونی فرمانروای آسیا خواهد شد»<sup>۱</sup> اهمیت تاج و جامهٔ شاهی، به عنوان نشانه‌های فرهٔ شاهی، به روشنی در داستانی سُغدی متعلق به سدهٔ سوم میلادی به نمایش درآمده است، و آگاهییم که سنت‌های هخامنشی در سغد نشانه‌های آشکاری از خود به جای نهاده‌اند. به گزارش این داستان، یک پادشاه را فریب دادند، و او گمان می‌کرد که مُرده است. آنگاه او را در تابوتی درون آرامگاه گذاشتند. چند دزد، به درون آرامگاه او وارد شدند، و یکی از آنها دیهیم پادشاهی به سر نهاد و جامه‌های شاهانه پوشید. او به تابوتی که پادشاه درون آن آرمیده بود، نزدیک شد و به شاه چنین گفت: ای پادشاه، بیدار شو، بیدار شو! ترس من فرهٔ تو هستم! پادشاه این هویست ساختگی دزد را پذیرفت و پاسخ داد که: آه، ای فرمانروای من .... به من کمک کن.<sup>۲</sup>

اهمیت این ویژگی‌های شاهانه به عنوان مظهر و نشانه‌های فرهٔ، به خوبی توضیح می‌دهد که چرا هخامنشیان دغدغهٔ زیادی در نگاه‌داری و مواظبت از دیهیم، جامه‌ها و دیگر نشانه‌های پادشاهی داشتند، و اگر فرد دیگری آنها را می‌پوشید، پادشاه این گستاخی او، مرگ بود.<sup>۳</sup> همچنین نشان می‌دهد که اسکندر مقدونی «جامه‌های مادی» پادشاهان هخامنشی<sup>۴</sup> را برای این پوشیده بود

1. Quintus Curtius III 3, 4.

2. W.B. Henning, "Sogdian tales", BSOAS II, 1943-46, 465-85 esp. 477-79.

۳. دربارهٔ جامهٔ شاهانه نگاه شود به: Herodotus IX, 108 ff; Plutarch, Artaxerxes, 5.

و دربارهٔ تاج شاهانه نگاه شود به: Plutarch, Ibid., 26; Arrian, Anabasis VI 29, 3.

4. Ehippos of Olynthos apud Athenaeus, Deipnosophistae XII 537 D-E.

که به ایرانیان اطمینان دهد وی نشانه‌های شاهانه فرمانروایی آنها را به دست آورده است.<sup>۱</sup> از این رو، هنگامی که یک مرد بالدار، با دیهیم و جامه‌های یک پادشاه ویژه در نگاره‌ها نشان داده می‌شود و همچون یک محافظ و نگهبان در بالای نگاره آن پادشاه بال گشوده است، تفسیر منطقی و خردمندانه، این خواهد بود که این مرد بالدار به عنوان نماد فرّه شاهی آن پادشاه ویژه شناخته شود.

#### ۴. شاه - عقاب، در پیوند با ورثرغنه، پرنده فرّه

نماد انسان بالدار هخامنشی، از نیم‌تنه یک پادشاه و بدن یک عقاب یا پرنده‌ای همانند آن ساخته شده است، و این به روشنی نشان دهنده آن است که مفهوم ایرانی پادشاهی پیوندهای زیادی با پادشاه پرندگان دارد. داستانی می‌گوید که هخامنش، نیای نام‌دهنده پادشاهان هخامنشی، به وسیله یک عقاب پرستاری شده بود.<sup>۲</sup> یک عقاب طلایی با بال‌های گشوده شده، نشانه پرچم هخامنشیان بود.<sup>۳</sup> در رؤیای ملکه آتوسا، مادر خشایارشا، پادشاه ایرانی به ریخت یک عقاب تجسم یافته بود،<sup>۴</sup> و در کتاب حزقیل پیغمبر (باب ۱۷؛

---

1. Eddy, *The King is Dead*, 45-46.

2. Aelian, *On the characteristics of animals*, XII, 21.

3. Xenophon, *Anabasis*, I, 10: 12; *Cyropaedia*, VII, 1: 4; Q. Curtius, III, 3: 16.

4. Aeschylus, *Persae*, 205 ff.

Ph. Keiper, *Die Perser des Aeschylus als Quelle für altpersische* همراه با توضیح *Altertumskunde ... etc.*, Erlangen (1877), 13.

آیه ۱۳)، کوروش بزرگ، «عقاب شرق» خوانده شده است. همچنین در پرچم پادشاهان محلی استان فارس، که خود را از تُخمهٔ هخامنشیان می‌دانستند، نگارهٔ یک عقاب دیده می‌شود،<sup>۱</sup> همچنان که در پرچم اشکانیان و ساسانیان هم این عقاب وجود داشته است.<sup>۲</sup> گذشته از این، فرّهٔ شاهی اردشیر بابکان، بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی، به ریخت یک عقاب (ālūh) تجسم یافته بود،<sup>۳</sup> و در داستانی دیگر گفته شده که عقابی بال‌های خود را به نشانهٔ مشروعیت و قانونی بودن پادشاهی اردشیر بابکان، روی وی گشوده بوده است.<sup>۴</sup>

چرایی این همه علاقمندی به عقاب، در سنت‌های مذهبی و ملی ایرانیان آشکار می‌گردد. در اوستا، فرّهٔ شاهی ریخت‌های گوناگونی را به خود گرفته، که یکی از آنها پرنده‌ای به نام «وارغن» (Varəγna)،<sup>۵</sup> یا شاهین،<sup>۶</sup> است. این

۱. در مقالهٔ دیگری دربارهٔ پیکره‌نگاری سکه‌های پادشاهان محلی پارس به این موضوع پرداخته خواهد شد.

2. F. Andreas, *Klio* 3, 1903, 353ff.

۳. کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش چهاردهم، بند ۱۲.

4. Moses of Chorene, *Historiae armeniaca*, ciited by Th. Nöldeke, *Das Iranische Nationalepos* (Leipzig 1920) sect. 4.

۵. یشت چهاردهم (بهرام یشت)، بندهای ۱۹ تا ۲۱ و ۳۴ تا ۳۸.

6. Bailey<sup>5</sup> 24; B. H. Stricker, "Vārəγna, the falcon", *Indo-Iranian Journal*, 7, 1963-64, pp. 310-317.

پرنده، با «بال‌های گشوده شده» (prta.parna)<sup>۱</sup> نمایان می‌گردد، و با «ورث‌رغنه» (Vr<sup>o</sup>θrayna) خدای جنگ ایرانیان، که خود «بخشندهٔ فره» هم می‌باشد،<sup>۲</sup> پیوند دارد. وارغن، همان پرنده‌ای است که تاج شاهی بهرام دوّم، پادشاه ساسانی با بال‌های آن آراسته شده،<sup>۳</sup> و در شاهنامهٔ فردوسی، «باز سپید» نام گرفته، و گفته شده که برای یک شاهزادهٔ ایرانی نشانهٔ پادشاهی بوده است.<sup>۴</sup> همچنین وارغن، همان عقابی می‌باشد که بسیار مورد علاقهٔ هخامنشیان بود. در دوره‌های بعدی، وارغن یا شاهین، چهرهٔ اسطوره‌ای به خود گرفت، و به عنوان یک عقاب - ازدها پدیدار گردید، و نام «سننه‌مرغ» (Saena.murva)، یا «مرغ شاهین» به آن داده شد، که بعداً به «سیمرغ» دگرگون شد. بال‌ها و پرهای سیمرغ، فره را به همراه خود داشتند.<sup>۵</sup> جانشین دیگر وارغن، همای بود،<sup>۱</sup> پرندهٔ خوش‌شُگون و

۱. یشت چهاردهم (بهرام یشت)، بند ۳۵.

۲. همان، بند ۴۱؛ Bailey<sup>5</sup> 14.

۳. در نام این پادشاه، اشاره به «ورث‌رغنه» (بهرام) و پرندهٔ متعلق به او، یعنی «وارغن»، کاملاً آشکار است.

۴. فردوسی، شاهنامه، جلد اول، ص ۲۹۰ به بعد؛ شاپور شهبازی، علیرضا، کوروش بزرگ: زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۹، ص ۳۴۳-۳۴۴.

۵. دربارهٔ این‌که بال‌ها و پرهای سیمرغ، فره را به همراه خود داشتند نگاه شود به: یشت چهاردهم (بهرام یشت)، بندهای ۳۵ تا ۳۸؛ دربارهٔ سننه هم نگاه شود به: یشت دوازدهم (رشن یشت)، بند ۱۷؛ یشت چهاردهم (بهرام یشت)، بند ۴۱؛ Ch. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, p. 1548. دربارهٔ سننه (سیمرغ) به عنوان بخشندهٔ فره نگاه شود به: فردوسی،

شاهنامه، جلد اول، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۳؛ جلد ششم، ص ۱۷۰۴.



فرخنده‌ای که بال‌های خود را روی یک قلمرو پادشاهی و یا فردی ویژه می‌گشود و خوشبختی را به آنها می‌بخشید.<sup>۲</sup>

ایرانیان گذشته از سنت‌های خودشان، رفته‌رفته آگاه شدند که مردمان تابعه و تا اندازهٔ زیادی فرهیخته آنها در مصر، شاهین را به عنوان مظهر و نشانهٔ قدرت مطلق و فرمانروایی می‌انگارند.<sup>۳</sup> همچنین ایرانیان آموختند که در آشور انسان بالدار که در فضای بالای نگاره‌های پادشاهان آشوری و درختان دیده می‌شود، نماد «خورشید همهٔ مردم» است که یکی از ویژگی‌های فرمانروایان آشوری بود و همواره در القاب آنها یاد می‌شده است.<sup>۴</sup> در نتیجه، هنگامی که ایرانیان شکل‌های گوناگون این نماد را از مردمان تابعهٔ خود وام گرفتند، تفسیر تازه‌ای از آن به دست دادند تا به کمک این نماد، مفهوم خودشان از پادشاهی و بخشایش ایزدی را نشان دهند. این که هخامنشیان یک پادشاه بالدار را به عنوان

۱. دربارهٔ هُمای به عنوان نشانهٔ پرچم ایران، نگاه شود به: فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۵۰۹؛ جلد ششم، ص ۱۵۴۴؛ جلد هشتم، ص ۲۴۸۱.

۲. دربارهٔ هُمای به عنوان بخشندهٔ فرهٔ نگاه شود به: مرزبان رستم، *مرزبان نامه*، به نقل از محمد معین، *مزدیسنا و ادب پارسی*، تهران، ۱۳۳۸، ص ۴۲۷-۴۲۸؛ همچنین نگاه شود به: محمد بن محمد بن احمد طوسی، *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱۶-۵۱۷؛ ابوبکر ... یزدی، *فرخ نامه*، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۶، ص ۹۹. «همای مرغی باشد، مبارک و سایهٔ وی فرخنده دارند. چنانک گویند هرکه این مرغ سایه بر او افگند، به دولتی رسد و بر این اعتمادی هست...».

3. Stricker, in *Indo-Iranian Journal* 7, 1963-64, 310 ff.

۴. اکنون نگاه شود به: Calmeyer, *Jdi* 94, 1979, 357 f. 360 f. n.25 f. 35.

نماد فرّه پادشاهی می‌انگاشته‌اند، از داستانی که هرودوت آن را گزارش داده است، آشکار می‌گردد.<sup>۱</sup> به گفته هرودوت، کوروش بزرگ در شب پیش از جنگ خود با ماساگت‌ها، در خواب رؤیایی درباره داریوش دید، که بزرگ‌ترین پسر ویشتاسپ، عموزاده کوروش بود. داریوش در آن هنگام نزدیک به بیست سال داشت و در پارس مانده بود. کوروش در رؤیای خود، شاهزاده داریوش را که با حق جانیشینی تاج و تخت پادشاهی فاصله زیادی داشت، «با دو بال روی شانه‌هایش، که با یکی از آنها روی آسیا و با دیگری روی اروپا سایه افکنده بود» دید. این رؤیا به آن معنی بود که «پادشاهی کوروش روزی به داریوش خواهد رسید»، و چون کوروش خود دو پسر داشت و به طور طبیعی امیدوار بود که پادشاهی‌اش به دست آنها افتد، سیمای بالدار داریوش را در رؤیای خود، به عنوان نشانه دسیسه‌چینی و توطئه شاهزاده داریوش علیه پادشاهی خود انگاشت و تصمیم گرفت که در بازگشت از جنگ، به سختی او را بازخواست کند.

بعدها، فرّه به روشنی با دو بال، همدوش و پیوسته شد و هر دو واژه در متن‌های مرتبط با پادشاهی به گونه‌ای هم‌معنا استفاده شده‌اند.<sup>۲</sup>

---

1. Herodotus I, 204.

۲. به گزارش شاهنامه فردوسی (جلد هفتم، ص ۱۹۳۵)، هنگامی که اردوان پنجم پادشاه اشکانی، درباره معنی و مفهوم یک گرم (در کارنامه اردشیر بابکان؛ «بره» varrak) که در هنگام گریختن اردشیر بابکان از دربار اشکانیان، همراه او دیده شده بود، سؤال کرده بود، به او پاسخ داده شد که آن گرم فرّه اردشیر و پر او برای گرفتن پادشاهی و نیک‌اختری است.

### ۵. قوچ بالدار جانشین مرد بالدار

پس از دورهٔ هخامنشیان، در ایران رفته‌رفته شماری از بُن‌مایه‌های دیگر جایگزین نماد بالدار هخامنشی شدند، که یکی از آنها سر و گردن قوچی بود که از درون دو بال گشوده شده، بیرون آمده بود (تصویر شمارهٔ ۱۳).<sup>۱</sup> پیوستگی این بُن‌مایه با پادشاهی به واسطهٔ وجود دیهیمی با نوارهای بلند آویخته شده از آن، که دور گردن قوچ گره زده شده است، روشن می‌گردد و تفسیر آن به عنوان نماد فرّه، با سود جُستن از منابع ساسانی ثابت می‌شود. به گزارش «کارنامهٔ اردشیر بابکان»، فرّهٔ شاهی این شاهنشاه ساسانی، به ریخت یک قوچ شگفت و زیبا نمایان شده بود.<sup>۲</sup> به گونه‌ای روشن‌تر، منبعی که دستاویز فردوسی بوده است، فرّهٔ شاهی اردشیر بابکان

«چنین داد پاسخ که آن فرّ اوست / بشاهی و نیک اختری پر اوست»

همچنین گفته شده که هرمزد چهارم به هنگام تاجگذاری خود به مردم گفته بود، جهان را در سایهٔ پرّ خود خواهد گرفت، همچنان که پدرش با آیین و فرّهٔ آن را داشته است.

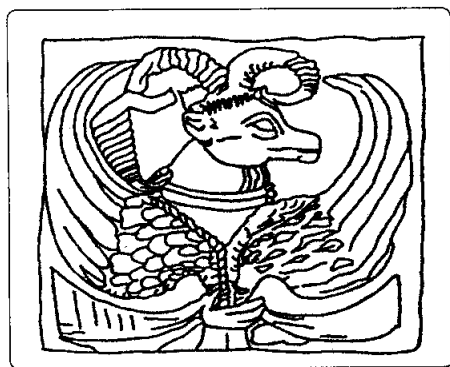
«جهان را بداریم در زیر پرّ / چنان چون پدر داشت باآیین و فرّه»

نگاه شود به: شاهنامهٔ فردوسی، جلد هشتم، ص ۲۵۶۷؛ برای نمونه‌های بیشتر نگاه شود به: جلد اول، ص ۱۳۹؛ جلد سوم، ص ۷۳۰؛ جلد پنجم، ص ۱۹۹۳؛ جلد هشتم، ص ۲۳۱۶؛ و جلد چهارم، ص ۲۸۰۷.

۱. برای نمونه نگاه شود به: Sasanian silver. The University of Michigan Museum of Art Publication, 1967, fig. 70 & fig. 61.

2. Bailey<sup>۳</sup> 30.

را به ریخت یک غرم (میش کوهی) زیبای ارغوانی رنگ با بال‌های سیمرغ، انگاشته است.<sup>۱</sup> این خود نشان می‌دهد که قوچ بالدار و دارای دیهیم در بازمانده‌های ساسانی، تجسم و مظهر فرّه شاهی است،<sup>۲</sup> و چون این بُن‌مایه در دوره ساسانی جانشینی برای مرد بالدار هخامنشی بوده است، این نماد بالدار هخامنشی هم باید در دوره پادشاهان هخامنشی، معنی و مفهوم همانندی را نشان داده باشد.



تصویر شماره ۱۳: قوچ بالدار، نماد فرّه شاهی؛ گرفته شده از کتاب

Sassanian Silver

1. Šāhnāmah, Turner Macan ed. (Calcutta 1829) 1374.

۲. بسیاری از پژوهندگان این موضوع را تشخیص داده‌اند. برای نمونه نگاه شود به:

J. Bauer, Symbolik des Parsismus (Stuttgart 1973) 17, with fig. 67.

### ۶. دایرهٔ بالدار، نماد فرّهٔ ایرانی

دیگر وجود فرضی برای فرّه، ریخت مَلّی آن، یعنی «فرّهٔ ایرانیان» *Airyānem X<sup>v</sup>r<sup>n</sup>ah* بود. این فرّه متعلق به همهٔ ایرانیان بود و خوشبختی، ثروت، و خردمندی را به آنها می‌بخشید. همچنین به آنها یاری می‌داد تا دشمنان خود را فروگیرند و ایرانیان، خواه عامهٔ مردم و یا فرمانروایان، بدون پُشتیبانی و کمک فرّهٔ ایرانی شکست‌پذیر بودند.<sup>۱</sup> به گزارش اوستا، پهلوانان ایرانی روزگاران کهن، با پُشتیبانی این فرّه بود که به شاهکارهای بزرگ خود دست یافتند.<sup>۲</sup> هماهنگ با این سنت بود که اردشیر بابکان، در تنگنای نبرد، به همراهان خود گفته بود که:

«اگر خُوَرَهٔ ایرانشهر (فرّهٔ ایزدی شاهنشاهی ایران) به کمک ما آید، خواهیم گریخت و بخت و آسایش را به دست خواهیم آورد، و من چنان خواهم کرد که هیچ کس در جهان خوشبخت‌تر از شما نباشد».<sup>۳</sup>

هخامنشیان هم چنین اندیشه‌ای داشتند. در نمایشنامهٔ پارسیان نوشتهٔ آیسخولوس، مهتر همنوایان پیران پارسی، برای امنیت و سلامتی شاه خشایارشا و سپاه او که در آن هنگام در یونان بودند، به نیایش پرداخته و برای آنها پُشتیبانی «فرّهٔ ایرانیان» را می‌خواهد (*δαίμον παλαιός*).<sup>۴</sup> داریوش سوم پادشاه هخامنشی، به سپاهیان خود برای جنگیدن با اسکندر مقدونی گفته بود:

1. Bailey<sup>5</sup> 25.

۲. به ویژه نگاه شود به: یشت نوزدهم (زامیاد یشت)، و همچنین به یشت پنجم (آبان یشت).

3. Bailey<sup>5</sup> 48.

4. Persae 158.



تصویر شماره ۱۴: نقش روی یک مهر استوانه‌ای در گنجینه جیحون (موزه بریتانیا). گرفته شده از مقاله موری.

«پیش روید! با همه نیرومندی و دلاوری خود بجنگید، تا برای آیندگان شکوه‌ای (gloriam) را که از نیاکان خویش گرفته‌اید، به جای گذارید.»<sup>۱</sup>  
با این همه در نتیجه پیروزی‌های اسکندر، فرّه ایرانی به بدبختی و گرفتاری دگرگون شد،<sup>۲</sup> و داریوش برای به دست آوردن دوباره فرّه، این گونه با خدایان سخن گفت:

«آه ای خدایان دودمان و پادشاهی من، به من یاری بخشید تا «فرّه ایرانیان»

1. Quintus Curtius IV 14, 25.

2. Plutarch, Alexander XXX 3-4.

(τὴν Περσῶν Τύχην) را دوباره به دست آورم، و این پادشاهی را به همان شکوه‌ای که از نیاکان خود گرفتم، بازگردانم»<sup>۱</sup>.

این اشاره‌های پراکنده، اهمیت و تقدس فراوان فرّهٔ ایرانی را در دورهٔ هخامنشیان نشان می‌دهد. از این رو، می‌توان انتظار داشت که ریخت تجسم یافتهٔ این فرّهٔ هم در پیکره‌نگاری هخامنشیان به همان شیوه‌ای که فرّهٔ شاهی تجسم یافته بود، وجود داشته باشد. در این راه، باید به جستجوی نمونه‌های پرداخته شود که ایرانیان معمولی یا دارایی‌های آنها (همچون چهارپایان دلخواه ایرانیان)، را در سایهٔ محافظت فرّهٔ ایرانی نشان می‌دهند. نه تنها باید این نمونه‌ها دیده شوند، بلکه باید نمونه‌هایی هم وجود داشته باشند که خود پادشاه بزرگ، و در نتیجه فرّهٔ شاهی او را هم، در سایهٔ محافظت فرّهٔ ایرانیان نشان دهند. در حقیقت، در پیکره‌نگاری هخامنشی، نمادی که در جستجوی آن هستیم، وجود دارد. این نماد، دایره‌ای بالدار است که در بالای نگاره‌های همه‌گونه مردمان ایرانی، همچون شکارچیان، جنگاوران (تصویر شمارهٔ ۱۴)، دین‌مردان (تصویر شمارهٔ ۱۰)، ساتراپ‌ها (تصویر شمارهٔ ۱۵) و حتی در بالای نگارهٔ پادشاهان بزرگ دیده می‌شود. همچنین این دایرهٔ بالدر در بالای نگاره‌های چهارپایان دلخواه همچون نرّهٔ اسب‌ها نشان داده شده، که سازو برگ‌های آنها خود نشان دهندهٔ ثروت و دارایی ایرانیان بود. در یک مهر استوانه‌ای که پیشتر دربارهٔ آن سخن گفته شد (تصویر شمارهٔ ۲)، جنگاوران پارسی به عنوان نگهبان و محافظ فرّهٔ شاهی (یک پادشاه بالدار)

1. Ibid. XXX 6.

نشان داده شده‌اند، و همه آنها با هم در سایه محافظت یک دایره بالداز هستند که در فضای بالای صحنه دیده می‌شود. در پاره‌ای از سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید، همچون «نگاره خزانه» (تصویر شماره ۱۶)، دایره بالداز در جایگاه و موقعیت بسیار مهمی، یعنی در بالای نگاره پادشاه بزرگ و بزرگان دربار او دیده می‌شود.

نمونه مهم‌تر این‌که، یک سنگ‌یادمان به دست آمده از مصر، داریوش بزرگ و خشایارشا را در سایه محافظت یک دایره بالداز نشان می‌دهد (نگاه شود به یادداشت شماره ۱۴).



تصویر شماره ۱۵: سکه داتامس، ساتراپ پارسی؛ طراحی شده از روی عکسی در

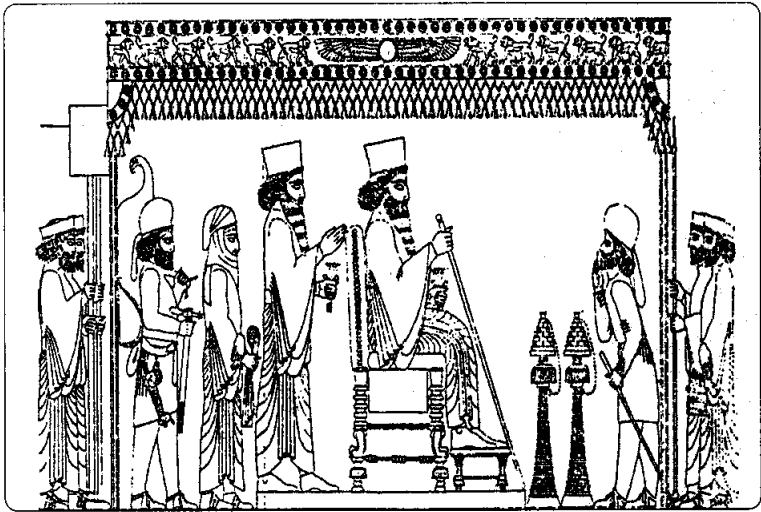
کتاب Jenkins, Ancient Greek Coins, 1972.



این بازنمایی‌ها کاملاً با جایگاه و وظیفهٔ فرّهٔ ایرانی، آن گونه که از آگاهی‌هایی منابع موجود شناخته می‌شود، هماهنگی دارد؛ فرّهٔ ایرانی نگهبان ایرانیان و دارایی‌های آنها بود، و بدون یاری او، هیچ یک از ایرانیان، حتی پهلوانان و فرمانروایان ایرانی هم نمی‌توانستند کامیاب شوند و به کارهای بزرگ دست زنند. در این نمونه‌ها، پادشاه به سادگی به عنوان یکی از ایرانیان به شمار آمده است که همچون دیگر مردمان ایرانی، نیازمند یاری و پشتیبانی فرّهٔ ملی ایرانیان است. به همین گونه، نمایان شدن نماد بالدار در بالای نگارهٔ چهارپایان به اندازهٔ کافی طبیعی است، چراکه چهارپایان خوب، دارایی و ثروت دلخواه مردم بودند و خود از فرّهٔ بهره‌مند بودند. در نتیجه، یک مرد ثروتمند، «دارندهٔ فرّهٔ دارایی‌ها» (īštōiš Xvarənanō) بود.<sup>۱</sup> در بُندَه‌شَن بزرگ، به روشنی گفته شده که همهٔ آفریده‌ها فرّهٔ ویژهٔ خود را دارند، که در هر شامگاه به پیشگاه اهوره‌مزدا،<sup>۲</sup> یا به سُخُن دیگر «روشنایی بی‌پایان» در آسمان بازمی‌گردند. یک چنین عقیده‌ای باید به آسانی زمینه را برای نخستین ایرانیانی که ریخت این نماد باستانی و عامه‌پسند را همراه با یک تفسیر «ایرانی» وام گرفته بودند، فراهم آورده باشد تا آن را به عنوان یک نمود مناسب برای شکل دیده‌شدنی مفهوم فرّهٔ شناخته شدهٔ خودشان توضیح دهند، و همچنین بال‌های این نماد را همان بال‌هایی بدانند که فرّهٔ با آنها سفر شامگاهی خود را در آسمان انجام می‌داده است.

1. Bailey<sup>۵</sup> new intr. xvii, citing Yasna LI, 18.

2. Bailey *ibid.* 41.



تصویر شماره ۱۶: سنگ‌نگاره خزانۀ تخت‌جمشید در شکل واقعی آن؛ گرفته شده از F. Krefter, Persepolis Rekonstruktionen (Berlin 1971), Fig. 16.

### ۷. نتیجه‌گیری

شناختن پیکره‌بالدار هخامنشی به عنوان مظهر و تجسم فرۀ ایزدی در ایران باستان، کاملاً تأمین‌کننده همه پیش‌شرط‌های لازم برای توضیح و تفسیر این نماد می‌باشد. نخست این‌که، این بُن‌مایه به دو شکل اصلی بازنمایی شده است؛ یکی دایره‌ای‌بالدار و دیگری پیکره‌انسان‌بالدار (در پاره‌ای نمونه‌ها، با بال‌های بیشتر؛ تصویرهای شماره ۱ تا ۳). دایره‌بالدار نشان‌دهنده و تجسم یک مفهوم ملی و همگانی‌تر می‌باشد، که با همه ایرانیان پیوند دارد، و پیکره‌انسان‌بالدار به گونه‌ی ویژه‌ای تنها با مفهوم پادشاهی پیوند دارد، و دیهیم‌شاهی و جامه‌های

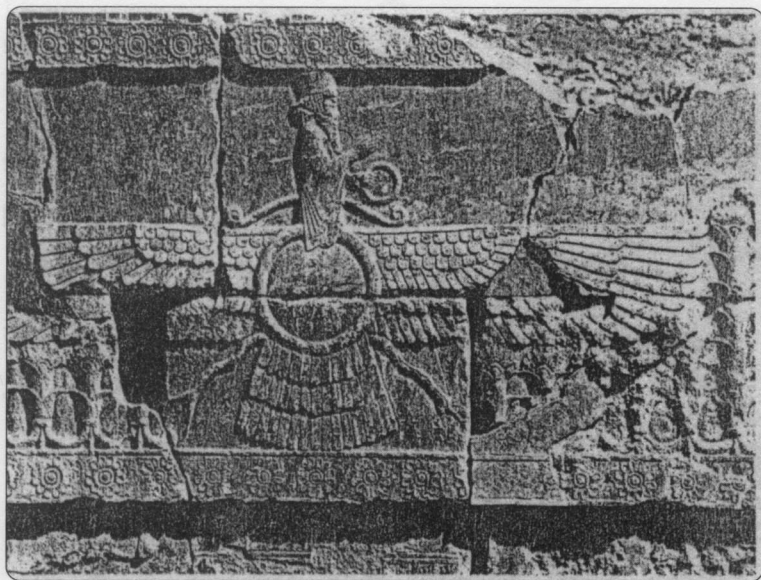
آن فرمانروایی را پوشیده که این پیکره بالدار در فضای بالای نگارهٔ او نشان داده شده است. این دو نماد، هر دو نیکخواه، نگهبان و زیبا هستند، و البته نماد انسان بالدار خود نیازمند نگرهبانی و محافظت از سوی دایرهٔ بالدار و یا جنگاوران ایرانی (تصویر شمارهٔ ۱۲) می‌باشد. همهٔ این ویژگی‌ها با جایگاه، وظیفه، و توانایی‌های دو گونهٔ فرّه همخوانی دارند؛ فرّهٔ ایرانی، نگهبان همهٔ ایرانیان، و در آن میان پادشاهان و پهلوانان است؛ و فرّهٔ شاهی که اگرچه نیرومندی و بخشایش ایزدی به پادشاهان ایرانی می‌بخشد، خودش هم نیازمند نگرهبانی و محافظت در برابر نیروهای بدی و یا آن فرمانروایان غیر قانونی است که می‌خواهند قلمرو پادشاهی ایرانیان را نابود گردانند (نگاه شود به تصویر شمارهٔ ۱۴).

دوم این که، نشانه‌های شاهانهٔ پیکرهٔ انسان بالدار، همراه با تغییر یافتن پادشاه، تغییر می‌یافتند چراکه فرّهٔ شاهی هر فرمانروا تنها ویژهٔ او بود، و با دیگر فرمانروایان ارتباطی نداشت،<sup>۱</sup> مگر این که یک پادشاه بزرگ و شکوهمند خود تصمیم می‌گرفت که فرّهٔ اش را به جانشین تعیین شدهٔ خویش ببخشد.<sup>۲</sup>

سوم این که، این نماد هخامنشی دارای بال‌های گشوده شدهٔ پرنده‌ای از خانوادهٔ عقاب می‌باشد، و این خود با توصیف وارغن، یا شاهین «با بال‌های گشوده شده» همخوانی دارد که در سنت ایرانی گفته شده که پرندهٔ ویژهٔ ورثه، خدای جنگاوران و «بخشندهٔ فرّه» بوده است.

۱. سنجیده شود با یشت پنجم (آبان یشت)، بند ۴۱، که در آن گفته شده افراسیاب تورانی با دادن پیشکش‌هایی به ایزد بانو آناهیتا از او خورّهٔ ایرانیان را خواستار شده بود، با این همه آناهیتا وی را کامیابی نبخشید.

۲. همچنان که فریدون فرّهٔ خود را به ایرج بخشید.



تصویر شماره ۱۷: نگاره فرّه شاهی روی دیوار غربی حیاط کاخ همدیش خشایارشا در تخت جمشید. عکاس: B. Grunewald

چهارم این که، هنگامی که نماد انسان بالدار به تنهایی دیده می شود، تجسم فرّه شاهی یک فرمانروای ویژه بوده و به نمایندگی از او نشان داده می شود. از این روست که در روی دیوار غربی حیاط کاخ خشایارشا، یعنی کاخ همدیش در تخت جمشید (تصویر شماره ۱۷)، این نماد در فضای بالای سنگ نگاره خشایارشا بال گشوده، جنگاوران ایرانی نگهبان او هستند، و با

همان تاجی دیده می‌شود که این پادشاه هخامنشی در سنگ‌نگاره‌های کاخ هدیش با آن دیده می‌شود.<sup>۱</sup> همچنین ریخت کاملاً یونانی‌شدهٔ نگارهٔ انسان بالدار در سکهٔ تیریازوس،<sup>۲</sup> ساتراپ پارسی لیدیه (در سال‌های ۳۹۳ تا ۳۹۲ و ۳۸۸ تا ۳۸۰ پ.م.) نشان دهندهٔ اجازهٔ پادشاه بزرگ هخامنشی برای به گردش انداختن چنین سکه‌ای می‌باشد، دقیقاً آن گونه که واژه [BAΣ[ΙΛΕΩΝ]] «متعلق به پادشاه» در سکه‌های آتنی‌گونهٔ تیسافرن،<sup>۳</sup> دیگر ساتراپ پارسی لیدیه پیش از تیریازوس، برای این نوشته شده که چنین تأیید و اجازهٔ پادشاه بزرگ هخامنشی را برای به گردش انداختن این سکه‌ها نشان دهد.

1. Schmidt, Persepolis I, pl. 153 B; AMI N.F. 9, 1976, pl. 20, 1.

۲. باید یادآوری شود پیکرهٔ لختی که از درون دایرهٔ بالرداری که روی سکه نشان داده شده، بیرون می‌آید به شیوهٔ یونانی دارای ریش نوک‌تیز می‌باشد، نه ریش بلند چهارگوش که در شرق به طور سنتی ویژهٔ پادشاهان بود. برهنگی هم هیچ‌گونه ارتباط و پیوندی با اهوره‌مزدا در بازمانده‌های ایرانی ندارد. هرودوت (کتاب اول، بند دهم)، بیزاری ایرانیان را دربارهٔ برهنگی گزارش داده است. از این‌روست که اهوره‌مزدا در هنر ایرانی هیچ‌گاه لخت نشان داده نمی‌شود، و ساسانیان نیکه‌جانشین نماد بالدار هخامنشی را لخت و در فضای بالای نگارهٔ شاه شاهان نشان می‌دادند.

۳. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این سکه نگاه شود به: E. S. G. Robinson in Numismatic

Chronicle 1948, pl. V 8-8a; Calmeyer<sup>114</sup>, Abb. 3.



تصویر شماره‌ی ۱۸: داریوش بزرگ در سنگ‌نگاره‌ی بیستون؛ گرفته شده از L.W. King and R. C. Thompson, *The sculptures and inscription of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia* (London 1907).

پنجم این که، هنگامی که فرّه پادشاهی یک فرمانروای شکوهمند و بزرگ به جانشین و یا جانشینان بعدی او می‌رسید، این فرّه ویژگی‌های نخستین خود را نگاه می‌داشت. از این رو، هنگامی که در پاره‌ای نمونه‌های ویژه، تاج پادشاه با تاج نماد بالرداری که در بالای نگاره پادشاه دیده می‌شود تفاوت دارد، این نماد بالدار نشان دهنده فرّه یک نیای شکوهمند و بزرگ آن پادشاه است. در نتیجه، پادشاهان محلی استان پارس که خود را میراث‌خوار هخامنشیان می‌خواندند، به طور طبیعی فرّه خودشان را به ریخت یک پادشاه هخامنشی واقعی با تاج «دندان‌دار» (تصویر شماره ۶)، یعنی همان گونه که از نقش مَهرها و سکه‌های

شاهانهٔ هخامنشی می‌شناختند، نشان می‌دادند. ساسانیان این مفهوم را یک گام بیشتر بُردند؛ در دورهٔ ساسانی، پادشاهی که همنام یک نیای شکوهمند خود بود، یک تاج رسمی همانند به تاج آن نیای شکوهمند و همنام خود مورد استفاده قرار می‌داد.<sup>۱</sup>

اکنون باید به مطالعهٔ یک نمونهٔ ویژه، یعنی نمادی که در فضای بالایی سنگ‌نگارهٔ داریوش بزرگ در کوه بیستون دیده می‌شود، پرداخته شود (تصویر شمارهٔ ۱۸). در این سنگ‌نگاره، تاج کُنگره‌دار داریوش به روشنی با تاج پیکرهٔ بالدار تفاوت دارد. تاج پیکرهٔ بالدار با شاخ‌هایی آراسته شده که به گونه‌ای سستی، ویژهٔ خدایان بوده و چنین پیداست که از تاج‌های تعدادی از خدایان کوچک‌تر اورارتویی وام‌گرفته شده بوده است.<sup>۲</sup> داریوش بزرگ در سنگ‌نوشتهٔ بیستون می‌گوید که بردیای دروغین (گنوماتهٔ مُغ)، غاضب تاج و تخت پادشاهی هخامنشیان را از پای درآورده و پادشاهی پارسیان را به میراث‌خواران قانونی آن یعنی هخامنشیان، که خود پهلوان آنها بود، بازگردانده است. چون داریوش پادشاه زاده نبود، او دست یافتن خود به فرّهٔ پادشاهی را به واسطهٔ نیای شاهانهٔ بزرگ و شناخته‌شدهٔ خود مشروعیت بخشید که پهلوان و بنیانگذار نام‌دهندهٔ خاندان هخامنشی بود، و در سنت هخامنشیان گفته شده بود که یک عقاب او را

۱. «برای نمونه، شاپور دوم تاجی همانند به تاج نیای بزرگ خود، شاپور اول داشت. همچنین همانندی و پیوند میان تاج‌های اردشیر اول و اردشیر دوم آشکار است، و تاج قباد دوم یک الگوبرداری آشکارا از نخستین تاج قباد اول می‌باشد.» نگاه شود به: R. Göbl<sup>57</sup> 9.

2. Calmeyer, Jdl 94, 1979, 362ff. Abb. 12.

پرورش داده بوده است.<sup>۱</sup> در نتیجه، منطقی خواهد بود که شاه - عقاب سنگ‌نگاره بیستون به عنوان هخامنش شناخته شود،<sup>۲</sup> که برای تجسم بخشیدن به فره پادشاهی داریوش بزرگ که میراث‌خوار هخامنش بود، نشان داده شده است. هنگامی که قدرت و پادشاهی داریوش به خوبی تثبیت شد، نیاز تکیه کردن به نیای شاهانه کم‌رنگ شد و در نتیجه، همچنان که در مهر شناخته شده داریوش بزرگ در موزه بریتانیا و سنگ‌نگاره آرامگاه او دیده می‌شود، داریوش بعدها فره پادشاهی خود را همانند نگاره خورش و بیرون آمده از دایره‌ای بالدار نشان داد. جانشینان داریوش هم این نمونه تازه را مورد استفاده قرار دادند، تا این که پادشاهان محلی استان پارس دوباره احساس کردند نیازمند تکیه‌دادن به حق پادشاهی نیاکانی خود هستند، و در این هنگام بود که آنها از گنجینه نمادهای هخامنشی سود جستند.

در دوره پس از اسکندر مقدونی، نمادهای گوناگونی همچون قوچ دیهیم‌دار، یک انسان بالدار (تیخه یا نیکه) و خورشید (هاله یا پرتوهای نور)، رفته‌رفته جانشین نمادهای هخامنشی فره شدند. این موضوع در چهارچوب این جستار نمی‌گنجد، و خود نیازمند پژوهشی جداگانه خواهد بود.

---

۱. همچنین درباره هخامنش به عنوان یک پهلوان پارسی نگاه شود به:

Herodotus III 75; Stephanus Byzantinus, s.v. 'Αχαμναυς.

۲. کالمایر هم به‌طور جداگانه به این نتیجه رسیده است: Calmeyer, op.cit. 342.





## پیوست؛ نام‌های هخامنشی آمیخته شده با فرّه

اهوره‌فرنه؛ Ahūra.Farnah (Ὁροφέρνης)؛ «کسی که فرّه‌اش از اهوره است»؛ نام پادشاه کاپادوکیه و از فرماندهان دوره اردشیر سوم.<sup>۱</sup>

ارته‌فرنه؛ Arta.Farnah (Ἀρταφέρνης)؛ «کسی که فرّه‌اش از ارته (ایزد پارسایی و پرهیزگاری) است»؛ نام یکی از برادرهای داریوش بزرگ،<sup>۲</sup> همچنین نام یک برادرزاده او،<sup>۳</sup> و نام یک کارگزار خشایارشا.<sup>۴</sup>

آریه‌فرنه؛ Āriya.Farnah (در اوستایی: Airyā X<sup>V</sup>arənah)؛ در یونانی: Ἀριοφάρνης)؛ «دارنده فرّه ایرانیان»، نام یک پادشاه سمرتی که در حدود ۳۵۰ پ. م. زاده شده است.<sup>۵</sup> بخش «فرنه» (فرّه) در ایرانی غربی، به جای «خورنه» (X<sup>V</sup>arənah) در زبان اوستایی استفاده می‌شده است.

\*آترفرنه؛ Ātar.Farnah (Ἄταφέρνης) برای Ἀταφέρνης\*؛ در اوستایی:

---

1. Diodorus XXXI 19, 3.

2. Herodotus V 25; VI 42.

3. Herodotus VI 94.

4. R. Hallock, Persepolis Fortification Tablets (Chicago 1970) 703a.

5. Diodorus XX 22, 4.

«کسی که فره‌اش از آتُر (ایزد آتش) است»؛ نام یک فرستاده در دربار داریوش بزرگ.<sup>۲</sup>

بغ‌فرنه؛ Βαγα.Farnah (یا Μεγαβέρνης یا Μεγαφέρνης)؛ «کسی که فره‌اش از بغ است»؛ نام یک فرمانده «پارسی» فنیقیه در سال ۴۰۲ پ. م.<sup>۳</sup> و نام یک کارگزار اردشیر سوم.<sup>۴</sup>

چیثره‌فرنه؛ Čiθera.Farnah (در یونانی: Τισσαφέρνης، Σισιφέρνης)؛ «دارندهٔ نژاد/ تخمهٔ شکوهمند»، نام ساتراپ شناخته شدهٔ سارد،<sup>۵</sup> و نام یک دوست کوروش کوچک؛<sup>۶</sup> همچنین مادها در سدهٔ هشتم پ. م. به خوبی با این نام آشنا بودند.<sup>۷</sup>

داریه‌فرنه؛ Dārya.Farnah (در زبان آرامی: Dryprn)؛ «دارندهٔ فره»، نام یک کارگزار خشایارشا.<sup>۸</sup>

دراوُفرنه؛ Δροαφέρνης) Drūva.Farnah)؛ «کسی که فره‌اش از دراوُ (ایزد

1. M. Mayrhofer, *Onomastica Persepolitana* (Wien 1973) 158.

2. Hallock, *op. cit.*, No. 1334.

3. R. A. Bowman, *Aramaic ritual texts from Persepolis* (Chicago 1970) No. 22, 2.

4. Xenophon, *Anabasis*, I, 2: 20.

5. دربارهٔ منابع نگاه شود به: F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg 1895) 164.

6. Plutarch, *Artaxerxes* 13.

7. Justi, *op. cit.* 164; G. G. Cameron, *History of Early Iran* (Chicago 1936) 174.

8. Mayrhofer, *op. cit.* 148.

پیوست؛ نام‌های هخامنشی آمیخته شده با فره ۱۰۷

نگهبان رمه‌ها)<sup>۱</sup> است؛ نام یک فرمانروای پارسی سارد در سال ۳۶۷ پ.م.<sup>۲</sup>  
فرنه‌اسپه؛ (Φαρνάσπης) Farnah.aspa؛ «کسی که فره‌اش را از اسب گرفته  
است»؛ نام یک بزرگ‌زاده هخامنشی، و پدرزن کوروش بزرگ.<sup>۳</sup>  
فرنه‌بازو؛ (Φαρνάβαξος) Farnah.bāzū؛ «کسی که نیرومندی‌اش از فره  
است»؛ نام یک فرمانده خشایارشا، و بنیان‌گذار خاندان فرناسیدس، که معمولاً  
در نام اعضای این خاندان واژه فره دیده می‌شود.<sup>۴</sup>  
فرنه‌داته؛ (Φαρναδτης) Farnah.dāta؛ «آفریده فره»؛ نام یک برادرزاده  
خشایارشا،<sup>۵</sup> و نام فرمانده‌ای در سپاه او.<sup>۶</sup>  
فرنه‌که؛ (Φαρνοῦχος یا Φαρνοῦχης) Farnah-ka؛ «مورد عنایت فره»؛  
یک نام شناخته شده و همگانی در دوره هخامنشیان.<sup>۷</sup>  
فرنه‌زاته؛ Farnah.zāta (در بابلی: Pirrina.zata)؛ «زاده فره»؛ نام یک

---

۱. یشت نهم (دزوآسپ یشت)؛ همچنین برای مطالعه آن نگاه شود به:

- L. H. Gray, *The Foundations of the Iranian Religions* (Bombay 1927) 73-5.
2. L. Robert, "Une novella inscription grecque de Sardis; Reglement de L'autourite perse relatif a un culte de Zeus"; CRAI 1975, 306 ff.
3. Herodotus II 1; III 2.
4. Justi, op. cit. 92 ff.
5. Mayrhofer, op. cit. 214.
6. Diodorus XI 61, 3.
7. Herodotus VII 67, 79.
8. Justi, op. cit. 93.

کارگزار دورهٔ داریوش دوم.<sup>۱</sup>

فرنه‌خشثره؛ (Φαρναξάυρης) Farnah.Xšaera؛ «کسی که پادشاهی‌اش از فرّه است» و یا «کسی که فرّه‌اش از خشثره و تیریه [امشاسپندی که مظهر شهریاری مطلوب می‌باشد] است»؛ نام یک کارگزار در سپاه خشایارشا.<sup>۲</sup>

همای‌فرنه؛ Humāya.Farnah؛ «کسی که سعادت و (خوشبختی)‌اش از فرّه است»؛ نام یک کارگزار داریوش بزرگ.<sup>۳</sup>

شیاتی‌فرنه؛ (Σατιφέρνης) Šiyāti.Farnah؛ «کسی که فرّه‌اش شادی و سعادت است»؛ نام یک دوست کوروش کوچک.<sup>۴</sup>

تیری‌فرنه؛ Tīri.Farnah (در زبان بابلی: Tīri.pirna؛<sup>۵</sup> در زبان آرامی: Tryprn)؛<sup>۶</sup> «کسی که فرّه‌اش از (ایزد) تیر<sup>۷</sup> است»؛ نام یک بلندپایهٔ ایرانی،<sup>۸</sup> و

1. A. T. Clay, *Business Documents of Murashu Sons of Nippur Dated in the Reign of Darius II* (Philadelphia 1912), 60; Gray, op. cit. 121.

2. Herodotus VII 65.

3. Mayrhofer, op. cit. 245.

4. Ibid. 234.

5. Plutarch, *Aroxxerxes* 11.

6. Clay, op. cit. 65; Gray, op. cit. 111-12.

7. W. B. Henning apud A. D. H. Bivar, *BSOAS* 24, 1961, 191; Bivar, *JRAS* 1972, 119 n. 3.

۸ دربارهٔ تیر نگاه شود به: Gray, op. cit. 110 ff.

9. Clay, op. cit.

پیوست: نام‌های هخامنشی آمیخته شده با فرّه ۱۰۹

مالک یک جام نقره‌ای.<sup>۱</sup>

وینده‌فرنه؛ Vi<sup>n</sup>da.Farnah (Ἰνταφέρνης)؛ «کسی که فرّه‌اش را یافته

است»،<sup>۲</sup> نام یکی از هفت بزرگ‌زاده پارسی که گئوماته مُغ (بردیای دروغین) را  
کشتند.<sup>۳</sup>

---

1. Bivar, BSOAS 24, 1961, 189 ff.

2. R. Kent, *Old Persian* (2<sup>nd</sup> ed. New Haven 1953) 208.

۳. سنگ‌نوشته داریوش بزرگ در بیستون، متن فارسی باستان، ستون سوم، بند ۴۸ به بعد؛

Herodotus III 70; 118; 119.



این کتاب، ترجمهٔ دو پژوهش ارزشمند و ماندگار از علیرضا شاپور شهبازی، باستان‌شناس و هخامنشی‌شناس بزرگ ایرانی است. وی با استدلال‌هایی منطقی در مخالفت با تفسیرهای سنتی دربارهٔ نماد بالدار هخامنشی، و دادن پاسخ‌هایی پذیرفتنی به پژوهندگانی که این دایرهٔ بالدار را نماد فروهر، و یا اهوره‌مزدا خدای بزرگ ایرانیان باستان خوانده‌اند، ضعف‌ها و کاستی‌های چنین تفسیرهایی را نشان داده و عقیده دارد که باید برای همیشه این‌گونه تفسیرها و خیال‌بافی‌ها فراموش شود.

شهبازی با مطالعهٔ الگوهای بازنمایی شدهٔ این نماد هخامنشی و مفاهیم ضمنی گوناگون آن، و همچنین باردیبی جانشین‌های نماد بالدار تا دورهٔ ساسانیان، تفسیر دیگری را برای مفهوم نماد بالدار هخامنشی پیشنهاد داده است.



ISBN 978-964-7768-78-8



9 789647 768788

۳۵۰۰ تومان